

ماشسان اسکندر

کردند دیمتریوس نایل رفته آن را حالی نافت و يك قلعه را گرفته در بر قلعه
دیگر معطل شد و بعد، چون مدت عذب او از سوزنه سر آمده بود، ناسی نا
پاتروکل از طرف خود در نایل گذارده و ساحای مریکب ار ۵۰۰۰ بناده و ۱۰۰۰
سوار باوداده خود سوزنه رف، در حالیکه فابو اهالی از حبه عازتی، که ساهسان
او کرده بودند، از او و پدرش برگشته بود

چنین بود و فایع عهده اتحادی، که بر صد آن بی گون بسکلی
نافت و از آن بحوبی دیده میشود، که در آسا، نا و خود بهره ممدی
نظاموس در جنگ عره، نالاحره بر روی نا آن تی گون گردید در اروپا هم، هر
حد کاساندر بسیار کوشید، ولی نار در یونان بهره مند بهائی، که نا آمد و ار بود،
نافت ساراس کاساندر و نظاموس و لرمال در ۳۱۱ ق م عهد صلحی نا
آن تی گون منعقد داسند شرایط این صلح چنین بود ۱- کاساندر سه سالار
فنون اروپائی خواهد بود، تا زمانیکه اسکندر سر ر کسانه حد رتد برسد
۲- اار مال سمت بادشاه ترا کته نافی خواهد ماید ۳- نظاموس آقای مصر
و شهرهای سر حدی آن و اسنا و اعراب مجاور است ۴- آن بی گون صاحب احسان
نمایی آسا است ۵- یونانها استقلال دارند

راجع نا این عهد صلح نا د گف، که دیری گذشت، که هر باب از معاهدت
نهای ای برای بعض مواد آن نامند، نا در مستامکات خود نا بر سر آمد

بصلی نرحیم - کشیار در سنا اردن اسکندر - کار نایر سلکر س

نایر کسانه و اسکندر پس از آن کاساندر خون دید، که اسکندر سر اسکندر، ار گ
سده و د عهدوتنا صحت از آن است که او را از محسن
سر اسکندر درون آورده بر حبت ناسند، از نایب آن که ترسند

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

هلاک خود را در آن دید. بنا بر این به گلوباس^۱ رئیس مجلس نوشت، که سر رُکسانه و اسکندر را ببرد، تن آنها را پنهان دارد و چنان کند، که اثری از این دو قتل نماند. ابن امری جری گردید و کاساندر و لیزساک و بطلمیوس و آن تی گون از این واقعه خوشنود شدند، چه آنها همواره نگران بودند، که مبادا اسکندر پسر اسکندر بزرگ شده بر تخت نشیند و ملک بدر را از آنها بخواهد. از این زمان اشخاص مذکور امیدوار گشتند، که بر ممالکی، که در تصرفشان است، بی منازع سلطنت خواهند کرد (۳۱۱ ق. م).

ژوستین شرح واقعه را طور دیگر نوشته، مورخ مذکور گوید (کتاب ۱۵، بند ۲): چون کاساندر بمیدید، که مردم مقدونیه احرامی بزرگ برای پادشاه اسکندر دارند (مقصود پسر فیلیپ دوم است) و ممان است، که هر اکل سر چهارپایه سه ساله او را بتخت نشاند، دستور داد این سر را با مادرش بر سینه^۲ (دختر ا رته ناز) بکشند و برای اینکه این راز در موقع مراسم دفن افشاء نشود، تن هر دو را در پنهان چال کنند. بعد مثل اینکه برای کاساندر کم بود، که اسکندر را کشت و مادرش^۳ المباس و یکی از پسران او را هم نابود کرد، او خواست سر دیگر اسکندر را نیز با مادرش رُکسانه بکشد و این دو نفر را هم بقتل رسانند. او می‌دناشت، که فقط از راه جنایات ممکن است دوات مقدونیه را بدست آورد (ژوستین چنانکه بدست عقیده داشته، که اسکندر سرفلیپ دوم بر اثر توطئه‌های، که در رأس آن، آن زن بانر قرار گرفته بود، کشته شد، بعنجه ۱۹۳۷ رجوع شود - م).

از نوشته های ژوستین چنین استنباط میشود، که سر اسکندر و مادرش را بریده اند، ولی یوزانیاس در کتاب ۹، بند ۷، خود گوید، که آنها را هر دادند. در باب سر اسکندر از لوسین، که هر اکل نا هر کول نام قتل هر کول

داست، روایت دیودور نا نوشته های ژوستین تفاوت دارد. دیودور راجع بوقایع سنه‌ای، که سال ۳۱۰ ق. م مطابقت میکنند، گوید (کتاب

۱ - Glaucias.

۲ - Bateine.

جاشینان اسکندر

۲۰، بند ۲۰) : پولیس بر خون مانند پیش در پلوموس بود. او فکر سلطنت را هنوز در مغز خود میبرد و با کاساندر ضدیتی شدید داشت. بنا بر این او هر کول پسر برسین را، که در این هنگام ۱۷ ساله بود و در پیرگام^۱ میزیست، نزد خود طلبید، تا او را بکملک اتولیان و دیگران بر تخت نشاند. سپس دبو دور راجع بوقایع سال بعد نوشته (همانجا، بند ۲۸) : که پولیس بر خون با فوای زناد هر کول پسر اسکندر و برسین را بمقدونیه برد و کاساندر با استقبال پولیس بر خون شناخته، در سبتم فالیا^۲ اردوزد. او دریافت، که مقدونیهها مخالفتی با اینکه هر کول بر تخت نشیند، ندارند، بنابراین سخت نگران گشته، اشخاصی نزد بواس بر خون فرستاد، تا او را ملتفت سازند، که اگر هر کول بر تخت نشیند، آقا خواهد بود و پولیس بر خون باید اطاعت کند، ولی اگر او هر کول را با خود کند و با کاساندر سازد، میتواند باقشونی زیاد در پلوموس حکمران باشد و هر دو با هم سلطنت کنند. با این وعده ها و نویدهای دیگر، بواس بر خون اغوا شد و هر کول را بقتال رسانیده طرفدار کاساندر گردید.

دبود و رگوید (کتاب ۲۰، بند ۳۷) : در خلال این وقایع
 قتل کلتوباتور^۳ (یعنی وفایع ۳۰۹ ق. م) کلتوباتر از سارد حرکت کرد، تا
 خواهر اسکندر نزد پلوموس برود، زیرا بطیب خاطر مستخواست زن او گردد.
 این زن خواهر اسکندر فاتح فارس، سرفلسب دوم بود و نوه اسکندر سردار ناساه
 ایبر، که سفر جنگی با بطلانما کرد. پس از مرگ سوهرس از جهت اینکه از خانواده
 سلطنت بود، اشخاصی زناد مانند کاساندر، انزماک، آن تی گون، اطاموس و
 سرداران دیگر نامی اسکندر مانع بودند، او را از ازدواج کنند، تا مسئله این
 عروبت بر تخت برسند. حاکم سارد، که از طرف آن تی گون مانع او را بود، کلتوباتر
 را در تحت نظر داشته باشد، مانع از حرکت او شد و موافق دستوری حدود او ساله
 زمانی او را کشت. پس از آن، آن تی گون از سه اینکه از قتل او سبب دهد را

۱ - P. P. - ۲ - Stryphalia

آیات سوره - دوره معدنی و برنزی

ربانی را، که معصّر دانسند، گشت و مراسم دهن ها و گانه ای، برای جسد هندو را، در تب داد. چنین بود هلاک حواهر اساندر، که آهند اشخاص نامی حواهران اردواح او بودند.

همینه د مریوس اربابل خارج شد، ارد پدر خود، که د کار های سلکوس سورته بود نرود، سلاوس نادیده و طه طرا اقره داد بر کتب و چون داس، که آن تی گون بتدارکاب جنگ با بظاه وین مشعول است، در تب بخواهد داشت بابل ماند، نوحه خود را بطرف انالاب شرقی اربابل بظهور داشته، در مدب ۹ سال چندان بهره مادی حاصل کرد، که در ۳۰۲ ی. م. بابل و سع او از طرف شمال، تارود سحر و از مشرق تا شهاب هید آمداد، او بدهند سلکوس به چندر کوب^۱ یا پادشاه قوی و نام هندوسان، که اسمش ا یونانها سا بندو^۲ کت قوس^۳ نوشته اند، بر خورد و در ابتدا، حواس با او بدهند ولی پس از قدری تا^۴ منل دند، که این کاری است پس حطرتانه و در بسجا راهی شد، که با او صلح کند تا این شرط، که مسجد بموحاب اساندر را در هاید اوسب بسر ناحر و رجح و ناوجسان، پادشاه مریور و امارد در در عوس ۵۰۰ فنل و مباح ربادی بول به سلاوس بدهد بدین ترتیب عهد صلح ۱۱۵ سلکوس بعنوان وثیقه عهد و پیمان دحرجود را پادشاه همد داد (پادشاه مریور همد حد آ سکا بود و این پادشاه هم، در بار بیج بعهده سنان معروف است.) سلکوس، وقتیکه بوسعه قلمرو حکمرانی با سلطنت خود مشعول بود، بممالک خود شکستلانی داد و برای اینکه ولای و حکام بماند باعی شود بممالک وسیع خود را به همباد و دو قسم تقسام، یعنی بعضی انالاب و ولایات را نوحا رید بعد معر حکمرانی را اربابل به محل قدم^۵ اسیس^۶، که در کنار راست دحجاب واقع بود و در کتب دوّم این تألیف کرارا ذکرش گذشته، اربابل داد و آن را ساو کته نامند (قسمتی از تسمیون نامداین قرون بعد) بعد

^۱ Tchandragupta

^۲ Sindhocottus

^۳ - ۱۹۰۱۶

^۴ Opis

مابین اسکاندر

همچنانکه برای این جهت بود، که بعد از تمدن یونانی در شهری بزرگ، مانند ایتالیا یا
آلبانیا تاریخی آن، مشروب بداشت و سلناوس خواست مجانی را، که گمان بود،
برای بشر تهنیت یونانی باسحب مهالک خود قرار دهد

درای حفظ ارتباط و قانع، این مطالب را احتمالاً در این حادثه کردیم، نادر
حای خود، یعنی وفسله اردوان سلوکی صحبت خواهد بود، مشروحاً آنرا جوع کسم.

فصل ششم - اسکاندری سازشندان بر ضد آن بی گرن

نالبه که سید، که در سنه ۳۱۱ ق م متحدین اتحاد او را،
مقدمه
حون از عهد آن بی کون بر ما دیدند، بشر اعلی، که ذکر شد،
با او صلح کردند، ولی با این صلح آرامشی در دوان سابق اسکاندر حاصل نشد،
بر احوال طایفه هر نبار سرداران نامی اسکاندر، مانند کاساندر و لیرمال و بطلموس
و سر سلکوس، که در صلح هر نور کنار مانده بود، مانع شد از آنکه هر کدام
از آنها آنچه دارند، فضاقت و ورید از طرف دیگر آن بی کون، که جنگهای متحدین
با او رو به رفتن بر روی او حاصمه یافته بود، برای سرداران دیگر خطر ناله سطر
مآمد نماند این را پس از چندی کنهکس ها شروع کردند

بطلموس در یونان موفق نگشت و عدداً بر آن بی کون واگذار
و قانع جنگ
از طرف دیگر آن بی کون، چون سلکوس را قوی دید، ناو
کنار آمده توحه خود را بطرف معطوف داشت و در ۳۰۸ - ۳۰۷ ق م
دمریوس را با ۲۵۰ کستی و ناوهای بسیار از افسس یونان فرستاد او، پس
از آنکه داخل ابره شد، آتش سرد، آزادی و استعمال آن را اعلام کرده اظهار دست
که برای آزادی یونان آمده و امید مقدمات را در طرف ترهوس عقب کشید -
سخت و شادی آنها را حدی نبود و آن بی کون و سر و دمریوس را حاکم

دیودور گوید، باچی و ایل خدا دانستند. بطلمیوس از این پیشرفت آن تی گون مضطرب گردیده، بحرّیه ای تشکیل داد، تا به سوریّه حمله کند و آن تی گون دمتریوس را احضار و مأمور کرد به قبرس برود. در سال امین قبرس دمتریوس همه را لاس سردار بطلمیوس را محاصره کرد و بعد جنگی در اینجا روی داد که بطلمیوس بکلی شکست خورده، جزیره قبرس و برتری دریا را از دست داد (۳۰۶ ق. م). پس از این جنگ، آن تی گون و پسرش دمتریوس رسماً خودشانرا پادشاه خواندند، سایر جانشینان هم همین عنوان را اتخاذ کردند، تا از آن تی گون که میخواست وحدت امپراتوری را از نو برقرار کند، عقب نمانند. بنا بر این باید گفت، که در این وقت تجزیه دولت اسکندر رسماً اعلام شد، یعنی اسما هم وحدت آن از میان رفت، فقط لازم بود، که عملاً هم این تجزیه را تجری دارند. بنا بر این بین بطلمیوس، سلکوس، کاساندر و لیزیماک مذاکراتی شروع گردید که اتحادی بر ضد آن تی گون تشکیل دهند. بر اثر این اتحاد، آن تی گون بالشکر، مرکب از ۸۰۰۰ پیاده و ۸۰۰ سوار و بحرّیه ای از ۱۵۰ کشتی عازم تسخیر مصر شد، ولی از جهت اقدامات احتیاطی بطلمیوس موفق نگردید. بعد آن تی گون برای اینکه خطوط ارتباطی بطلمیوس را با یونان قطع کند، دمتریوس را بجزیره رُدس فرستاد. محاصره این جزیره یکسال طول کشید و بواسطه شجاعت و مهارت اهالی رُدس آن تی گون بهره مندی کلی نیافت، بخصوص، که کاساندر و لیزیماک باین جزیره آذوقه می رسانیدند. بالاخره صالحی بن این جزیره و آن تی گون انچه یافت و اهالی متحدین آن تی گون گشتند، بی اینکه بر ضد بطلمیوس باشند (۳۰۵ ق. م). پس از آن جنگ در یونان بطول انجامید و دمتریوس در اینجا بهره ما بود. بعد او بقدری قوت یافت، که میخواست بمقدونیه قشون بکشد، زیرا در آن وقت متحدی مانند پروس^۲ پادشاه جوان ایر داشت و دمتریوس خواهر دی داری^۱ یا^۳ را ازدواج کرده بود (این همان پروس است، که بعدها با بعضا

- Ménélas.

۲ - Pyrrhus.

۳ - Deidameia.

قشون کشیده بهره مندی نیافت). بر اثر این اوضاع، کاساندر خواست بنا
 آن‌تی‌گون صلح کند، ولی او، چون بعلبه خود مطمئن بود، امتناع ورزید. این
 امتناع متحدین را بوحشت انداخت، زیرا آن‌تی‌گون، که آقای یونان و قسمت بزرگ
 از آسیا بود، می‌توانست وحدت امپراطوری را از نو ایجاد کند. بنا بر این
 متحدین قرار دادند، به کاساندر کمک کنند و لیزیماک از بوغاز داردانل گذشته،
 فریگیه سفلی (هلس یونت) را تصرف کرد (۳۰۲ ق. م). آن‌تی‌گون در این
 وقت در سوریه در شهری اقامت داشت، که خودش آنرا در کنار رود ارن‌تلس^۱
 بنا کرده و نام آن را آن‌تی‌گونی^۲ یا نهاده بود. بر اثر اوضاع جدید، آن‌تی‌گون
 از سوریه بطرف آسیای صغیر حرکت کرده، از کوه‌های توروس گذشت و پسرش
 دیمتریوس را برای کمک احضار کرد. دیمتریوس، که مشغول تسخیر تسالی بود،
 از جهت احضار پدر با کاساندر قراردادی راجع به تار که بست، بشرط اینکه مواد
 آن را آن‌تی‌گون امضاء کند. بعد او با قوای بزرگ و بحریش به افس واقع در
 آسیای صغیر رفت (۳۰۲ ق. م). پس از ورود دیمتریوس کارلیزیماک سخت
 شد و کمکی، که کاساندر برای او فرستاده بود، سالمآ و بموقع نرسید. در این
 احوال او به‌هراکله (ارگله کنونی) عقب نشست و در آنجا منتظر ورود قوای
 سلکوس گردید (۳۰۲-۳۰۱ ق. م). در اینجا لیزیماک آمستریس^۳ بیوه
 دیونی سیوس^۴ را گرفت. این زن، چنانکه گذشت، (صفحه ۱۶۲۹ این
 تألیف) دختر کزائریس برادر داریوش سوم بود، که زن کراتروس سردار
 اسکندر گردید و بعد از فوت او، زن دیونی سیوس هراکله شد و اکنون بیوه
 بود. او در پسر داشت و بنام آنها هراکله را اداره میکرد. یکی از آنها به
 کل-آرخ موسوم بود و دیگری به آکزائریس.

در خلال این احوال، سلکوس از آسیای علیا بالشکری مرکب از ۲۰۰۰۰ پیاده و ۱۲۰۰۰ کماندار و ۴۸۰ فیل وارد کاپادوکیه شد، که در آنجا زمستانرا

۱ - Orontes.

۲ - Antigoneia.

۳ - Amestris.

۴ - Dionysios.

گذرانیده در سال بعد جنگ را با متحدین بر ضد آن تی گون شروع کند. آن تی گون در جلو قوای نیرومند مانند قشون سلکوس و لیزیماک مجبور گردید به فریکه عقب نشیند. در این ولایت در محلی موسوم به ایپسوس^۱ که درست توانسته اند بایکی از محلهای کنونی مطابقت دهند، جدالی روی داد که یکی از سخت ترین جنگهای این قرن بود. در ابتداء دیمتریوس سواره نظام دشمن را درهم شکست ولی چون در تعقیب آن افراط کرده از میدان جنگ خارج شد، این بهره مندی نتیجه معکوس بخشید. توضیح آنکه سلکوس در غیبت دیمتریوس از فیلهای جنگی خود استفاده کرده، قشون آن تی گون را شکست داد، خود او هم گشته شد (بروایی آن تی گون خود را کشت) و امید تأسیس امپراطوری را بگور برد (۳۰۱ ق. م). در باب نتیجه این جنگ روایات مختلف است. یوزانیاس گوید (کتاب ۱، فصل ۱۶، بند ۱): که سلکوس آن تی گون را شکست داد، بی اینکه گفته باشد، آن تی گون چه شد، ولی از روایت دیگران، یعنی پلوتارک (دیمتریوس، بند ۲۹) و دیودور (کتاب ۲۱، بند ۱) صریحاً معلوم است که او در جنگ زخمهای زیاد برداشته و از آن در گذشته. اگر چه باید گفت تناقضی بین روایات نیست، چه یوزانیاس بغلبه سلکوس اهمیت داده و دیگران مردن آن تی گون راه تصریح کرده اند.

پس از آن فاتحین ممالک او را بین خودشان تقسیم کردند: ۱ - تراکیه با آسیای صغیر تا کوههای توروس از آن لیزیماک شد. ۲ - کاساندر صاحب اختیار مقدونیه و یونان گردید. ۳ - سوریه را اگر چه در ۳۰۴ ق. م به بطلمیوس داده بودند، و او در ۳۰۱ ق. م آن را تسخیر کرده بود ولی، چون بر اثر یلخبر دروغ راجع بشکست متحدین آن را تخلیه کرده، بمصر برگشته بود، متحدینش گفتند، که بطلمیوس چندان کمکی بآنها نکرده و سوریه را به سلکوس دادند بنابراین بطلمیوس تمامی مستملکاتش را در خارج مصر از دست داد (۳۰۱ ق. م).

- Ipsus.

جانشین اسکندر

دیودور راجع باین موقع گوید: آن‌تی‌گون، که شخصی متعارف بود و مقتدرترین پادشاهان زمان خود گردید، با وجود این از مساعدت‌های اقبالش رضایت نداشت و چون خواست، بر خلاف عدالت، ممالک پادشاهان دیگر را بدست آورد، مملکت خود را از دست بداد و جانش را هم نیز..... اشخاصی، که دارای عقل اند، باید از هر عیبی، بخصوص از حرص، احتراز جویند. این شهوت انسان را برای جلب منافع بظلم تحریک کرده، علت بدبختیها برای مردم میشود. چون حرص سرچشمه تمام جنایات است، نه فقط اشخاص متعارف، بل پادشاهان بزرگ را هم دوچار بلیثاتی بیشمار میسازد (کتاب ۲، قطعه ای از قطعات باقیمانده).

از آنچه، که تا اینجا گفته شد، این نتیجه بدست میآید:

نتیجه

پس از مرگ اسکندر هنوز جسد او سرد نشده بود، که منازعه در سر جانشین اوین سردارانش شروع گردید، بعد موقتاً این نزاع خوابید و ایالات دولت اوین سرداران نامی اش تقسیم شد (۳۲۳ ق. م). پس از آن دیری نگذشت؛ که این سرداران بهم افتادند و در ۳۱۹ ق. م ایالات را از نو تقسیم کردند. این تقسیم غیر از تقسیم اولی بود و هر یک از سرداران، که دارای ایالتی شد، خود را صاحب آن ایالت دانست و دولت اسکندر بهرور اسمی برسم گردید. چنانکه جانشینان از ۳۰۶ ق. م بعد خودشان را پادشاه میخواندند. جاه طلبی و حرص در مواردی و ترس گم کردن ایالات در موارد دیگر باعث شد، که سرداران ایالات خود قناعت نورزیده، باز بجان یکدیگر افتادند. مقدونیه، یونان، آسیای صغیر، سوریه، مصر، قبرس، جزایر یونانی، بابل، هاد، پارس و صفحات آسیای علیا، میدان کشمکشها و جنگ وجدالها بودند، تا بالاخره دو اتحاد بر ضد آن‌تی‌گون تشکیل یافت و پس از جنگهای عدید و طولانی و خونریزیهای زیاد، آن‌تی‌گون در ۳۰۱ ق. م معدوم و مستملکات اوین سایر جانشینان تقسیم گردید. از این زمان، دیگر اسمی از دولت اسکندر نیست و بر خرابه های امپراطوری اسکندر این دولت هارماً بوجود آمدند: ۱ - مقدونیه با یونان. ۲ - تراکیه با قسمتی

کتاب سوم . دوره مقدونی و یونانی

از آسیای صغیر . ۳ - دولت اسالکه یا سلوکیها در آسیای غربی و ایران .
 و دولت بطالمیوس یا بطلمیوس ها در مصر و لیبیا و غیره .
 بنا بر این دولت اسکندر تا چهار سال پس از فوتش معنای وجود داشت ، از ۳۲۳ ق . م و وجودش انسی برسم بود در ۳۰۱ ق . م ، یعنی ۲۲ سال پس از فوتش ، این اسم هم زایل گردید . از دوی ، که بوجود آمدند ، دولت سلوکی از حیث وسعت و جهانی ، که پائین تر ذکر خواهد شد ، از همه مهم تر بود و چون ایران تا بزرگ شدن دولت پارت از ممالک این دولت بشمار میرفت و سروکار ایرانیها با سلوکیها بود ، باید برای فهم وقایع ایران و دانستن احوال آن در این زمان با تاریخ دولت سلوکی آشنا شویم و چون تاریخ دولت مزبور با تاریخ مقدونیه و مصر و دوی ، که در آسیای صغیر بر خرابه های دولت اسکندر تشکیل شدند ، از تباطی دارد ، با اندازه ای ، که برای تاریخ ایران لازمست ، یک نظر اجمالی هم به تاریخ دول مذکور بیندیم ، ولی بدو باید گفت ، که تاریخ دوی ، که بر خرابه های دولت اسکندر تشکیل گردیدند ، بقدر کفایت روشن نیست . اگر چه اخیراً بواسطه تحقیقات و کاوش ها کتیبه ها و آثاری بدست آمده ، که قدری تاریخ آنها را روشن تر ساخته ، با وجود این ، تاریخ سلوکیها و دول آسیای صغیر تاریک است و این تاریکی هم اثراتی در تاریخ این دوره ایران گذارده ، که در جای خود معلوم خواهد بود . فقط راجع به مصر میتوان گفت ، که اخیراً از زمانی ، که مصر شناسی ترقی کرده ، دوره بطالمیوس تاریخ مصر هم روشن تر از سابق گردیده و ظلمت آن کمتر از تاریکی دولت سلوکی است . جهت تاریک بودن تاریخ این دولتها از جمله از این جاست ، که نوشته های دیودور از کتاب ۲۱ تا کتاب ۴۰ گم شده و فقط قطعاتی مشوش از کتب مزبور ، که بصورت مذکور نسبت میدهند ، باقی است . اگر این کتابها از میان نرفته بود ، یقیناً تاریخ این دوره روشن تر میبود ، زیرا دیودور مشروحاً و مرتباً وقایع ستوات را ضبط میکرد و نوشته های ژوستن یا دیگران این فقدان را جبران نمیکند .

باب هفتم - دولت اشغال کرده یا سلوک‌گیرها

فصل اول - پادشاهان سلوکی

مبحث اول - سلکوس اول (نیکاتور)

نام و نسب سلکوس، چنانکه ژوستین گوید (کتاب ۱۵، بند ۴) پسر آن تیوخوس^۱، یکی از سرداران نامی فیلیپ دوم مقدونی، بود و مادر او را لائودیس^۲ مینامیدند. بقول مورخ مزبور، آن تیوخوس شبی در خواب دید، که آیلن (رب النوع آفتاب بعقیده یونانیها) بازن او هم بستر گردید و پس از اینکه نطفه بسته شد، او حلقه‌ای بزن داد، که دارای نشان لنگرکشی بود و باو گفت، که این حلقه را پسری، که میبایست متولد شود، بدهد. این خواب را معجزه تصور کردند، زیرا روز دیگر در بستر لائودیس حلقه‌ای بانسان مذکور یافتند و سلکوس، وقتی که بدنیآ آمد، بر رانش نیز چنین نشانی داشت. بعد وقتی که اسکندر به آسیا می‌رفت، لائودیس حلقه را بیسرش داده نژاد او را روشن ساخت. اعقاب او این نشان را در رانشان داشتند و آثار اعلامت خانواده‌شان میدانستند. ذکر این افسانه بقلم ژوستین نباید باعث حیرت شود، زیرا این مورخ، که کتابهای تروگ پومپه را خلاصه کرده، این نوع افسانه‌ها را هم در مواردی در نوشته‌های خود گنجانده (مثلاً موردی، که در صفحه ۱۹۳۹ این تألیف ذکر شده). افسانه مزبور بخوبی مینماید، که سلکوس خواسته از اسکندر تقلید کرده، نژاد خود را یکی از خدایان یونانی برساند و شاید بعدها همین معنی فکر

۱ - Nicator.

۲ - Antiochus.

۳ - Laodice.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

سلوکیها را در ایجاد پرستشی برای خودشان قوت داده . سلکوس اول لقب نیکاتور
اشتب که در یونانی بمعنی فاتح است .

چنانکه بالاتر از قول دیودور گفته شد ، سلکوس یکی از
کارهای سلکوس سرداران اسکندر و مورد اعتماد او بود . اول دفعه ای ، که

او طرف توجه اسکندر گردید ، موقی بود ، که پادشاه مقدونی در هند از رود

هیداسپ گذشته به پیروس جنگ کرد و سلکوس مردانگی و شجاعت خود را در

این جنگ نمود . پس از آن او نزد اسکندر مقرب گردید و وقتیکه او پس از

مراجعت از هند در شوش سرداران نامی خود زن ایرانی میداد ، سلکوس هم

با امر اسکندر دختر سپی تا من^۱ سردار ایرانی را ازدواج کرد (شرح کار های

این سردار در صفحات ۱۷۱ - ۱۷۱۱ و ۱۷۲۴ - ۱۷۲۵ این تألیف گذشت) .

این دختر ، که نامش آیامه^۲ بود ، بعدها ملکه و مادر ولیعهد دولت سلوکی گردید .

از اینجا است ، که سلسله سلوکی را بعض مورخین و نویسندگان سلسله مقدونی

و ایرانی گفته اند . بعد از مرگ هفس نیون^۳ ، سردار محبوب اسکندر ، شغل

ریاست سواره نظام او به سلکوس محول گردید و پس از فوت اسکندر ، او معاون

پردیگاس نایب السلطنه بود و شغل خیلی آرك^۴ را نیز داشت (بالاتر گفته شد ،

که این شغل را اسکندر از ترتیبات دربار ایران انتخاب کرده بود و خیلی آرك بزبان

یونانی رئیس هزار نفر است . . طن قوی می رود ، که پارسی این لفظ یونانی هزاریت^۵

بوده ، که نیز بمعنی رئیس هزار نفر است . این شغل در دربار ایران هخامنشی

اهمیت زیاد داشته و در باره دارنده آن ، احتراماتی بزرگ مرعی میداشتند) .

بعد در باره سلکوس میدانیم ، که او به پردیگاس خیانت کرد ، زیرا در مصر در

موقع عبور قشون مقدونی از نیل محرك^۶ شورش شد و در نتیجه سر بازان مقدونی

پردیگاس را بقتل رسانیدند . پس از آن از جهت خدمتی ، که سلکوس به آن تی پاتر

۱ - Spitamènes.

۲ - Apama.

۳ - Hefestion.

۴ - Chiliarque.

کرده بود، پس از اینکه او بنیابت سلطنت رسید، در موقع تقسیم ممالک اسکندر ایالات بابل سهم خدمتگذار افتاد و او از شغل خیلی آرك برفع کاساندر پسر آن تی یاتر استمفاء کرد. بعد یزودی او بر ضد او من، که مدافع حقوق خانواده سلطنت مقدونی، یعنی اسکندر چهارم پسر اسکندر بود، علم مخالفت بیفراشت و با آن تی گون همداستان گردید.

جنگهای آن تی گون با او من در باب دوم این کتاب ذکر شده و احتیاجی بتکرار آن نیست. خلاصه آن تی گون بر او من فائق آمد و پس از آن، چون سلکوس را برای خود خطرناک میدید، خواست بابل را از او بگیرد، ولی او فرار کرده به بطالمیوس لاگس والی مصر پناه برد و بعد بوسیله لشکر کوچکی، که از او گرفته بود، ببابل برگشت و نیکانور سردار آن تی گون را شکست داد. پس از آن او بخوزستان و ماد پرداخته یک بیک این ممالک را بدست آورد و بدین ترتیب سلطنت سلوکی تأسیس گشت (۳۱۲ ق. م). بعد در ۶۰۳ ق. م اورسما خود را پادشاه خواند و چنانکه گذشت تا هند بطرف مشرق رفته، پادشاه بزرگ هند چان دراگوپ تا بر خوزد و چون دید، که نمیتواند با او ستیزه کند، تمامی ولایاتی را، که اسکندر در پنجاب هند تسخیر کرده بود، با ایالات دیگر، که ذکرش پائین تر بیاید، پادشاه مزبور را گذارد، دختر خود را هم بحباله نکاح او در آورد و در عوض از پادشاه هند ۵۰۰۰ فیل گرفت. بعد سلکوس، که در اتحاد دوم جانشینان بر ضد آن تی گون شرکت داشت، با این فیل ها قشون او را در جنگ ایپ سوس در فرنگیه درهم شکست و بر اثر آن، آن تی گون نابود گردید.

این است روایت دیودور، ولی ژوستن راجع پادشاه مزبور هند اطلاعات بیشتری میدهد. اگرچه گفته های او در اینجا هم افسانه آمیز است. مورخ مذکور گوید (کتاب ۱۵، بند ۴): «سلکوس مدت مدیدی در مشرق جنگ کرد و پس از تسخیر بابل تا باختر رانده، بعد بهند رفت. پس از مرگ اسکندر، این مملکت خود را از قید مقدونی ها خلاصی بخشیده حکام را نابود کرده بود»

(معلوم است که مقصود حکام اسکندر است). سان دراکوت نوس زنجیرهایی را که وطن او را عقید داشته بود، پاره کرد، ولی پس از اینکه بوطنش آزادی داد، جتار آن گردید (پران، جتار، بزبان یونانیهای قدیم یعنی پادشاهی، که دارای حکومت مطلقه است). او امپراطوری هند را غصب کرد و مردم را، پس از اینکه از قید خارجه آزاد ساخت، مطیع خود گردانید. نژاد این شخص معلوم نبود، ولی اراده خدایان بر این قرار گرفته بود، که او پادشاه امپراطوری گردد. اسکندر، وقتیکه در هند بود، از جسارت او خشمگین گشته، حکم قتلش را داد، ولی او فرار کرده نجات یافت. بعد، چون زیاد دوید خسته گردیده بخواب رفت. در این وقت شیری قوی هیکل باو نزدیک شده، بازبانش عرق او را لیسید و همینکه سان دراکوت نوس بیدار گشت، شیر او را نوازش کرده دور شد. این معجزه او را امید و ارساخت، که پادشاه خواهد شد و از راهزنان قشونی تشکیل و مردم را بقیام برضد خارجه تحریک کرد. بعدها، وقتیکه سان دراکوت نوس میخواست با حکام اسکندر بجنگد، یک فیل وحشی، که از حیث بزرگی جثه اش حیرت آور بود، نزدیک شده وی را گرفت و بر پشتش نهاد. از این بعد این فیل برای او راهنما و رفیق جنگی شد. بدین ترتیب سان دراکوت نوس بتخت رسید. وقتی که سلکوس شالوده عظمت خود را میریخت، او پادشاه هند بود و سلکوس باو معاهده ای بسته خیالش را از طرف مشرق آسوده ساخت و بجنگ با آن تی گون پرداخت ...

چنین است گفته های ژوستن و باید گفت، که از روایات دیو دور و ژوستن نمیتوان دانست، که کارهای سلکوس در ایران و در ممالک شرقی آن چگونه انجام شده و کیفیات چه بوده. ژوستن باختصار گوید، که بعد از تسخیر بابل سلکوس بطرف باختر راند و آن را تصرف کرد. باید در اینجا حدس زد، که چون سلکوس در میان سرداران مقدونی معتدل و بحق گذاری متمایل بوده و مردمان ایران از تاخت و تاز سرداران مقدونی در موقع در افتادن آنها بایکدیگر خسته شده بودند، مقاومتی در مقابل سلکوس نکرده، بخوشی از او پذیرفته اند. اما در باب هند

سلوکها

باید بگوئیم، که در میان سند و گنگ دولت بزرگی وجود داشت، که یونانیها آن را دولت پراسیان^۱ نامیده‌اند. در زمان اسکندر پادشاه این مملکت سلطانی نأندا^۲ نام بود و او، وقتی که اسکندر در کنار رود هیفار توقف داشت، سفارتی نزد وی فرستاد. درست معلوم نیست؛ که مقصود او از فرستادن این سفارت چه بوده، بهر حال از آنچه بالا تر گفته شده (صفحه ۶۸۰) این تألیف و بعد از آن معلوم است، که پس از جنگ مقدونیه با پروس، آنها دیگر نخواستند در هند پیشتر روند و اسکندر برگشت. پس از مرگ اسکندر، پنجاب هند بین این اشخاص تقسیم شده بود: پی تون پسر آنور^۳ والی مقدونی در طرف شمال شرقی، پادشاه باج گذار تا کیل (بین سند و هیداسپ) و پروس پادشاه دست نشانده اسکندر، که سایر صفحات کنار رود سند را داشت. مملکت کوچکی هم مجاور مملکت پروس بود، که آن را سوفی تس^۴ مینامیدند و پادشاه آن عهد دوستی با اسکندر بسته بود. چنانکه استنباط میشود، دولت پراسیان قوی بوده و پس از مرگ نأندا، که از خانواده سلطنت نبود، مدعیان سلطنت زیاد بودند.

در اسناد هندی یکی از این مدعیان را یواناس^۵ نامیده‌اند و دیگری را چان درا گوپ تا. آخری بهره مند گردیده بتخت نشست و سلسله پادشاهان دودمان او را سلسله موریا^۶ نامند. پلوتارک در باره او گوید (اسکندر؛ بند ۶۲) که با ۶۰۰۰۰۰ سپاهی تمام هند را در نوردید و آن را تسخیر کرد. از وقایعی که کیفیت آنرا نمیدانیم، همیقدر بر میآید، که چون چان درا گوپ تا دیده، بعد از مرگ اسکندر رجال و سرداران او بهم افتاده‌اند، از موقع استفاده و مملکت تا کیل و پروس را هم بدولت خود ضمیمه کرده، بخصوص که در میان مقدونیه‌ای هند نیز تقاضت بوده، یعنی بعضی طرفدار او من یا هواخواهان سلطنت مقدونیه بودند و برخی طرفدار آن تی گون. این استنباط از اینجا تأیید میشود، که او داعوس

۱ - Prasians.

۲ - Nanda.

۳ - Pithon fils d'Agénor.

۴ - Sophités.

۵ - Yavanas.

۶ - Maurias.

کتاب سوم ، دوره مقدونی و یونانی

رئیس قشون مقدونی در پنجاب پروس را میبشد ، زیرا تصور میماند ، که او طرفدار
 آنتیگونی است . نهر حال چنان در آن گوی تا به جا را این مقدونی در ساحت هند
 خاتمه داد و مالک الزقاب تمام هند تا گنگ و ماوراء آن گردید . او شهری است
 کرد ، که آن را پاتالی پوترا نامند و دور آن حسابی محکم صاحب (حمر ایتون
 یونانی این شهر را پالی پوترا نامیده اند) . از لغات جنگه ایلیوس اچان در آن گوی تا
 اطلاعاتی در دست است و هرنگ از نویسندگان حدسی میسر شد ، مثلاً ذری زین گویا
 که یسلکوس ناپالی پوترا را بد ولی گوت شمشه گویا ، از ساند است ، در ، بربری
 (نوشته انکارک ، تاریخ ساوشها ، پارس ۱۹۱۳ ، مجلد ۲۸ - ۲۹)
 تسخه جنگ دلالت میکنند بر اینکه ، عهده خوب شمشه صحیح بر است ، زیرا
 اگر یسلکوس نارود گنگ منش رفاد بود ، حاضر نمیشد آنچه و ولایت انباده شاه
 هند و اگدارد و دیگر انباده خاطره چندی سمرجندی از این است . او ، اندر
 در این صورت او بر اسامند برتری میباشد ، چه اسامند بواسطه آن در هند
 نگردد . در باب ولایاتی ، که او بنادشاه هند و اگدارد ، را به این اطلاعات
 که دیگران ذکر کرده اند او گوید ، که ساسانوس بندهای ساجان ، او در طرف
 راست رود سند بود ، و سایدرا لب یون (خان در آنجا) ، در داد ، اندری
 (ناوجیان) و آرا حوری (افغانسان جنوبی) ، و ساسان ، اگدارد (افغانسان
 شمالی) را هم و اگدارد و در ازای این و اگداری ، ۵۰۰۰۰ ن از ادرام هند در
 نوشته اند ، که با عقد عهد صاحب ، یسلکوس ، برای اینکه و نهادهای بنادشاه هند داده باشد ،
 دحر خود را بحال نکاح او در آورد . در این باب در حدی است ، در او گوید ،
 که یسلکوس مسئله رواج را در عهد نامه عقد کرد (کتاب ۱۵ ، ص ۲۲۵)
 ولی آب سان (یکی از مورخان عهد قدیم ، که در کرس نائین را نامد) و سه

1 - Pataliputra ۲ - Pithhotra ۳ - Droysen ۴ - Gutschmid
 ۵ - A. Bonch Leclercq Hist des Sciences, Paris 1913 P 28-29
 ۶ - Gedrosia ۷ - Anchose ۸ - Paripinnade

سلوکها

سلکوس با پادشاه هند جنگید، تا وقتیکه عهد نامه مودت و نکاح را بست (کتاب سورته، بند ۳۵). هر دو خبر 'گنگ است و معلوم نیست' که سلکوس دحیر پادشاه هند را گرفته یا دخترش را باو داده. چون سلکوس دو زن بشیر نداسا، مکی آیامای ایراسی، که ذکرش بالاتر گذشت و دیگری 'ستراتونیس'^۱، که نائین تر ذکرش بیاید و هندی نبود، دحیرش هم منحصر به فیلاً نامی بود، که زن آن تی گون - گوناتاس^۲ گردید، بنابراین، بعضی نویسندگان تصور میکنند، که مقصود از رواج و نکاح در این عهدنامه، رواج و نکاح بین هندیها و مقدونیها است، یعنی ساندرا - کت تیس اجاره داده، که مقدوننها میتوانند با هندیها وصلت کنند، به اینکه دختری گرفته یا دختری داده نشد (نوشه لکلرک، تاریخ سلوکها، صفحه ۳۰۰) پس از انعقاد عهد صلح با پادشاه هند، سلکوس توجه خود را بطرف دشمنش آن تی گون معطوف داشته، تکمیل متحدین خود، یعنی کاساندر و بطلمیوس و لربماک^۳ بطرف عرب رفت و چنانکه گذشت در ایب سوس واقع در فریگه جنگی بر درگ و شدید روی داد و آن تی گون در این گیرودار از پای درآمد (۳۰۱ ق م) در تقسیم ملک اسکندر، چنانکه بالاتر ذکر شد، قسمت اعظم آسیا، یعنی سورته و بین النهرین و کلدانه قدیم و ارمنستان و قسمت شرقی آسیای صغیر و ایران تا مملکات چان در آگوب تا، سهم سلکوس افتاد و او پادشاه امپراطوری برزگی شده، از متحدانش قویتر گردید و از این زمان لیزیماک و بطلمیوس برصد او دست اتحاد بیکدیگر دادند. در این احوال سلکوس نفع خود را در این دید، که به دمیتریوس پسر آن تی گون نزدیک شود و دختر او ستراتونیس را خواستگاری کرد. دمیتریوس را اس وصلت خوش آمد و نا دخترش به سورته رفت. پس از آن هر دو پادشاه در واقع گرمی داشتند، ولی وقتیکه سلکوس خواست کیلیکته را از دمیتریوس بخرد و صورت و صدارا هم او را گذارد، دمیتریوس این پیشنهاد را بیدیرفت و بر سحواش

۱ - Stratonice ۲ - Ptoia ۳ - Antigone Gonatas.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

محل ها افزوده. بطرف مغرب رفت (دمتریوس صاحب کیلیکیه و این شهرها و شهرهائی در یونان بود و بهمین جهت او را پولی آرسیوس^۱ یعنی گیرنده شهرها میخواندند. م.) پس از آن دیری نگذشت که دمتریوس بر تخت مقدونیه نشست. توضیح آنکه کاساندر مرد و قیلیپ پسر او نیز در گذشت و در مقدونیه دو پسر دیگر کاساندر بر تخت نشستند (۲۹۷ ق. م.) یکی از آنها که این نام را داشت؛ پس از چندی موافق اخلاق و حیثیاته مقدونیهها مادر خود را کشت و دمتریوس از موقع استفاده کرده تاج و تخت مقدونی را از او گرفت و او را بقول دیودور نابود ساخت (۲۹۳ ق. م.) بعد او بقاصبه کمی بتدارک یک سفر جنگی با آسیای صغیر پرداخت و این اقدام باعث وحشت لیزیماک و بطلمیوس گردید. در نتیجه پادشاه مصر پاپیروس پادشاه راپیر در مذاکره شد، که او بالیزیماک بمقدونیه حمله برد و سلکوس کیلیکیه را تصرف کند. مقدونیهها چون پیروس را قوی دیدند و نیز صفات او را صفات اسکندر پنداشتند، گفتند، که او از همه به اسکندر شبیه تر است و باید چنین شخصی پادشاه مقدونیه باشد، بنا بر این دمتریوس را رها کرده بطرف پیروس رفتند و دمتریوس مدتی در کنار ماند، ولی مایوس نگردید و پس از چندی لشکری جمع کرده با آسیای صغیر در آمد و شهر ساردرا گرفت. آگاتوکل^۲ پسر لیزیماک قصد او را کرد، ولی بهر دهنده نیافت. بعد چون قشون دمتریوس دوچار قحطی آذوقه و علوفه گردید، از زاهدیکه اسکندر بداخله آسیای صغیر رفته بود، حرکت کرد، تا تارسوس^۳ پیشرفت و در اینجا باداماد خود سلکوس داخل مذاکره شد. در ابتداء سلکوس میخواست با او همراهی کند، ولی پاپیروکل پسر لیزیماک رأی او را زد، زیرا باو گفت، نباید بچنین شخصی جاه طلب و ناراحت اجازه دهی، در حدود مملکت تو اقامت گیرند. سلکوس را این حرف مؤثر افتاد و در نتیجه سپاهی برداشته، بقصد دمتریوس به کیلیکیه رفت. دمتریوس با کمال رشادت باستقبال او شتافت و چند بار

۱. Poliorcetes. ۲. Agatocles. ۳. Tarsus.

قوای سلکوس را در هم شکست، ولی ناگهان ناخوش شد و مجبور گردید، که با عده‌ای از همراهان خود فرار کند. بعد بزودی شفا یافت و با نهایت جسارت در سر فتنه کوچکی از سپاهیان خود، که نسبت با او وفادار بودند، به سوریه تاخت. سلکوس از عقب او رفت و وقتیکه با او نزدیک شد، دمتریوس خواست بطرف ساختن دریا رود، ولی موفق نگردید و تسلیم شد. در ابتداء سلکوس با دمتریوس چنان رفتار کرده، که با پادشاهی میکند، ولی بعد او را به آیام^۱ یعنی شهری، که در سوریه در کنار رود ارن^۲ بنا کرده بود، فرستاد و دو سال بعد دمتریوس در گذشت. پلوتارک گوید (دمتریوس، بند ۶۱). که او سه سال در خرسونس تراکیه، در تحت نظر بود و از تنبلی و عیش و عشرت و شرب زیاد در گذشت. مرگ او سایه بر نام سلکوس افکند و باعث تأسف او شد، زیرا مردم میگفتند، که درمی بخت پادشاه تراکیه، یا اینکه بربر (غیریونانی) بود بالزیماک پادشاه سابق تراکیه، که اسیر وی گردید، چنان رفتار کرد، که پادشاهی میبrazید. اما دیودور گوید (قطعه‌ای از کتاب ۲۱): لیزیماک دوهزار تالان^۳ به سلکوس میداد، که دمتریوس را بقتل برساند، ولی او از جهت خویشی، پاتنفر این پیشنهاد را رد کرد. پلوتارک باز راجع به دمتریوس گوید، که او به آن تونیوس (یکی از زمامداران روم، که شرح احوالش بیاید) شباهت زیاد داشت. دمتریوس بهره مند پهای درخشان و شکست‌های بزرگ در زندگانی خود دید، بلندپایا و پستی‌های زیاد پیمود، اقبال با او دمساز بود و ادبار نیز، یافته‌های خود را گم میکرد و ناگهان باز میدافت (کتاب دمتریوس).

اسارت دمتریوس و وقایعی، که پس از آن روی داد، بر آیهت سلکوس افزود و او بر دو رقیب خود، یعنی لیزیماک پادشاه تراکیه و بطلمیوس لاکس پادشاه مصر، برتری یافت. بعد، بطلمیوس، که بکھولت رسیده بود، از سلطنت استعفاء

۱ - Aparcén.

۲ - Orontès.

۳ - یازده میلیون و دویست هزار تونک طلا یا ۹۵ میلیون ریال.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

کرد، ولی تاج و تخت را بیسر ارشدش بطلمیوس کراتونوس^۱، که از خواهر کاساندر بود، نداد و پسر دیگر را، که از زنی دیگر زاده و موسوم بطلمیوس فیلا دلف^۲ بود، جانشین خود کرد. بطلمیوس کراتونوس فرار کرده بدر بار لیزیماک رفت. در ابتدای او را خوب پذیرفتند، ولی بعد سائسی بر علیه آگاتوکل پسر لیزیماک کرد و پدر او اتهامات دزدوغی را باور داشته امر بقتل پسرش داد. زن و اطفال و دوستان آگاتوکل به سلکوس پناه بردند و بطلمیوس کراتونوس هم بزودی بدر بار سلکوس رفت، زیرا روابط دوستانه بین لیزیماک و بطلمیوس فیلا دلف از جهت وصلتی برقرار گردیده بود. بر اثر این وضع کنورتی بین سلکوس و لیزیماک روی داد و چون بی تقصیری آگاتوکل ثابت شده و مردم از لیزیماک متنفر گشته بودند، سلکوس از این تنفر استفاده کرده باسپای صغیر حمله برد. بعد اوقات خانه از لیدیه و یونیه و فریگیه گذشت و در کریدئون^۳ نزدیک سارد جدالی وقوع یافت، که لیزیماک در آن کشته شد (۲۸۱ ق. م).

پس از مرگ لیزیماک سلکوس یگانه شخصی بود، که از سرداران اسکندر باقی مانده بود. در این زمان او بزرگترین پادشاه عصر خود بشمار میرفت، زیرا بر ممالک وسیع خود مملکت لیزیماک را هم ضمیمه کرد. پس از آن در همان سال فتح سلکوس، چون خیلی پیر بود خواست، از سلطنت ممالک وسیع خود استعفاء کرده آنرا بیسرش وا گذارد و باقی عمر خود را در مقدونیه سلطنت کند، زیرا این مملکت را، که خانه خود میدانست، خیلی دوست میداشت، ولی مقدر نبود، که بمقدونیه برسد و وقتیکه میخواست از بوغاز داردانل بگذرد، در حالیکه بر وایتی مربوط بیک محراب قدیم گوش میداد، بدست بطلمیوس کراتونوس کشته شد (۲۸۱ ق. م).

آپ بیان گوید (کتاب سوریه، بند ۶۳). که پس از این واقعه انتشار دادند، به سلکوس غیب گوها گفته بودند، که برای رفتن بارو یا شتاب نکند و مخصوصاً

۱-Ptolémée Kéraunus.

۲-Ptolémée Philadelphie.

۳-Koropédion.

سلوکها

از آر^۱ گس (واقع در یونان) اجتراز جوید^۲، ولی چنین اتفاق افتاد، که سلکوس در حین مسافرت از نزدیکی شهر لیزیماخیا^۳، که لیزیماک بنا کرده بود، گذشت و در اینجا بحرابی آر^۱ گس نام بود، که در باب آن می‌گفتند، یونانیهای، که از آر^۱ گس آمده میخواستند بجنگ، ترو و آ^۴ بروند، در اینجا ماندند، سلکوس باین روایت گوش میداد، که بعالمیوس کرائونوس از پشت ضربت خود را زد.

(معلوم است، که این نوع غیب گوئیها را پس از روی دادن واقعه انتشار میدهند. م.)

در باب سلکوس، بنابر آنچه مورخین عهد قدیم نوشته اند،
صفات سلکوس میتوان عقیده داشت، که یکی از عاقل تر و مآل بین ترین سردار
 و تأسیسات او اسکندر بوده، باندوختن مال حرص نداشته و مانند اکثر

سرداران اسکندر بغارت کردن و ایداء مردم راضی نمیشده. این صفات او را باشجاعت و عزمش باید جهات بهره مندیهایش دانست، چه مردمان گوناگون، چون حقگذاری او را میدیدند، برای مصون ماندن از شرّ مقدماتیهای دیگر، بامیل باو میگریزیدند.

در باب تأسیسات او در فصلی، که راجع بتشکیلات دولت سلوکی است و بیاید، صحبت خواهیم داشت. عجالة^۵ همینقدر گوئیم، که بقول آپ بیان مورخ یونانی از قرن دوم میلادی، او بیش از ۶۰ شهر بنا کرد. از جمله: ۱۶ شهر موسوم به آن تیوخیا^۶، یعنی انطاکیه با اسم آن تیوخوس پدر سلکوس، ۹ شهر موسوم به سلوکیه^۷ بنام خود او، ۵ شهر با اسم لاودیسه^۸ مادر سلکوس، ۳ شهر با اسم آپام^۹ زن ایرانی، یک شهر بنام ستراتونیسه^{۱۰} زن دوم سلکوس دختر دمتر یوس. شهرهای دیگری هم سلکوس بنا کرد، که با اسم اسکندر اسکندر^{۱۱} به نامید، یا با آنها اسامی شهرهای یونانی داد و یا بالاخره بنامی بیاد فتوحات خود موسوم داشت.

در باب سلکوس، تا بطرز رفتار سلوکیها در مشرق برسیم، عجالة^{۱۲} باختصار

۱ - Lysimachia. ۲ - Troie. ۳ - Antiochia. ۴ - Seleucia.

۵ - Laodicée. ۶ - Apamée. ۷ - Stratonicee.

می‌توان گفت، که در فن مملکت داری مشی او بر خلاف سیاست اسکندر بود. اسکندر، چنانکه گذشت، پس از اینکه مشرق را تسخیر کرد، فهمید، که مقدونیه و یونان کوچک اند برای اینکه مشرق را نگاهدارند. این بود، که خواست بوسیله اختلاط و امتزاج اهالی مشرق را بمنزله‌ها نزدیک کند و آنها را مساوی یکدیگر بداند، ولی سلکوس و سلوکیها رفتارشان چنین نبود. بین مردمان شرقی و مقدونیه‌ها فرق می‌گذاشتند: این‌ها آقا بودند و شرقی‌ها تبعه یا بنده. یکی از جهات اینکه دولت سلوکی کم‌پایند، همین نکته بود، چنانکه در جای خود مشروح‌تر می‌آید. پایتخت او در ابتداء سلوکیه بود (در کنار راست دجله)، که در قرون بعد باتیسفون اشکانی و ساسانی یک‌شهر شد، ولی بعد سلکوس انطاکیه را در کنار رود آرنوس، در نزدیکی دریای مغرب، پای تخت کرد. سلکوس برای اینکه در ممالک او شورش‌های پی‌درپی روی ندهد و بتواند آنها را اداره کند، مستملکاتش را به ۷۲ بخش تقسیم و برای هر کدام یک نفر والی (ساتراپ^۱) معین کرد، بنابراین ایالت‌های او کوچکتر از ایالات هخامنشی و اسکندر بودند، ولی باید در نظر داشت، که ایالات آسیای علیا، یعنی ایران شمال شرقی و شرقی، بیشتر بحال سابق باقی ماندند. بزرگترین ایالت دولت سلوکی را در مغرب (سلوکیه) می‌نامیدند و آن عبارت بود، از قسمت جنوب شرقی کیلیکیه و جنوب کماژن و سوریه علیا. این قسمت چهار شهر بزرگ داشت: انطاکیه، سلوکیه، بیه‌ری^۲، آیام‌آ، لا‌ادیسه (کماژن بین کیلیکیه و کاپادوکیه و بین النهرین واقع بود. سایر صفحات مذکور را در کتاب دوم این تألیف کراراً شناسانده‌ایم).

از شهرهای دیگر دولت سلوکی و نیز از تشکیلات و ترتیبات آن عجاله می‌گیریم، زیرا در این باب پائین‌تر صحبت خواهد بود.

بالاخره راجع به سلکوس باید گفت، که او اهمیت زیاد بحفظ روابط

۱ - Satrape (یونانی شده نخستین یونان پارسی قدیم، که بمعنی شهربان است).

۲ - Séleucie de Piérie (این سلوکیه در سوریه واقع و غیر از سلوکیه دجله بود).

دوستانه با مقدونیته میداد و چنانکه بالاتر گذشت، ستراتیونیس دختر درمیتریوس را گرفت. بعد آن تیوخوس پسر سلکوس از آیامه زن ایرانی او، که ولیعهد بود، عاشق زن پدر خود گردید و بدرجهای این عشق شدت یافت. که میخواست خود کشتی کند. درین احوال سلکوس برای ابراز محبت خود نسبت به آن تیوخوس ستراتیونیس را بزنی باوداد (بوشه لکلرک^۱، تاریخ سلوکیها، صفحه ۴۰). این کاری بود تنفر آور، که شاید در تاریخ نظیر نداشته باشد. اگرچه بوشه لکلرک^۲ گوید (همانجا)، که این کار اکنون موافق اخلاق ما تنفر آور است، ولی برای مشرق مزده پرست اهمیتی نداشت و یک اقدام سیاسی عاقلانه بود. باری بدین نحو ولیعهد یازدهمین پادشاه آینده سلوکی با خانواده سلطنت مقدونی خویشاوندی یافت. پس از آن سلکوس باین وصلت اکتفا نکرده، دختر خود فیلیا را، بدائی مقدونی او آن تیگون گوناتاس^۳ داد.

راجع به آن تیوخوس ولیعهد دولت سلوکی نوشته اند (بوشه لکلرک^۴، همانجا)، که قبل از جنگ ایپ سوس محل اقامتش در مرگیان^۵ (مرو کنونی) در شهر نسا^۶ بوده و سگه هائی در اینجا با اسم سلکوس و آن تیوخوس با هم یافته اند. در اسنادی، که با خطوط میخی نوشته شده، نیز هر دو اسم قید شده (سیلوکو، آن تیوکو) و تاریخ این اسناد از سال ۲۳ تاریخ سلوکی است (یعنی از ۲۸۹ ق. م، زیرا مبداء تاریخ سلوکی ۳۱۲ ق. م است. م.).

از کارهای سلکوس، که راجع بمشرق است، این اطلاعات نیز بدست آمده. پاتروکل^۷ امیر البحر سلکوس تمام بحر خزر را در آن زمان پیموده و اکتشافاتی کرده، ولی اشتباهی هم در اکتشافات او رویداده، توضیح آنکه پنداشته است، که دریای گرگان (خزر کنونی) با اقیانوس هند اتصال مییابد. این اشتباه را چهار قرن بعد بطلمیوس کلدیوس^۸ (صاحب المجست) رفع کرده. نیز معلوم است، که سلکوس چهار دفعه سفیری به پالی بوثر^۹ پای تخت پادشاه عند

۱ - Antigone Gonatas.

۲ - Margiane.

۳ - Nisaea.

۴ - Patroclès.

۵ - Protéeée Claudi.

۶ - Palibothra.

چنان در اگوپتا فرستاده. این سفیر جغرافیادان و مورّخی مگاستن^۱ نام بود و کتبی موسوم به ایندیکا^۲ راجع بـجغرافیا، شرایط طبیعی و عادات و اخلاق مردمان هند نوشته، که دیودور و سترابون و آریان و دیگران اقتباساتی زیاد از او کرده اند، اما باید گفت، که تمامی نوشته هایش را نمیتوان معتبر دانست. کتب او هم کم شده و قطعاتی فقط از آن باقی است، ولی دیودور از مندرجات کتب او صحبت داشته (کتاب ۲، بند ۳۵-۴۲). از کارهایی، که به سلکوس نیکاتور نسبت میدهند (پلین، کتاب ۶، بند ۳۴) این است، که میخواسته دریای آزور^۳ (پالوس مینتید)^۳ را با دریای خزر اتصال دهد، زیرا در آن زمان تصور میکردند، که دریای خزر با دریای عمان اتصال مییابد و نیز میپنداشته اند، که بوسیله این کانال میتوان از دریای آزور به اوقیانوس هند در آمد.

از آنچه گفته شد معلوم است، که سلطنت سلکوس نیکاتور (سلاوس فاتح) از ۳۱۲ تا ۲۸۱ ق. م بود.

مبحث دوّم - آن تیوخوس اول (سو تر)

او پسر سلکوس از آیامه زن ایرانیش بود و پس از او بتخت نشست (۲۸۱ - ۲۶۱ ق. م). قتل سلکوس بنای دولت جدید او را متزلزل ساخت، چه سپاه بڑی و بحری او در جنگ هاشکست خورد و چنین بنظر میآمد، که دولت جوان سلوکی و ازگون خواهد شد، ولی وسعت مملکت و فقدان راههای خوب به آن تیوخوس پسر جوان، ولی مجرب سلکوس، کمک های گرانبها کرد، بدین معنی، که باو فرصتی داد، تا قوای خود را جمع آوری کرد. در ابتداء، او تمام حواش را باستحکام مقام خود در سور به متوجه داشت و به آن تی گون گوناتاس پسر دیتمتریوس نزدیک شد و آنتیگون با بطلمیوس کرائونوس برای حفظ مقدونیه جنگیده، او را

۱ - Mégasthène. ۲ - Indica. ۳ - Azow (Palus Méntide).

بیونان وسطی راند (۲۸۰ ق. م).

سال بعد سانحه بزرگی برای مقدونیه و یونان روی داد : مردمانی که در تاریخ به گالی ها معروفند ، آنها را از نژاد یسلی^۲ میدانند و یونانیان آنها را گالاتیان^۳ مینامیدند ، مقدونیه و یونان را معرض تاخت و تاز قرار دادند . اینها مردمی بودند قوی و سلحشور ، ولی دور از تمدن . استیلاي اینها بر شبه جزیره بالکان (بالکان) وحشت و اضطرابی غریب در قلوب اهالی این مملکت افکند ، بخصوص ، که میگفتند ، گالی ها یکقرن و اندی پیش بروم حمله کردند و رومیها از راندن آنها عاجز گردیده ، با دادن پولی گزاف از روم خارجشان کردند . بطلمیوس کراؤتوس بجنگ آنها رفت و کشته شد (۲۸۰ ق. م). پس از آن مقدونیه میدان تاخت و تاز آنها گردید . این مردمان وحشی کودکان را میکشند ، شهرها و دهات را غارت میکردند ، ابنیه را آتش میزدند . سال بعد گالی ها از تنگه ترموپیل گذشته یونان را میدان قتل و غارت کردند و چندی بدینمنوال گذشت ، تا بالاخره یونانیها جمع شده و در نزدیکی دلف شکستی به گالی ها داده آنها را از یونان راندند .

دیودور گوید (قطعه ای از کتاب ۲۲) : وقتیکه برن^۴ نوس پادشاه گالیها بمعبدی در آمد ، بتقدیمی های طلا ، و نقره توجهی نکرد و فقط هیکل های خدایان را ، که از چوب و سنگ ساخته بودند برگرفته بسیار خندید ، از اینکه صورت خدایان را مانند صورت انسان میسازند و آنها را از چوب و سنگ . این گفته دیودور شایان توجه است و میرساند ، که گالی ها ، با وجود اینکه از تمدن دور میزیستند ، راجع بخدا تصوراتی داشته اند ، برتر از تصورات یونانیهای متمدن .

باری آسیای صغیر ، در ابتداء از حملات این مردم مصون بود ، ولی اتحادی ، که مردمان قسمت شمالی آسیای صغیر مانند بی تی تیه و غیره تشکیل داده بودند و موسوم با اتحاد شمالی بود ، خواستند از سلحشوری گالی ها استفاده کنند و آن را بیاری خود طلبیدند . پس از آن آسیای صغیر هم میدان قتل و غارت و حریق

۱ - Galatians. ۲ - Galatians. ۳ - Galatians. ۴ - Biennos

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

گردید و گالی ها بقدری پیش رفتند، که ناحیه‌ای در فریگیه اشغال کردند. در این احوال آن تیوخوس اول مصمم گشت با آنها جنگ کند و شاست فاحشی با آنها داد، توضیح آنکه قوه گالی ها مرکب از ۴۰۰۰۰ سوار زبده و ارابه های زیاد بود، ولی فیلهای جنگی آن تیوخوس باعث وحشت اسپه‌های گالی گردید و پادشاه سلوکی فاتح گشت. پس از آن او جشنهای بزرگی گرفت و بمناسبت این فتح او را سوتر خواندند، که بمعنی ناجی است. درباب ربختن گالیها بمقدونیه و یونان و آسیای صغیر عقیده بعضی بر این است، که این واقعه بر اثر فشار ژرمن ها بر گالیهای، که در کنار رود دانوب سکنی داشتند، رویداد.

نظری بدنیای
فتنه گالی ها و تاخت و تاز آنها در مقدونیه و یونان و آسیای
صغیر دارای اهمیت بود، زیرا پدید آمدن آنها در این ممالک
بعمر اسکندر، که زمان جانشینان او و ابتداء دولتها بدیده
تشکیل شده بود، نیز جزء آن بشمار میرود، خاتمه داد.

س از آن بر خرابه های دوات اسکندر سه دوات باقی ماند: دوات سلوکی در
اسپانی غربی، دولت بطالسه در مصر و دوات مقدونیه و یونان در اروپا. اولی چه
از حیث وسعت و چه از این جهت، که این دوات مردمان آریائی نیرومند را شامل
بود، قوی تر بنظر میآید. این سه دولت لشکر ملی نداشتند و هر سه بدو نایبهای
اجبر متوسل شده، ازین راه حوائج جنگی خودشان را رفع میکردند. از این
جهت است، که می بینیم هر سه بسیار مقتدند، که نام و شهرت نیک در یونان داشته
باشند و نیز از همین جهت، شای این دولتها محکم نبود و زود دستخوس حوادث
و دسائس میشدند. بعد از این سه دولت درجه اول، ممالکی نیز وجود داشتند،
که وقتیکه اسکندر باسیا آمده بود و حرفی نرومند مانند داربوس سوم در پیش
داشت، مجال نفاقه بود با آنها بپردازد و پس از مرگ اسکندر بر دنگاس آنها را تهدید
می کرد، ولی نمی توانست کاملاً مطیع گرداند، چه در افتادن جانشینان اسکندر با
یکدیگر فرصتی برای این کارها باقی نمی گذارد. نام این ممالک چنین است: ماد

سلوکیها

کوچک یا آتروپاتن^۱ (آذربایجان) ، ارمنستان ، کاپادوکیه^۲ ، پنت کاپا دوکی^۳ (در کتار دریای سیاه) ، بی تی نیه و پرگام^۴ . در باب این ممالک سخن در پیش است و مادر جای خود از آنها صحبت خواهیم داشت ، عجمانه در باب ماد کوچک یا آتروپاتن گوئیم ، که والی آن آتروپات ، در جنگ آخری داریوش سوم با اسکندر در صوم گم^۵ یکی از سرداران داریوش بود ، پس از شکست طرفدار اسکندر گردید و والی ماد کوچک شد . بعد در موقعی که اسکندر در شوش بمقدونیها زن ایرانی میداد ، بردیگاس دختر آتروپات را گرفت (آریان ، کتاب ۲۹ فصل ۲۹ ، بند ۳۰ - دیودور ، کتاب ۱۸ ، بند ۳ - ژوستین کتاب ۱۳ ، بند ۴ - سترابون ، کتاب ۱۱ ، صفحه ۵۲۳) .

پس ، پس از فوت اسکندر معلوم است ، که بانیابت سلطنت بردیگاس آتروپات بایالت آذربایجان باقی ماند ، زیرا در تقسیم اوالی ایالات اسکندر در ۳۲۳ ماد کوچک بسهم او افتاد . این بقای طولانی آتروپات در این مملکت ، اقتدار او را زیاد کرد ، پس از آن دودمان او هم در اینجا بحکومت باقی بود و بمرور این مملکت دولتی شد ، که اسما جزه دولت سلوکی بشمار میرفت ، ولی در معنی مستقل بود ، حتی چنانکه بوشه لکلر^۶ گوید (تاریخ سلوکی ها ، صفحه ۵۷) چون یونانیها در اینجا رسوخی نداشتند ، آذربایجان بناگاه مذهب زرتشت و تکیه گاه ابراست در مقابل یونانیت گردید .

پس از این در اینجا از آذر بایجان صحبت خواهیم داشت ، زیرا نمیبخواهیم از موضوع خارج شویم ، وقایع بعد این مملکت در جای خود بساید . اینها بودند ممالکی ، که اسما جزه دولت سلوکی بشمار میرفتند ، ولی در واقع امر اعتنائی بان نداشتند و پادشاهان سائرا حفظ کرده بودند . در اروپا هم دولت های کوچکی بودند ، مانند دولت تراکیه^۷ ، که در این زمان دولت سلتی بشمار میرفت ، زیرا گالی ها ، در اینجا برقرار شده بودند و دولت متحدۀ ایلدنی^۸ و دون دیگر در

۱ - Atropatene.

۲ - Pont Capadoce.

۳ - Pergame.

۴ - Etoliens.

یونان و نیز دولت ایبر در زمان پیتروس . بنابراین میتوان گفت ، که بر خرابه های امپراطوری اسکندر علاوه بر سه دولت درجه اول مذکور ، يك سلسله دولتهای درجه دوم تشکیل شده بود ، که مانند نجیری از آذربایجان تا دریای آدریاتیک امتداد می یافتند . در بعض دولتهائی ، که در آسیای صغیر تشکیل شده بود ، نفوذ ایران پایدار بود ، مثلاً در کاپادوکیه يك خانواده بزرگ ایرانی حکومت میکرد و پادشاهان دولت پنت نسب خودشانرا بشاهان هخامنشی می رسانیدند . در این باب سخن در پیش است .

کارهای دیگر
آن تیوخوس اول (سوتر) تقریباً تمام اوقات خودرا صرف نگاهداری ممالک وسیعه اش کرد و این کاری بود بس مشکل ، آن تیوخوس اول چه آسیای صغیر از مرکز حکمرانی دور بود و بین سوریه و ایران مسافتهای زیاد وجود داشت . آن تیوخوس ۱۹ سال در جنگ و جدال با ممالک تابعه ، یعنی شهرهای یونانی آسیای صغیر و بی تی ئیه و پرگام کنفرانید ، که مغلوب گشت و گاهی غالب ، ولی رویهمرفته وحدت دوات سلوکی را حفظ کرد . زمان سلطنت این پادشاه را در آسیای غربی و بطلمیوس لاگس را در مصر ، عصر طلائی استیلای عنصر یونانی بر مشرق قدیم میدانند و گویند ، که در تحت تأثیر این عنصر ، برس کلدانی ، از روی مدارکی ، که بخط میخی نودد ، تاریخ کلدیه را نوشت (این کتاب چنانکه در صفحه ۷۶ این تألیف گفته شد ، مفقود گشته و اکنون فقط اوراقی از آن در دست است ، پائین تر بیاید ، که بعضی اوراق ابرانی میدانند نه کلدانی و گویند ، که برس مصحف فیروز است . م .)

ترجمه توریة رابریان یونانی ، نیز بعضی باین زمان نسبت میدهند و گویند بتوسط یهودیهای مصر انجام شده . آن تیوخوس اول در اواخر عمر خود با مصر جنگید (۲۷۴ ق . م) . در اتداء بطلمیوس موفق بود ، ولی وقتیکه آن تی گون گوناتاس بسر دیمنیوس و برادرزن آن تیوخوس داخل جنگ شد ، مصرها در جزیره گس شکست خوردند .

۱ - Bérose.

سلوکها

این جنگ را، جنگ اول سوریه بامصر مینامند (۲۷۴-۲۷۱ ق. م). در ۲۷۱ ق. م جنگی بین بطالمسه مصر بامقدونیه شروع گردید، ولی آن تیوخوس دخالتی در این جنگ نکرد، زیرا او^۱ کارهای داخلی سلوکی باو بحالی برای دخالت نمیداد و دیگر اینکه در نفع او بود، که بین دو رقیب او جنگ بدرازا کشد، زیرا هر يك غالب میآید، نظری بجزایر بحرالجزایر یونانی و آسیای صغیر میافکند. این پادشاه ادبیات یونانی را دوست داشت و بامر او^۱ آدیسه^۱ تصنیف هومر شاعر معروف یونانی را، انتشار دادند.

از فهرست کتب تروگ پومپه، چنین استنباط میشود، که آن تیوخوس اول پسر کوچکتر خود را، که نیز آن تیوخوس نام داشت، در زمان حیات ولیعهد کرده بود، زیرا پسر بزرگترش سلکوس نام، توطئه ای برخند پدر ترتیب داد و در ازای آن بقتل رسید. کتیبه های میخی بابلی این روایت را تأیید میکند، زیرا از ۲۸۰ تا ۲۶۸ ق. م در اسناد اسم آن تیوخوس و سلکوس ذکر شده، ولی از ۲۶۶ بعد اسم آن تیوخوس و آن تیوخوس، یعنی اسم آن تیوخوس اول، که پادشاه بوده و نام پسر او، که بجای سلکوس مقتول ولیعهد گردیده بود. مادر سلکوس مقتول و آن تیوخوس برادر او همان ستراتونیس بود، که ذکرش بالاتر گذشت. کتیبه ای از شهر سی^۲ ژه^۲ در آسیای صغیر بدست آمده، که دلالت میکند بر اینکه، آن تیوخوس اول يك زن دیگر هم، که خواهر او بوده، داشته. در اینجا مورخین دوچار تردید گشته اند، که لفظ خواهر را بچه معنی باید فهمید، آیا واقعاً آن تیوخوس اول خواهری داشته، که مجهوله است و مانند بطلمیوس فیلاذاف پادشاه مصر، که خواهرش را ازدواج کرد، او هم خواهرش را ازدواج کرده بود، یا خواهر عنوان درباری ملکه (سراتونیس) بوده. گمان قوی این است، که خواهر را بمعنی حقیقی این لفظ باید فهمید، زیرا آن تیوخوس دوم هم لا آدیسه نامی را گرفت و از طرف پدر خواهر وی بود.

۱ - Sigeé. ۲ - Sigeé.

کتاب سوم - دوره مقدماتی و برای

بعضی حدس میزنند، که توپلته سلوکوس پرست پدر، بر اثر همین اقدام آن تدوخوس اول بوده، زیرا سلوکوس بحمايت مادر آمده و بعد نقل رسیده است. این نیز انسی بمناسبت ذکر مستعمرانی، که آن تدوخوس بنا کرده بود، گوید، که مستعمره‌ای باسم زنیس بسا نام بود و مستعمره دیگرش باسم خواهرش لا آدس نام

کلیه اخبار و روایات راجع بناریج سلوکی‌ها، در هم و درهم است و در مواردی زیاد، معلوم داشتن تاریخ و قانع مشکل، بخصوص، که اسامی پادشاهان و اشخاص دیگر چند اسم است، که همواره تارار میشود و شهرهائی هم، که سالیوس اول بنا کرده بود، چنانکه گذشت، غالباً باسم آن تدوخوس است یا سالیوس. لا آدس است یا آتام آ. بنابراین بعنوان مسائل را بطور قطعی حل کرد، وای کلیه راجع بخانواده سلوکی این نظر حاصل میشود، صکه سلوکی‌ها چندین داسنه و زواج را با درجه دوم قرابت نسبی از طرف پدر جابر مداسنه اند (نوسه اشکارات، تاریخ سلوکی‌ها، صیحه ۷۳) بنابراین، حق داسام در صیحه ۲۹۴ تا و نام، که مقدوسها از حسب اخلاق و برتکات خانواده ترا که در حال آسا هر یک نداسند در این باب در صحاح خواهم داس

در اواخر عمرس آن تدوخوس از مردن فاند روس^۱ ادساه در ۵۵۴م حواس است. اسفاده کند و این مملکت را سالتت محض بر گرداند، وای از او من ارکل ادساه در ۲۶۲ - ۲۵۱ م. در سارد سکسب خورد (۲۶۲ و م. - سیراویون کتاب ۱۳، صیحه ۶۴۵)

بهبخت سرسم - آن تیر نخرس درسم

س از پدر سحبت نسبت (۲۶۱ - ۲۵۶ ق م) و س از چندی عنوان

۱ - Nesa

۱ - Philactios

سنوکیها

(نه اُس^۱) را، که بمعنی خداوند یا خداوندگار است اتخاذ کرد این کار ناشایست چنانچه توجه است، چه پادشاهان بزرگ آسور و ماد و شاهنشاهان هخامنشی، که قبل از سلوکیها بودند، بعنوان آقای شاهان، پادشاه بزرگ و شاه شاهان اکتفا کردند. اسکندر نیز، چنانکه گذشت، خود را پسر خدا میدانست، نه خدا. بنابر این عنوان گفت، که سلوکیها برای اول دفعه این عنوان را در آسا داخل کردند. این عنوان را شهر می است در آسای مغربه آن نندو حوس داد، چه او اس شهر یونانی را، اردسب جتازی تی مارخوس^۲ نام خلاصی بخشید و آن آرادی داد.

آن دیوخوس دوم در ابتدا، سلطنت، جنگ بدر را با مصر ادامه داد (۲۵۸ - ۲۵۰ ق. م). ولی بالاخره طرفین صاحب کردند و بطلمیوس فیلا داف پادشاه مصر دختر خود بر سر^۳ را برای پادشاه سلوکی بحال سکاح در آورد و آن سو حوس رن او طی خود را موسوم به لادس، که از طرف بدر خواهرس سر بود، پادشاه اولادی او داس، از خود دور کرد. این جنگ را با مصر جنگ دوم نامند در سلطنت این پادشاه از وسعت دولت سلوکی کاست.

در سال ۲۵۶ ق. م باختر ناسفدر و مرو متحد گشته، از قیام باختر دولت سلوکی جدا شد. قائد این کار دیودوت^۴ یونانی بود، که در این قسمت ایران دولتی تشکیل کرد، و این دوات چندی دوام یافته بدوات ناحر و یونانی معروف گردید و بعد جزء دوات نارب سد (نابین واقعه نائین تر رجوع خواهیم کرد) سلوکیها در ابتدا متعریص این دوات شدند و بعد، که حواسند آن را باطاعت در آوردند، بنای آن محکم گشته بود.

ستش سال پس از قیام ناحر، نارتیها هم از دولت سلوکی قیام نارب جدا شدند (۲۵۰ ق. م) قائدان واقعه مهم آرسک بود، سرخ آن در تاریخ دولت نارب ناند. عیاله همانقدر گوئیم، وقتکه آن سو حوس دوم حرقدم نارتیها را شنید، بصفه بخدایس حطور بمکرد، سکه نه ورده

۱ - Treps

۲ - Timarchos

۳ - Buceince

۴ - Diodote ۱ اسم او را دیودوت هم نوشته اند.

کتاب سوم - دوره مفهومی و یونانی

چه دولت مہیبی ریخته شد و چه قوم جوان تازه نفسی پا بر سره تاریخ گذارد، مسلماً نمیتوانست تصور کند، که این قوم نیرومند، که تا آنوقت در گمنامی میزیست، نقشه سیاسی آسیای غربی را بهم خواهد زد و تاریخ آرا بمجرائی دیگر خواهند انداخت.

سایر وقایع بالائر گفته شد، که آن تیوخوس (لاادیس) زن اولی خود را طلاق داد. از آنجا، که آن تیوخوس خیلی عیاش و شهوت پرست و فاسد الاخلاق بود، این زن بالاخره موفق شد، که او را بطرف خود جلب و مسمومش کند (۲۴۶ ق. م). پس از فوت آن تیوخوس، جنگ درونی بشدتی هرچه تمامتر در دولت سلوکی در گرفت و لاادیس و بربریس در سر تخت سلطنت باهم در افتادند. نفوذ زن اولی بیشتر بود، چه او بسری داشت سلکوس نام، که می توانست بر تخت نشیند، ولی نیروی زن دوم بر زن اول میچربید، چه اگر میتوانست فرصتی بدست آرد، معر بجمایت او میآمد. لاادیس موقع را تشخیص داده، بدشمن خود حمله کرد و اشخاصی را بر آن داشت، که طفل را دزدیدند. مادر طفل بنفسرد و چندان قوت قلب نشان داد، تا بهره مند گردید، قسمت محکم قصر را اشغال کند، بعد دشمن او، چون موقع وی را متین و محکم دید، از در دوستی در آمد و بربریس بسوگند او اطمینان کرد و در نتیجه بقتل رسید. در این احوال بطلمیوس دوم پادشاه مصر مرد و پسرش بطلمیوس سوم او را رکت بتخت بست. او بیاد نظامی زبده جمع کرده بطرف سوریه رفت. این جنگ را در تاریخ جنگ سوم سوریه نامیده اند (۲۴۶-۲۴۰ ق. م) و راجع بوقایع آن اطلاعات صحیح کم است. سنگی در نزدیکی سواکین بدست آمده و خطوطی بر آن نوشته شده، که راجع بابین جنگ است و مضمونش چنین است: «او (یعنی بطلمیوس) بیاد و اسب و بحرّیه و فیل های حبشی و فیل های سکنه تروگ اود (محالی است در کنار دریای احمر)، که خود او و پدرش در این صفحات بدست

سلوکیها

آورده و برای جنگ تجهیز کرده بودند، جمع کرده باسبا رفت و تمام صفحات این طرف فرات را گرفت... بعد، از فرات گذشته بین النهرین و شوش و پارس و ماد و تمام ولایات را تا باختر تسخیر کرد... و از راه کالاهها قشون فرستاد... پس از این جمله ذکر وقایع قلع میشود، ولی بطور اجمال از وقایع دیگر معلوم است، که حوادثی در مصر رویداده و پادشاه مزبور مجبور شده، که برگردد. بنابراین سفر جنگی او تاخت و تازی بوده نه تسخیر دائمی مملکتی. با این حال نیز محقق است، که مصریها بهره مند گشته‌اند. بنابر زیادی بدست آرند. بهر حال معلوم نیست، که آخرین مرحله جنگ، در چه تاریخ بوده و چه نتیجه داده. از وقایع سلطنت آن تیوخوس نیز این است، که دختر خود ستراتونیس را به آریارات^۱ پسر آریارامن^۲ پادشاه کایادو کیته داد و این قضیه میرساند، که او، چون نمیتوانسته از عهده پادشاه کایادو کیته بر آید، از راه وصلت میخواسته او را طرفدار خود گرداند (دیودور، کتاب ۳۱، بند ۱۹ - سترابون، کتاب ۱۲، صفحه ۵۳۴).

بهر حال او با این اقدام سلطنت پادشاه کایادو کیته و پسرش را، که بعدها آریارات سوّم مینامیدند، شناخت.

مبحث چهارم - سلوکوس دوّم (کالی نی کوس^۳)

او بعد از پدر بتخت نشست (۲۴۶-۲۲۶ ق. م). راجع بمرحله دوّم جنگ سوّم سوریه یا مصر، که بعد از فوت آن تیوخوس دوّم شروع شده بود، همینقدر معلوم است، که سلوکوس دوّم سران تیوخوس با مصریها جنگ کرده شکست خورد و بحرّیه^۴ او هم از جهت طوفانی در دریا معدوم گردید. در این احوال سخت سلوکوس برادر خود آن تیوخوس هی را کس^۵ را بکملت طابید. او در اینوقت

۱ - Ariarache. ۲ - Ariaramne.

۳ - Seleucus II (Callinocos)، در یونانی بمعنی صاحب درخشان است. ۴ - بحیرة میة. ۵ - کس.

چهار ده ساله و نزد مادر خود بود. وقتیکه بطلمیوس این خبر شنید و نیز دانست که قشونی بطرف مصر حرکت کرده، خواستار مسلحی برای ده سال شد، و حال آنکه آن تیوخوس و مادر او خیال نداشتند به سلاکوس کمک کنند، زیرا امپراتور آن تیوخوس را بیشتر دوست میداشت و میخواست او بر تخت نشاند و با این مقصود از تمام مملکت یاری میطلبید. بنابراین جنگ با مصر باز بشدت در گرفت و در ابتدا سلاکوس بر دشمنان خود فائق آمده راه خود را صاف کرد، ولی وقتیکه مهر داد دوم پادشاه یونت بطرفداری آن تیوخوس برخاست و کالی ها را بدامن طلبید، قوه متحد یونتی و کالی عرسه را بر سلاکوس تنگ کردند و در آن سیرا واقع در فرات (آنقرای کنونی بایتخت ترکیه) جنگی روی داد، سده پاهیان اجیر کالی قوای سلاکوس را تار و مار کردند و ۳۰۰۰۰ نفر از سپاه او در این جنگ کشته شدند (۲۳۵ ق. م). در ابتداء نیای در دید، سلاکوس هم در این جنگ کشته شده ولی بعد معلوم شد که فرار کرده بد کیلیکیه رفت و در آنجا مشغول جمع آوری باقی مانده اشکرت است خورده اس میباند. در این جنگ، ولایات آسیای صغیر در طرف شمال کوهپای (توروس) بطور قطعی از دوات سلوکی جدا شدند و در اینجا، آن تیوخوس می برای کس برادر سلاکوس دوم تخت نشست، ولی مقام او محکم نبود، چد کالی ها، کس قوه و قدرت خود را خوب حس کرده بودند، او را راحت نمیگذارند و از این جهت مقام او متزلزل بود. در این احوال در برادر صلاح خود را در این دیدند، که صلح کنند و هر دو با هم مملکت خود بردارند. پس از آن سلاکوس دوم بطرف باریسها، که از دیر زهاس از دوات سلوکی جدا شده بودند، متوجه شد. و فایع این جنگ در جزه بارش نارت ایامد. در اینجا هم بنقدر لازه است گفته شود، که سلاکوس دوم در این اسیر کسی نارت بهره مانده نداشت، چه در ابتداء آرساک شکست خورده، بطرف بیابانهای کوس رفت، ولی نزدی نادیودون مادسانه پاخیز، که باز از دوات سلوکی جدا شده و

(۱) Anavia (در ای اسکورا).

سنو‌ها

استقلال خود را اعلام کرده بود، متحد کشته باقوه ای برکت و سلکوس عقب نشسته بسوریه مراجعت کرد. بالاتر گفته شد، که در آسیای صغیر دولت هائی بوجود آمدند، که در حقیقت از دولت سلو کی تمکین نداشتند و یکی از آنها پرگام بود. در اینجا شخصی آتالوس نام در حدود ۲۲۰ ق. م بنحیث نشست و بکارهای دولت رونقی داد. از کارهای او جنگ های سختی بود، که با گالی ها کرد و آنها را از سواحل آسیای صغیر بلوهای این مملکت براند. پس از آن در حدود توسعه متصرفات خود برآمد و بمتصرفات آن تیوخوس هی-یرا کس تجاوز کرد. کار او در این زمان بقدری مشکل شد، که نگاهداری ساردهم سخت بود. در این احوال، آن تیوخوس هی-یرا کس خواست گم کرده های خود را در سوریه باز یا بدو با این مقصود به بین النهرین تاخت، ولی در اینجا هم از سلکوس شکست خورد و به کاپادوکیه گریخت. بعد در ۲۲۹ ق. م با آتالوس جنگ کرد و در چهار جدال بی دربی شکست خورد، بالاخره او فرار کرده به تراکیه رفت و در اینجا بدست گالی ها کشته شد.

بر اثر این وقایع، مقام آتالوس در آسیای صغیر محکم گردید، بخصوص که بواسطه فوت سلکوس ممکن نبود از طرف دولت سلو کی قوه ای به آسیای صغیر حمله کند. کلبه تاریخ آسیای غربی در این زمان مندمج و تاریک است و سنوات وقایع هم بطور تقریبی معین شده. چنین بنظر میآید، که در این زمان عداوتات و جنگ ها بین دولت های آسیای صغیر و سوریه زیاد بوده و وضع مابقی در هیچ جا وجود نداشتند.

سلکوس دوّم در ۲۲۷ تا ۲۲۶ از اسب افتاد و مرد. این سلکوس لقب (گالی نی کوس) اختیار کرده بود، که در یونانی بمعنی فاتح درخشان است. ولی از ذکر وقایع معلوم است، که این لقب او نمبرازنده، زیرا اکثر وقایع این زمان بعده بهره مندی او نموده. در زمان او تقریباً همه آسیای صغیر از تصرف سلو کی ها بیرون آمد، ولایات جنوبی سوریه هم جدا شد و در تصرف

کتاب سوّم - دوره مقدونی و یونانی

خانواده سلوکی فقط شمال سوریه داخلی و کیلیکیه و لادیسه در کنار دریای مغرب باقی ماندند. در ایران هم، از آنچه بالاتر گفته شده، میدانیم که آندریاسجان و پارت و باختر از دولت سلوکی جدا شده بودند و مستملکات سلوکی فقط تا همدان و تخت جمشید (پرس پولیس) امتداد مییافت. در این صفحات نیز، چنانکه از وقایع بر میآید، ایلات و عشایر کوهستانی، که مواقع محکم داشتند از جانشینان اسکندر و بعدتر از سلوکی ها، تمکین نداشتند، چنانکه کوسیان در وقت عبور آن نی گون از صلیحه آنها از او باج خواستند، او موفق نشد آنها را باطاعت درآورد و بعد از دادن تلفات زیاد پشیمان گردید، که چرا هدایا و پولی بآنها نداد و اینقدر خسارت باو وارد آمد.

در خاتمه مقتضی است گفته شود، که چون سلسکوس دید از عهده پادشاه پنت بر نمیآید، موافق عادت دیرین سلوکی ها خواهر خود را، که لادیس نام داشت، به مهر داد دوّم پنت داد، تا باین وصلت او را طرفدار خود گرداند. خواهر دیگرش، چنانکه گذشت، زن آریارات کاپادوکیه بود.

مبحث پنجم - سلوکوس سوّم (سو تر)

بعد از پدر بتخت نشست (۲۲۶ و ۲۲۳ ق. م). اسم او اسکندر بود، ولی پس از آنکه بسطنت رسید، خود را سلسکوس نامید و لقب سو تر، که بمعنی ناجی است، اختیار کرد. او را کرائونوس نیز خوانده اند، که بهمان معنی است. وقایع این سلطنت کوتاه جنگهایی است، که او با آتالوس پادشاه پرگام کرد، با ابن نیت، که آسیای صغیر را باطاعت برگرداند، بنابراین او دولت خود را به هر میاس کاری^۱ وزیر اعظم سپرده بطرف آسیای صغیر رفت و از کوههای توروس گذشت، ولی بزودی از خیانتی درگذشت. بولبب گوید، که دونه در این خیانت

۱ - Kerannos ۲ - Hermias de Carie.

سلوکیها

شرکت داشتند: آنا توریوس^۱ گالی و نیکانور نامی^۲ ولی ایزب (اوسویوس) گالی خائن را نیکانور نامیده.

عقیده بعضی این است، که در کشتن او آتالوس پادشاه پرگام دست داشته و او اطرافیان سلکوس را بایول خریده بود، ولی حقیقت امر معلوم نیست. بهر حال پس از کشته شدن سلکوس آرخه اوس^۳، که زمامدار دولت سلوکی بود، قتل را مجازات داد و با اینکه مردم پذیرفتن تاج را باو تکلیف میکردند، از قبول سلطنت امتناع ورزیده، آن را برای آن تیوخوس برادر سلکوس، که در این وقت در بابل یا در سلوکیه^۴ دجله بود، ذخیره کرد (پولی بیوس، کتاب ۶، بند ۴۸).

مبحث ششم - آن تیوخوس سوّم کبیر

بعد از برادر بتخت نشست (۲۲۳-۱۸۷ ق. م). تقریباً از این زمان در اوضاع عالم آنروز تغییراتی مهم روی میدهد. در مشرق دولت جوان یازت بتدریج قوّت مییابد و ممالک ایران را در تحت اقتدار خویش در آورده، در آسیا عامل مهمی میگردد. در مغرب دولت روم، پس از اینکه تمام ایتالیا را در تحت تسلط خود در آورد و قسمتی از جزیره سیسیل را ضمیمه کرد، بیجانۀ آنکه دزدان دریائی ابلّیریه^۵ بتجارت آن خسارت وارد میکنند، قدم بشبه جزیره بالکان میگذارد و بسط دولت روم در مشرق شروع میشود. معاصرین این زمان سه پادشاه نامی، که معاصر بودند، یعنی بطلمیوس اورگت^۶ در مصر، آن تی گون دُزَن^۷ در مقدونیه و کل اُمن^۸ در اسپارت، نبوت در میگذرند و جاهای آنان را جوانان بی تجربه میگیرند. فقط در دولت سلوکی آن تیوخوس سوّم، که کبیرش خوانده اند، چندی کفایتی نشان میدهد، ولی او هم تا آخر بهره مند نیست.

۱ - Antiochus. ۲ - Achir. ۳ - Illyrie. ۴ - Ptolémée Evergète.
۵ - Abilire. ۶ - Cléopatre.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

وقایع سلطنت
 آن تیوخوس همیشه بر تخت نشست ، به آخه اوس پسر عموی
 خود دستور داد جنگ را با آگالوس ادامه دهد ، تا قسمت آسیای
 این پادشاه صغیر را در آنطرف کوههای توروس برگرداند . او پادشاه
 پرگام را از ساردیرون کرد و شهرهای یونانی را باطاعت در آورد . از کارهای
 آن تیوخوس این بود ، که مولون^۱ نامی را والی ماد و شخصی را ، که آلساندر نام
 داشت ، رئیس قشون پارس کرده بود . اینها خواستند مانند آذربایجان و کاپادوکیه
 و پشت و باختر و بارت از دولت سلوکی جدا شوند ، بخصوص ، که امیدوار بودند
 آخه اوس را هم با خودشان همراه کنند ، زیرا او هم مانند آنها از وزیران تیوخوس
 هر میاس^۲ ناراضی بود . بنابراین ، شورش در ایران روی داد . پادشاه بنا بر نصیحت
 وزیر اعظمش ، دو نفر از سرداران خود را بقصد شورشیان فرستاد ، ولی آنها بهره مند
 نشدند و مولون ساوکیه را محاصره کرد . مقارن این احوال آن تیوخوس
 با مهر داد دوم پادشاه بخت عهد اتحادی بست و دختر او لا ادیس نام را گرفت
 (۲۲۱ ق . م) .

آخه اوس هم خواهر او را ازدواج کرد ، تا بتواند در مقابل نفوذ وزیر اعظم
 مقاومت کند ، بعد آن تیوخوس نظر خود را بطرف سل سور به افکند ، زیرا مبعخواست
 آن را از مصر جدا کرده تصاحب کند ، ولی سردار مصری تنک های بروخی^۳ و
 گترا^۴ را گرفت و کار آن تیوخوس مشکل گردید ، بعد چون اخبار موحش از طرف
 ایران رسید ، از جنگ با مصر صرف نظر کرده به انطاکیه برگشت . مولون پس
 از بهره مندی ، خود را پادشاه خواند و آن تیوخوس خودش بالشکری بطرف مشرق رفت
 و با مولون جنگیده او را شکست داد . بعد ، ابن سردار باغی در گذشت (۲۲۰
 ق . م) . پس از آن پادشاه سلوکی به آذربایجان درآمد و در این احوال آخه اوس
 باغی شده خود را پادشاه خواند . در ۲۱۸ ق . م آن تیوخوس به سل سور به
 درآمد . او در ابتداء بهره مند بود ، ولی بعد پادشاه مصر آن را پس گرفت .

۱ - Molon.

۲ - Hermias

۳ - Brochi.

۴ - Getta.

پس از آن، آن تیوخوس بقصد آبخه‌اوس حرکت و سارد را محاصره کرد، او را بیادشاه سلوکی تسلیم کردند و با زجر کشته شد. سپس آن تیوخوس بطرف ایران راند، تا تسلط خود را در ممالک آن برقرار کند (۲۱۲-۲۰۴). در این موقع پارت و باختر و ارمنستان با هم متحد شدند. پادشاه سلوکی به سوین^۱ در آمد و آرساموستا^۲ را محاصره کرد. خشیدارشا (کسر^۳ کس^۴) امیر این صفحه مطیع گشت و خواهر آن تیوخوس را، که آن تیوخیس^۵ نام داشت، گرفت، بعد پادشاه سلوکی به ماد^۶ رفت و معبد آناهیتا (ناهید) را غارت کرده، ذخایر آن را ربود. از آنجا پارت لشکر کشید و اردوان اول شاه پارت، در مقابل لشکر * * * ۱۲۰ نفری آن تیوخوس صلاح خود را در آن دید، که همواره عقب نشسته پادشاه سلوکی را بجاهای سخت ایران بکشد. با وجود این، آن تیوخوس با زحمات زیاد بيشرفت و هکاتوم پولیس^۷ شهر (صدر وازه) را تسخیر کرد. بعد بامتقات زیاد به گرگان در آمد و چنانکه بولای بیوس گوید، شهر سیر^۸ نکس^۹ را گرفت (تصور میکنند، که این همان شهر زا در کرت^{۱۰} است، که در فثون کشی اسکندر بگرگان ذکرش گذشت صفحه ۱۶۴۷ م.). نوشته‌های پولی بیوس در اینجا قطع میشود (کتاب ۱۰، بند ۲۸-۳۱). ولی از مفاد نوشته‌های ژوستین (کتاب ۴۱، بند ۵) صریحاً برمیآید، که پارتی‌ها پادشاه سلوکی را خسته کرده‌اند، باین معنی، که نه داخل جنگ شده و نه سر اطاعت بيش آورده‌اند. بالاخره آن تیوخوس، پس از ناس از اینکه پارت را مطیع کند، با اردوان داخل مذاکره صلح شد، تا او را متحد خود گرداند. شرط این عهد صلح چنین بود، که اردوان در جنگی، که آن تیوخوس با پادشاه باختر در بيش داشت، بیطرف بماند. این شرط در رفع اردوان نیز بود، زیرا او میخواست، که دولت باختر ضعیف باشد، تا از بيش سر پارت را تهدید نکند. بدین نهج آن تیوخوس با اردوان کنار آمده از پارت بطرف باختر رفت.

۱ - Sophène (ارمنستان کوچک را سوین مینامند).

۲ - مقصود هادزرگ است. ۳ - Antiochis. ۴ - Asarusa. ۵ - Hecatompolis. ۶ - Syria.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

این عهد صلح می‌رساند، که از این زمان سلوکی‌ها استقلال پارت را شناخته‌اند، زیرا قبل از آن پارتی‌ها را باغی میدانستند و در این وقت پادشاه سلوکی شاه پارت را طرف مذاکره و معاهده اتحاد قرار داده. بعضی نویسندگان (پوشه اسکرتک) تاریخ سلوکی‌ها (صفحه ۱۶۲) می‌نویسند، که مقصود از عقد عهد گویا این بود، که پارت دست نشاندگی خود را نسبت به آن تیوخوس بشناسد، ولی مدرکی برای این حدس نیافتیم، زیرا پولی پیوس، که در این باب چیزی نمی‌گوید و از نوشته‌های ژوستین هم چنین حدسی بر نمی‌آید. چون در تاریخ پارت، در باب این وقایع صحبت خواهد بود، عجالتاً بهمین چند سطر اکتفا کرده می‌گذریم (۲۰۸ ق.م). پس از آن، آن تیوخوس بطرف باختر رانده با پادشاه آن، اوئی دم^۱ جنگ کرد و غالب آمد، ولی بعد از تسخیر بلخ (باختر)^۲ چون دید، که مرده‌ان شمالی از نژاد تورانی آلتائی بیختر فشار می‌آورند و صلاح در این است، که از اوئی دم یونانی در مقابل این مردمان وحشی تقویت کند، با او قرار دادی بسته مانند پادشاه دست نشاندش شناخت و تقویتی هم از او کرد (شرح قضیه در تاریخ پارت بیاید). بعد آن تیوخوس تا هند راند و در اینجا با پادشاه هند سوفاکاز^۳ پیوس عهد هودت بسته و سپس بطرف خلیج پارس رفته بجزیره بحرین کنوایی در آمد، پس از آن اهالی گگرا^۴ (القعلیف) را مطیع کرده بسوریه برگشت (۲۰۵ - ۲۰۴). پس از مراجعت بسوریه آن تیوخوس سل-سور^۵ پدرا از مصرها گرفت و بعد از جهت قوت یافتن دولت ساوکی، بین دول آسیای صغیر با دول اروپائی اتحادی برقرار شد، توضیح آنکه آتال پادشاه برگام با رومیها عهد اتحادی بست و پادشاه بی‌تی نییدا پادشاه مقدونیه.

در این احوال بطلمیوس چهارم پادشاه مصر درگذشت و بطلمیوس پنجم بتخت

۱ - Euthydème.

۲ - Bactre.

۳ - Sophagasesos.

۴ - Gerrha.

سلوکها

نشست. بر اثر این واقعه، چون آن تیوخوس همواره نظری به سلر سوریه داشت با فیلیپ پنجم پادشاه مقدونیه بر ضد مصر متحد شد و غزه را گرفت. رومیها ببهانه اینکه حامی مصر و پرگام هستند با پادشاه سلوکی داخل مذاکره شدند. ولی بر اثر فتح آن تیوخوس در سلر سوریه این قسمت سوریه بطور قطعی از مصر جدا شد. با وجود این رومیها ساکت ننشسته بنای ضدیت را گذاشتند، تا آنکه بالاخره کار بجنگ کشید و در جنگ دریائی در کوریکوس^۱ غلبه با رومیها بود. سلکوس پسر آن تیوخوس هم در پرگام شکست خورد و بعد قشون رومی با تاتی^۲ پیش آمده، در تحت سردازی سی بیون^۳ ها از هلنس یونت گذشت و در ماگنزی^۴ (در آسیای صغیر) جنگی سخت رویداد، که در آن رومیها غالب آمدند (۱۹۰ ق. م). بر اثر این جنگ آن تیوخوس آسیای صغیر را بکلی فاقد شد و مجبور گردید پسر کوچکترش، آن تیوخوس را برومیها برگرداند. بعد متحدین ممالکی را، که از پادشاه سلوکی بدست آورده بودند، بین خودشان تقسیم کردند و آن تیوخوس، پسرش سلکوس را نایب الساطنه کرده بطرف مشرق رفت.

جهت رفتن آن تیوخوس بطرف مشرق از اینجا بود، که پس از غلبه رومیها و از دست دادن آسیای صغیر ممالک دیگر بحرکت آمده از دولت سلوکی جدا شدند، مثلاً در ارمنستان، که جدا شده و آن تیوخوس آنرا باطاعت در آورده بود، دو نفر از روساء قشون او آرتاکسیاس^۵ و زاریادریس^۶ نامان، دوباره اعلان استقلال دادند. ظن قوی میرود، که پارس هم در این زمان با خوزستان همدست گردیده و جدا شده، زیرا تقریباً ۳۰ سال بعد یکی از ولات سلوکی صفحه مسن^۷ را در مغرب بابل در مقابل پارسیها دفاع میکرد (بوشه اسکراک، تاریخ سلوکیها، صفحه ۲۲۲). زرنگ (سیستان)، بلوچستان و رخیج (افغانستان جنوبی) هم جزء دولت باختر گردیدند، تا بعد با خود باختر جزء دولت پارت شوند. بنابراین

۱ - Coryens.

۲ - Les scipious.

۳ - Magnésie.

۴ - Artaxias.

۵ - Zu adris.

۶ - Mesène.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

میتوان گفت ، که دولت سلوکی در شمال آسیای صغیر را گم کرد و در مشرق ممالکی را ، که در این طرف دجله واقع بودند . در این احوال طبیعی بود ، که آن تیوخوس دوباره باقشونی بطرف مشرق برود ، تا شاید مانند سفر اوّل بهره مندیهای داشته باشد ، ولی این دفعه زمانی ، که در عیلام (خوزستان) بود در گذشت . راجع باو گفته اند ، که به عیلام رفته بود ، تا ذخایر معبد (بل) را برآید ، چنانکه در همدان ذخایر معبد ناهید را ربود .

بین سترابون و دیودور و ژوستین اختلاف در این است ، که بعضی آنها گویند این عمل ناشایست را کرد و در گذشت و برخی باین عقیده اند ، که اجل فرصتش نداد این کار کند ، بهر حال فوت او در ۱۸۷ ق . م روی داد .

مبحث هفتم - پادشاهان دیگر سلوکی

از اینجا بعد ، افکندن يك نظر اجمالی بتاریخ سلوکی ها برای اشخاصی که میخواهند بتاریخ ایران آشنا باشند ، کافی است ، زیرا اگر وقایع دوات سلوکی بتاریخ ایران مربوط است ، که در تاریخ دولت پارت ذکر خواهد شد و هر سه نیست ، صحبت داشتن از آن معترضه ای خواهد بود ، که لزومی ندارد . افکندن يك نظر اجمالی هم برای این است ، که وقایع عمده آن زمان بطور کلی در نظر خواننده باشد .

دولت سلوکی پس از اینکه از رومیها شکست یافت و آسیای صغیر و ایالاتی زیاد در ایران و در مشرق اقصای آن زمان از دست داد ، از ابتهی ، که دانست ، افتاد ، چنانکه ممالک تابعه آن بسوزیه و کبلیکیه و بین النهرین منحصر گردید . سلوکیهای بعد از آن تیوخوس سوم ، باوجود این احوال ، امید وار بودند ، که ایالات گم شده را برگردانند ، ولی بچند جهت موفق نگشتند . اولاً دولت پارت در مشرق همواره قوت میگرفت و پس از اینکه استکانیان دولت باختر را تابع خود کرده از پشت سرشان

سلوکیها

مطمئن شدند، بطرف مغرب متوجه گردیده یکایک ایالات سلوکی را در ایران از آنهاستاندند، تا بفرات رسیدند. فشار مردمان نوزانی آلتائی (یعنی زردپوستهای مغولی نژاد) به سگاهای آنطرف و اینطرف سیحون و راندن آنها بطرف ایران، چندی دولت پارت را سخت در فشار گذارد و اشکانیان را بشدت گرفتار کارهای شرقی داشته فرصتی بسلوکیها داد، ولی نبودن پادشاهانی، که بتوانند از موقع استفاده کنند و اختلاف و تشتت شدید در دودمانشان مانع شد، از اینکه ایالات ایران را پس بگیرند، بنا بر این پارتی های جوان کارهای خودشان را در شمال و مشرق تسویه کرده و جاو مردمان شمالی را گرفته باز بطرف مغرب متوجه گشتند و از این زمان يك دولت قوی در این طرف فرات تا هند رقب سلوکیها گردیده، آنها را از ایران براند و بعد خود دولت سوریه را در تحت تهدید گذارد (شرح این وقایع در تاریخ پارت بیاید).

ثانیا دولت روم، که در حدود جهانگیری در آسیا بود و جدّاً این نقشه را تعقیب میکرد، سیاستش چنین اقتضا داشت، که دولت بزرگی در آسیا وجود نداشته باشد، تا بمرور دول کوچک آنرا مطلع خود گرداند. معلوم است، که روم با این نظر قوت دولت سلوکی را برای خود مضر میدانست و در هر جا، چه در آسیای صغیر و چه در مصر و جاهای دیگر سعی خود را بر ضد دولت سلوکی بکار میبرد و بتضعیف و با کوچک کردن آن میکوشید.

دولت روم در این کار بقدری با متانت و با فیساری بشرفت، که بمقاصد خود کاملاً رسید، چه در ابتداء از دول کوچک آسیای صغیر برخند سلوکیها تقویت کرد، تا دولت سوریه را ضعیف ساختند از بین برد و بعد تمام آسیای صغیر و سوریه را در تحت اقتدار خود در آورد.

ثالثاً رقابت ساوکیمها با بطالاسه مصر و جنگهای بی دردی این دو دولت بیکدیگر، از قواء هر دو دولت کاست و بالاخره هر دو ضمیمه اهدراطوری روه گردیدند. در اینجا هم رومیها همین سیاست درین خودشان را پیش گرفتند و بمقاصد رسیدند.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

رابعاً ضدیت یهودیها را با پادشاهان سلوکی و منازعات و زد و خوردهای جدیدی که بین آنها رویداد، میتوان بی تردید یکی از علل ضعف دولت سلوکی دانست. جهة این بود، که سلوکیها یونانیث را در آسیا ترویج و تشویق میکردند و یهودیها حاضر نبودند سنن ملی خودشانرا از دست داده تابع این جریان گردند. ضدیت و مخالفت یهود با سلوکیها و بعد با رومیها مدتها طول کشید، تا در زمان تیتوس امپراطور روم (۷۹-۸۱ م.) بخراب شدن بیت المقدس، قتل و غارت اهالی، پریشانی و پراکندگی یهود خاتمه یافت و پس از آن فلسطین دیگر هر راحت ندارد. چنین بود جهات ضعف دولت سلوکی، که بالاخره بانحطاط و انقراضش منتهی گشت، ولی باید گفت، که باوجود این جهات باز دولت سلوکی میتوانست بحیات خود ادامه داده بآن زودی زوال نیابد، ولی دوعلت مانع آمده آنرا از صفحه روزگار محو کرد. این دوعلت را میتوان منشاء تمام جهاتی، که ذکر شده دانست، چه اگر نیک بگیریم، تمام جهات مذکوره از این دو علت ناشی گردیده بود: اولاً دولت سلوکی دولت ملی نبود، یعنی تکیه گاهی از خود مردمان ممالک تابعه نداشت. این دواتی بود، که از ملل و مردمان مختلف کونا کون ترکیب یافته بود و این مردمان دولت سلوکی را از خودشان نمیدانستند، چنانچه دولت سلوکی هم آنها را از خود نمیدانست (دائین تر، از این موضوع باز صحبت خواهیم داشت).

ثانیاً پس از آن تیوخوس سوم دیری نگذشت (از ۱۲۵ ق. م تقریباً). اختلاف و تقاری شدید در دودمان سلوکی افتاد. مدعیان سلطنت زیاد شده بجان یکدیگر افتادند و زنان جاه طلب باین تشقت و ضدیت ها دامن زدند، تا کار بجائی رسید، که سوره را هم بدو قسمت تقسیم کردند: درسوره علماء با ندادند سلوکی (آن تیوخوس نهم) بتخت نشست و در سل رسوره نداد ساهی دیگر از همان خانواده (آن تیوخوس هشتم).

معلوم است، که از بودن دشمنانی قوی در خارج، از ضعف دولت سلوکی و نفاق

سلوکیها

در خود دودمان چه نتیجه میبایست حاصل شود. نتیجه این شد، که از ۹۶ ق. م دولت سلوکی در انحطاط کامل افتاد، تا اینکه در ۶۴ ق. م زوال یافته ایالتی از دولت روم گردید.

چنین بود احوال این دولت در زمان پادشاهانی، که بعد از آن تیوخوس سوم کبیر آمدند و اسمشان در فهرستی^۱ که بیاید ذکر شده.

وقایع سلطنت آنها بطور کلی^۲ این است: پس از اینکه رومیها آن تیوخوس سوم را شکست داده بموجب عهدنامه آپارمه^۳ تمام ممالکات دولت سلوکی را در آسیای صغیر از او انتزاع کردند، دیری نگذشت، که او من پادشاه پیرگام مقتدرترین پادشاه مشرق گردید و برای اینکه بهرج و مرج دولت سلوکی نهایتی بدهد، آن تیوخوس چهارم را بتخت نشاند. این پادشاه آخر بن سلوکی بود، که سیاست خارجه پرداخت. بعد، دولت پارت در زمان مهرداد اول (تقریباً ۱۷۴ - ۱۳۶ ق. م) توسعه یافته، ماد و پارس و خوزستان را بتصرف آورده سلوکیه را هم از سلوکیها انتزاع کرد. این شکست برای آنها چقدر دردناک بود: سلوکیها خودشان را حامیان یونانیت میدانستند و باگم کردن سلوکیه دجله يك ابالت یونانی را از دست دادند. بنابراین یونانیهای این صفحات در مزبوس را بکام طلبیدند و او آمد و شکست خورد و اسیر گردید (۱۴۰ ق. م). در این وقت اوضاع دولت سلوکی بسیار درهم و برهم است: در سوربه اغتشاش حکمفرما است، در گماژن ساهس^۴ نامی، سلسله حکمرانان گماژن را تاسیس میکنند. در اُسُران^۵ اُسُر اس^۶ و آبگارها^۷ دولت اُسُران (با اردس - اورفا) را میسازند (خلق قوی این است، که اُسُر اس^۸ مصحف خسرو است و آبگار یا آبکار مصحف اکبر). آن تیوخوس دهم با یهودیها از یکطرف و بابارتیها از طرف دیگر درگیر و دار است. اول اوشکستی بد قرههاد دوم اشکانی سر مهرداد اول میدهد، ولی همبناکه فرهاد در مزبوس

۱ - Apamée.

۲ - Samès.

۳ - Osroène.

۴ - Osroès.

۵ - les Acares.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

دوم را از زندان رها میکند، آن تیوخوس شکست خورده کشته میشود، بعد نزاری سخت در میگیرد و دیمتریوس دوم هم کشته میشود. پس از آن دیری نمیکند، که دولت سلوکی قطعه قطعه میشود و شهرهای سوریه و فنیقیه استقلال میابند. همه جا اشخاصی داعیه سلطنت دارند و میخواهند دولت‌هایی تشکیل کنند. در این زمان پارتی‌ها از همه قوی‌ترند و دولت پارت نزدیک است سوریه را هم از سلوکی‌ها بگیرد، ولی در این وقت مردمان شمالی پارت حمله میکنند و فرهاد دوم در جنگی با آنها کشته میشود. عموی فرهاد دوان هم در جنگی با یوئه چی‌ها می‌افتد، ولی مهر داد دوم (۱۲۸ - ۸۸ ق. م) دولت پارت را از نو مقتدر میکند. نیروی او سکاها و ساکها را بطرف هند میراند، بر باختر و ساکستان (سیستان) دست می‌یابد و ارمنستان تحت الحمايه پارت می‌شود. با وجود این احوال آن تیوخوس هشتم خوش بخت است، که مهر داد دوم در فلور عبور از فرات نیست، ولی ایران پارتی برای سلوکی‌ها تهدیدی است بزرگ و مخاطره‌ای است قطعی، که هر زمان می‌تواند بحیات دولت ساواری خاتمه دهد. در این وقت دولت سلوکی مرده است و جسد او در حال تجزیه. هم در این زمان دولت یهود در فلسطین بسط می‌یابد، روم باسیای صغیر رسیده با مهر داد ششم بنت در می‌افتد. پارتی‌ها میخواهند سوریه را اشغال کنند و در انتظارند، که ببینند جنگ روم با دولت ائت‌بکجا می‌کشد. اوضاع سوریه بقدری بد است، که اهالی تاج را به تیگران ارمنی دست نشانده مهر داد دوم اشکانی میدهند و او، که اُسْران را قبلاً گرفته بود، همینکه صاحب سوریه میگردد، با مهر داد اشکانی ستیزه کرده، قسمت شمالی بین‌النهرین را اشغال میکند، ولی طولی نمیداند، که از جهت اتحادی، که با مهر داد ششم ائت کرده بود، با رومی‌ها طرف می‌نود و از او کولوس سر دار رومی شکست می‌خورد. بعد باز دوقتا سلوکی‌ها بر تخت سوریه می‌نشینند، ولی این باز گت سلوکی‌ها بتخت سوریه روشن کردند خانه است، زیرا دیری نمیکند، که بدست رومیها منقرض می‌شوند. از این زمان

سلوکیها

دوره جدیدی در شرف شروع شدن است. دولت جهانی روم حس میکند، که ایران پارتی برای آسیای غربی تهدیدی است بزرگ و در صدد برمیآید، که فرات را برای دفاع محکم سازد، تا مشرق را در کنار این رود متوقف دارد. شرح وقایع این دوره بتاریخ ایران پارتی راجع است و در جای خود مشروحاً بیاید. چنین بود وقایع عمده این زمان و این است فهرست اشخاصی که بعد از آن تیوخوس سوم تا انقراض سلوکیها در سوریه سلطنت کردند:

- ۱ - سلکوس چهارم ایپی فان (۱۸۷-۱۷۵ ق. م).
- ۲ - غاصبی هلیودور^۱ نام (۱۷۴).
- ۳ - آن تیوخوس چهارم ایپی فان (۱۷۵-۱۶۴).
- ۴ - آن تیوخوس پنجم اوپاتر^۲ (۱۶۴-۱۶۲).
- ۵ - دمتریوس سوتر^۳ (۱۶۲-۱۵۰).
- ۶ - آلکساندر بالاس (۱۵۰-۱۴۵).
- ۷ - دمتریوس دوم نیکاتور دو دفعه سلطنت کرد (۱۴۵-۱۴۹ و ۱۳۹-۱۲۵).
- ۸ - آن تیوخوس ششم دیونیس ایپی فان (۱۴۵-۱۴۲).
- ۹ - کریفون یادبودوت^۴ (۱۴۲-۱۳۸).
- ۱۰ - آن تیوخوس هفتم سی دت (۱۳۸-۱۲۹).
- ۱۱ - آلکساندر زی ریئاس^۵ (۱۲۸-۱۲۳).
- ۱۲ - آن تیوخوس هشتم گری بس^۶ (۱۲۵-۹۶).
- ۱۳ - آن تیوخوس نهم - بزیک^۷ (۱۱۶-۹۵).
- ۱۴ - سلکوس ششم ایپی فان (۹۶-۹۵).
- ۱۵ - فیلیپ (۹۲-۸۳).

^۱ - Hérodote. ^۲ - Eupator.

^۳ - Triphon، بعضی فیلونا تر نوشته اند.

^۴ - Zénas. ^۵ - Gripos ^۶ - Syzique.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

- ۱۶ - آن تیوخوس دهم فیلا دلف (۹۲).
- ۱۷ - دیمتریوس سوم فیلوپاتر (۸۸-۹۰)
- ۱۸ - آن تیوخوس یازدهم دیونیس (۸۹-۸۴).
- ۱۹ - آن تیوخوس دوازدهم مقدس (۹۴-۸۳).
- ۲۰ - نگران پادشاه ارمنستان (۸۰-۶۹).
- ۲۱ - آن تیوخوس آسیائی (۶۸-۶۵).

از فهرست مزبور و سئوات سلطنت معلوم است، که از ۱۶۲ تا ۱۲۵ ق. م تخت از دست بدست میگشت و حکومت ثابتی وجود نداشت. بعد سوریه بدو قسمت شد: شمالی با کیلیکیه و جنوبی با سیل سوریه و در هر دو پادشاهانی جداگانه سلطنت کردند. پس از فوت آن تیوخوس سیزدهم پومپه سردار رومی سوریه را گرفت و آنرا ایالتی از روم کرد. بنا بر آنچه گذشت دولت ساوکی بدست سلکوس نیکاتور در ۲۱۲ ق. م تأسیس شد و در ۶۴ ق. م زوال یافت. پس مدت دوام آن ۱۴۸ سال بود.

فصل دوم - اوضاع دولت سلوکی و نشکیلات آن

قبل از ختم این باب، مقتضی است تسمه‌ای از اوضاع و نشکیلات دولت ساوکی گفته شود و چون دولت آن تی کون، اول دولتی بود، که پس از اسکندر بر خرابه های دولت او تأسیس شد، و او اینکه دبر نناید، باید این تسمه را از اوضاع این دولت شروع کنیم.

میگوئیم تسمه‌ای، زیرا اطلاعات مبسوطی در این باب در دست نیست و کلیه، چنانکه بالاتر گفته شد، اوضاع دولتی، که از خرابه های امپراطوری اسکندر بر خاستند، تاریک است بخصوص در قسمتی که راجع به آسیا است. با وجود این سعی می کنیم چیزهایی را، که مورخین و نویسندگان عهد قدیم جسته و گریخته ذکر کرده اند،

سلوکیها

نقل کنیم. موافق آنچه که از وقایع این زمان بر میآید یا از آنچه که آریان^۱، پوزیدونیوس^۲، آپیان^۳ و پوسیدونیوس^۲ نوشته‌اند، مستفاد میگردد، رویهمرفته اوضاع دولت آن‌تی‌گون و تشکیلات سلوکی‌ها چنین بوده: از وقایع زمان اسکندر معلوم است، که او در تشکیلات دولت هخامنشی تغییری نداد و همان گردهای را، که داریوش اول ریخته بود، پیروی کرد. چون شرح این تشکیلات در قسمت تمدنی تاریخ دولت هخامنشی (صفحات ۱۴۶۰-۱۵۱۵ این تألیف) ذکر شده، تکرار را لازم نمیدانیم. فقط باید این نکته را تذکر دهیم، که وقتیکه اسکندر خواست از مصر بطرف فینیقیه حرکت کند، علاوه بر والی و رئیس قشون، یکنفر را هم برای امور مالیّه معین کرد و در زمان جانشینان اسکندر و سلوکیها دیده میشود، که این مأموز در ایالات دیگر هم هست و وقتیکه بولی باید از محلی بقشون یا بکسی داده شود، حکمی باین مأموز مالیّه یا خزانه‌دار صادر میشود، که فلان قدر وجه پردازد، این یک اصلاحی است، که در زمان اسکندر و جانشینان اوشده است، زیرا در دوره هخامنشی امور مالی هر ایالت بعهده والی بود و احکام باو صادر میشد. اما اینکه خزانه داران ایالت در تحت ریاست ولات بوده‌اند یا استقلال داشتند، مدزکی برای اظهار عقیده نداریم. ظنّ قوی این است، که چون ولات با اختیارات وسیعه بایالات میرفتند و غالباً اینها از مرکز هم تمکین درستی نداشتند، اگر هم حقاً مأموزین مالیّه در ایالات میبایست استقلال داشته باشند، اجرای آن عملی نبود و در واقع امر، ولات در زمان جانشینان اسکندر و سلوکیها همان ولات دوره هخامنشی بوده‌اند، یعنی با همان اختیارات و اقتدار و بل بیشتر، زیرا چنانکه گذشت، اشخاصی زیاد از این ولات ظاهرأ والی بودند، ولی از همان زمان تقسیم اولی مالک اسکندر، دولت‌هایی بر خرابه‌های امپراطوری اسکندر بنا گردید و خود دولت سلوکی هم یکی از آنها بود.

۱- Appien (تاریخ یونانی از قرن دوم میلادی، که تاریخ خوبی برای روم و تده).

۲- Poseidonius (مورخ و فیلسوف رواقی، که در سواره بود و زره ن زد، که پس را بن

۱۳۵ ر ۴۰ و ۵۰ می‌دانند).

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

از وقایعیکه راجع بزمان پس از اسکندر ذکر شد، معلوم است، که در آسیا دو دولت تشکیل گردید: دولت آن تی گون و دولت سلدوس، آن تی گون دولت خود را پس از شکست او، من در گابی بن (اصفهان کنونی) در ۳۱۷ ق. م تشکیل کرد و سلدوس از وقتیکه در ۳۱۲ ق. م از مصر بیابان بر گذشت، او بزودی عمالک علیای آسیا، یعنی ایران و مشرق اقصی را، از آن تی گون گرفت، ولی باز قسمت هائی از آسیای صغیر و سوریه برای او باقی ماند. مگر و ایتم قسمتهائی، زیرا تمام صفحات آسیای صغیر حاضر نبودند از آن تی گون تعلق نداشتند، مثلاً پی سیدییه مطیع نشده بود، بی تی تیه از ۳۱۵ ق. م بتکالیف و آستانه اس احمد کرد و اگر چه این دو شهر بوسیله سردار آن تی گون نجات یافتند، با وجود این بی تی تیه مستقل ماند. بعد مقارن جنگ ایپ سوس (۳۰۱ ق. م) کاداد و لایه هم از دولت آن تی گون جدا شد.

آن تی گون، چنانکه بالا تر گذشت، از ۳۰۶ عنوان نادرشاهی اختیار کرد. در اینوقت هنوز برستش جائیدتانی، که خودشان را پادشاه خواندند، شروع نشده بود با بتازکی داشت شروع میشد. با بر این اطلاعی نداریم، که آن تی گون از تبعه‌اش خواسته باشد، که او را بیرستاند. ظن قوی اینست، که در این زمان هنوز با این کار دست نزده بودند، زیرا در آسیا، بر خلاف مصر، رسم نبود، دادگاه را بپرستند. ولی در اینکه طرز حکومت مطلقه بود، شکی نیست، زیرا از نوشته‌های دیودور، خصوصاً بند ۵۰ کتاب ۱۸ او، این نظر تأیید میشود، منتها پادشاه دوستان خود را بمجلس مشورت دعوت می‌کرد، تا نقشه خود را به دستی آنها انجام دهد. این مسئله که تشکیل ایالات چگونه بود، در این باب هم اطلاعات خیلی کم است. همینقدر می‌سنم، که هورخین یونانی ولات ایالات سابق ایران را در این زمان ساتراپ مینامند (یونانی شده خوشتر یوان با شهران، در ایران قدیم شعر به معنی مملکت استعمال میشد) و ایالات را ساتراپی مینامند آن تی گون

۱ - Astacus.

سلاوینها

از کار تیه یک ساتراپی تشکیل میکند و آن را به آساندر میدهد، تا او را بطرف خود جلب کند (دیو دور، کتاب ۱۹، بند ۷۵) و بعد یک ساتراپی دیگر از فریگیه سفلی یا هلس پونت میسازد (دیو دور، کتاب ۲۰، بند ۱۹). کتیبه لفظ ساتراپ و ساتراپی در این زمان خیلی رایج است و اولی بمعنی والی، دومی بمعنی ایالت است.

نیز نمیدانیم، که در زمان آن تی گون ایالات کوچکتر شده بود یا مانند زمان اسکندر در ایالات سابق دوات هخامنشی تغییری نداده بودند. ولی شکی نیست، که علاوه بر والی یکنفر رئیس قشون هم مانند زمان هخامنشی ها در ایالت بوده و ظن قوی این است، که این رئیس قشون را مانند بطالسه در مصر سزاترا^۱ مینامیدند. از سایر مأمورین دولت در ایالات خبری نداریم همین قدر دیده میشود، که خزانه دارانی در شهرهای بزرگ بوده اند، ولی نمیدانیم اختیارات آنها چه بوده.

در دوات آن تی گون اراضی زیادی در ایالات از آن پادشاه بود، ولی صاحبان اراضی وسیعه در میان اشخاص متفرق نیز بودند. اینها قانوناً از طرف دولت دارای اراضی شده بودند، ولی عملاً مالک واقعی بشمار مبرقند و رعابائی، که در املاک اربابی سکونت داشتند، بملک تعلق داشته بنده مالک بودند، یعنی آزاد نبودند، از ملکی بملکی بروند و در موقع فروش ملک رعایا هم جزء آن فروخته میشدند. در زمان جانشینان حکامی هستند، که ایالت آنها موروثی است، اینها اهرام یا پادشاهان دست نشانده اند، مثلاً مهرداد سر آری^۲ بر زن امیر شهر کیوس^۳، که ذکرش پائین تر بیاید. اسکندر او را از ایالتش راند، با وجود این او تمکین نکرد و بعد دمنزیوس پسر آن تی گون ایالتش را باو رد کرد (۳۰۸ یا ۳۰۹ ق. م).

کتیبه از مطالعه در اوضاع زمان آن تی گون این معنی بخوبی مشاهده میشود، که آن تی گون محب یونان بوده، آزادی داخلی شهرهای یونانی را حفظ نمیکرده

^۱ - Strateg.

^۲ - Cios

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

و آنها را متحدین خود میخوانده، ولی نباید تصور کرد، که او مایل بوده دولت متحده در آسیا تشکیل کند، بعکس او از این معنی همیشه اجراز داشت. مقصود از آزادی داخلی آن بود، که شهرهای یونانی امور شهریشان را خودشان اداره می کردند و قوانین ملی آنها رعایت میشد، ولی در اموری، که واجب بدو است بود، میباشد احکام پادشاه را رعایت کنند (نظیر خود مختاری^۱، که در مواردی شاهان هخامنشی بشهرهای یونانی میدادند). این است آنچه، که اجمالاً در باب دولت آن تی گون میتوان گفت. بیش از این هر چه نوشته شود تصوراتی است، که مدبران ندارد. یازیک قضیه جزئی نتیجه کلی گرفته شده و این طور نتیجه گرفته منطقی نیست. کلیه اوضاع دولت آن تی گون از حیث تشکیلات و ترتیبات اساساً تفاوتی با اوضاع زمان هخامنشی نداشته، الا اینکه، چون او خود را مقدونی و یونانی میدانست، مقدونیها و یونانیها آقا بودند و سایر مردمان تبعه مغلوب. یونانیها هم، که آن قدر سنگ آزادی بسینه میزدند و بان میبایندند، بالاخره، چون نیک بنار هم، آزادی را برای خودشان میخواستند، نه از برای دیگران. نیز چنین بود رفتار سایر جانشینان و سرداران اسکندر با مردمان مغلوب و چنانکه بالاتر گذشت، در بعض موارد، که میخواستند قشون را راضی نگاهدارند، ملاحظه داشتند از اینکه اموال مردم را غارت و بین سربازان تقسیم کنند (رفتار او من در فارس و آن تی گون در ماد، چنانکه بالاتر گذشت).

پس از جنگ ایپ سوس جای آن تی گون را در آسیای صغیر لیز به مال گرفت، ولی جنگ تکانی به آسیای غربی داده بود و از جمله در این وقت بود، که کیوس در دره آمیناس^۲ (کیوک ایرماق) و ابریس^۳ (باشیل ایرماق) شالوده دولت پشت را ریخت (دیودور، کتاب ۲۰، بند ۴ - پلوتارک، دیمتریوس بند ۴). کانادو کتبه را آریارات برادر زاده آریاراتی، که بر دیگاس بعلیب کشید، تسخیر کرد (دیودور، کتاب ۳۱، بند ۱۹) و بی تی تیه را زی پتیس^۴ (۹۴۷ ق. م). دیدند نمیشود

۱ - Autonomie.

۲ - Aminias.

۳ - Lris.

۴ - Zipoetis.

سلوکها

که لیزیماک طرز نوینی در تشکیلات آورده باشد، طرز حکومت و اسلوب مملکت داری همان بود، که بالاتر گفته شد، ولی نظر باینکه بین لیزیماک و رقبای او جنگ ادامه داشت، طرفداران هر یک از آنها با طرفداران دیگری خصومت میورزیدند و این وضع کشاکش هائی در شهرهای آسیای صغیر ایجاد میکرد. شهرهای یونانی آسیای صغیر هم در همین حال بودند، چنانکه لیزیماک ۲ شهر یونیه را یکی کرده مانند بلوکی بر رئیس قشون (ستراتژ) سپرد، ولی نباید تصور کرد، که او خود مختاری شهرهای مزبور را ملغی داشت، آنها بهمان خود مختاری خود باقی بودند.

سلکوس، چنانکه بالاتر گفته شد، پس از شکست دادن نیکانور در دولت سلوکی سردار آن تی گون و عدم بهره مندی دیمتریوس در بابل بتسخیر ماد و پارس و خوزستان پرداخت و بعد باختر را تصرف کرد. آپ بیان گوید، که او بین النهرین، ارمنستان، پارت، عربستان (یعنی بادیه های عرب در میان بین النهرین و سوریه) و ولایت تپوریجا (طبرستان)؛ رنج و سایر ولایات را تاهند داشت. چون بالاتر شرح کارهای او گفته شده، تکرار را لازم ندانسته میگذریم. پای تخت دولت سلوکی در ابتداء بابل بود و میبایست هم چنین باشد، زیرا شهر تاریخی بابل بوسیله راهپائی، که بهر سمت میرفت، با تمام قسمت های آسیای معلوم آن زمان ارتباط مییافت. در حوالی ۳۰۵ ق. م سلکوس در محلی موسوم به آپیس، که در کنار راست دجله واقع بود، سلوکیه را بنا کرد. این شهر چندی بعد بقدری بزرگ و مهم شد، که دارای چهار صد هزار نفر جمعیت گردید، جای بابل را از حیث تجارت و روابط بین المللی گرفته در آسیا بزرگترین شهر یونانی گشت و در قرون بعد، چنانکه بیاید، با تیسفون اشکانی و ساسانی اتصال یافت و اعراب آن را مدائن خواندند. دولت سلوکی، چنانکه در ابتداء تأسیس شده بود، در دل قاره آسیای معلوم آن زمان واقع بود و بدریای مغرب دسترسی نداشت، وای شکست قطعی آن تی گون این نقص را رفع کرد، چه دولت سلوکی بر سوریه دست یافته انطاکیه را بنا کرد. با بنای این شهر، انطاکیه، سوریه و

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

سلوکیه کنار دجله در سر شاهراهی واقع شدند، که روابط بین المللی را اداره میکرد. از این زمان دولت سلوکی با دولت بطالسه، که در سر راه هند واقع بود، بنای رقابت را گذارد و هم از این زمان سرچشمه جدیدی برای ثروت مندی دولت اوگلی ایجاد شد. این دو نقطه، یعنی انطاکیه در کنار رود ارنوس در همسایگی دریای مغرب و سلوکیه در کنار دجله بقدری مهم بود، که میتوان گفت، تا زمانیکه این دو شهر را دولت سلوکی داشت، دولتی بزرگ بشمار میرفت و همیشه ایران یارتی سلوکیه را از آن انتزاع کرد، دولت سلوکی بک دولت متعارف سریانی گردید. دولت سلوکی در زمان اقتدارش داعیه حکمرانی را بر تمام آسیا داشت و مستعمراتش را بر تمام راههای فرعی، که بشاهراه مذکور منتهی می شد، توسعه میداد.

اکنون باید دید، که تشکیلات این دولت در زمان اعلی درجه وسعتش چه بوده. اولاً باید گفت این پاك دولت وسیع ناجور است^۱، یعنی از ملل مختلف گوناگون ترکیب یافته و غیر از مصر، قفقازیه و قسمت های هند، تقریباً تمام دولت هخامنشی را شامل و کانون های تمدن قدیم بشر را حاوی است: بابل - شوش - اورشلیم - صور و صیدا - همدان - تخت جمشید - خرابه های نیتوا و تروا زیر آسمان درخشان این دولت واقع اند. این تغییر شکلی است، در روزگار بدولت هخامنشی داده و اگر دولت سلوکی در زمان سلکوس اوگلی تمامی آن دولت جهانی را نمی نماید، لاقلاً بیشتر ممالک آنرا شامل است. معلوم است، که کار مدیران دولت سلوکی با چنین ممالکی وسیع خیلی مشکل بود. مشکل تر از کار مدیران دولت هخامنشی، زیرا هخامنشی ها در جهانبانی خود بدو قوم جوان و تازه نفسی مانند مادیه و پارسی ها، که در قلب دوات آنها جا گرفته بودند، تکیه میدادند، پارتیه ها، گرگانیه ها، باختریه ها و سغدیها هم ایرانی بودند، ولی سلوکی ها در آسیا بیگانه اند. اگر اسکندر امیدوار بود، که در تسلط خود بر آسیا، بر مقدونیه تکیه کند، دولت سلوکی این مقدونیه را هم ندارد. بنابراین پایه ملی در دوات سلوکی

۱- جورا بعضی فصیح نمی دانند، ولی این تصور مبانی ندارد، این کلمه از ریشه فارسی صحیح است.

سلوکها

نیست، چنانکه در مصر هم دولت بطالسه پایه ملی ندارد. بعضی گویند، که سلکوس این نقص بزرگ دولت خود را فهمید و این بود، که میخواست پس از تسلط بر آسیا بمقدونیّه برگشته تخت آنرا تصاحب کند، ولی اگر واقعا چنین نقشه ای هم داشت و عمر او هم برای اجرای این نقشه وفا میکرد، باز سلکوس قادر نمی بود، تکیه گاهی قوی برای نگاهداشتن آسیا در مقدونیّه بیابد، زیرا قوم کوچک مقدونی نمیتوانست آسیا را در اطاعت خود نگاهدارد، چنانکه استقلال خودش را هم نتوانست حفظ کند و تاریخ مقدونیّه پس از اسکندر پر است از کشمکش های داخلی و نبودن ارکان ثابتی، که بتواند قوای ملی را جمع کند و متوجه خارجه دارد. فی الواقع باید گفت، که فقط فیلیپ دوم و اسکندر قوامی بدولت مقدونیّه دادند و الا تاریخ آن، بعد از اسکندر، دارای همان خصایصی بود، که قبل از فیلیپ دوم داشت و قوای مملکت بیهوده صرف نزاع داخلی میشد بهترین شاهد این معنی تاریخ مقدونیّه است پس از مرگ اسکندر: با وجود اینکه سرداران مهم و مقرب او همه مقدونی بودند، دو سال هم نتوانستند دولت او را بمعنی واقعی این انفظ برپا و استوار دارند.

سلوکی ها چون دریافتند، که تسلط آنها بر آسیا، باندایشان تکیه گاه ملی و قشونی، که از این تکیه گاه بیرون آید، بس مشکل است، خواستند بیک اصل دیگر متوسل شده وحدتی در میان ملل و اقوام مختلفی، که تبعشان بودند، ایجاد کنند و با این مقصود مسئله پرستش بادشاه سلوکی را پیش کشیدند، زیرا تصور کردند، که اگر بطالسه در مصر موفق شدند، خودشان را در نظر مصریها بدرجه الوهیت ارتقاء دهند، آسیائی ها هم همین اصل را خواهند پذیرفت، ولی فراموس کردند، که گذشته های ملل را در نظر گیرند. در مصر این يك مؤسسه عالی مصریها بود، که راعنه خود را زاده (بنت) مادر خدایان و برادر (را) رب التووع آفتاب بدانند، چنانکه پشاهان هخامنشی هم این عنوان را میدادند، ولی در آسیا احدی از شاهان از زمان سومر و اکد گرفته تا زمان پسر و آسور و تدهن مد و هخامنشی چنین

داعیه ای نداشتند. مردمان آسیائی پادشاهان را نه خدا میدانستند، نه اولاد یا اقربای او، آنها فقط عقیده داشتند، که نصب شاهان به سلطنت از طرف خدا است. شاهان بازاده خدا مملکت را اداره میکنند و بفضل خدا بر دشمنان غالب میآیند (در ایران مثلاً فروهر بالای سر شاه پرواز میکند - حجاری های ایستون و تخت جمشید) بنا بر این باید گفت، که «عبادت شاه» یعنی پرستش شاه و قربان کردن برای او و تشکیلاتی برای پرستش او در زمان حیات و بعد از مرگش معمول و مقرر نبود و در دفعه اول، که باین وضع در آسیا بر میخوریم در زمان سلوکیها است. اکنون باید دید، که این مذهب شاهی، نه سلوکیها در آسیا پدید آوردند، یا این بدعت ناشایست چیست. بعضی مانند کرمان تصور کرده اند، که داعیه الوهیت سلوکی ها شدید تر از داعیه الوهیت بطارسیه بوده، زیرا پادشاه سلوکی خودش را خدا میدانست، چنانکه میگفتند، زوس سلکوس نیکاتور (یعنی خدای بزرگ سلکوس نیکاتور) یا آبلن آن تیوخوس سوتر (یعنی خدای آفتاب آن تیو خوس سوتر). برخی مانند کرست عقیده دارند، که بطالمیوس برای معریها در حال حیانت خدائی بود، اما سلوکی فقط شخصی است مقدس و کاهنان مخصوصی برای تقدیس خود دارد، ولی بعد از مرگش او را خدا میدانند، بنا بر این ممکن است او را در زمان حیانتش هم خدا بخوانند و پادشاه نامند. حل این مسئله بواسطه فقدان مدارک کافی مشکل است و هنوز این مسئله کاملاً روشن نشده است. بنا بر این برای اظهار عقیده بهتر است به خود اوضاع و احوال رجوع کرده بینیم، از آن چه بر میآید. از اوضاع زمان اسکندر صراحتاً می بینیم، که او اول کسی است، که در آسیا خود را بسر خدا میداند و از اطرافیان خود میخواهد درباره او این عنوان را استعمال کنند و او را پرستند. چون در جای خود (باب اول، کتاب سوم) مشروحاً احوال اسکندر را ذکر کرده ایم، در اینجا تکرار زیاد است، همینقدر گوئیم، که ابراد بعضی یونانی ها بر اسکندر بیش قدمی کالیس بن فیلسوف

۱ - Κορημαπ

۲ - Kaerst.

سلوکها

(همشیره زاده ارسطو) این بود، که باشخاص فوق العاده باید بعد از مرگشان عنوان خدائی داد و برای آنها پرستشی ایجاد کرد، اسکندر هم از این قاعده خارج نیست، ولی برخی داعیه اسکندر را بالوهیت پذیرفته پیشنهاد میکردند، که در حال حیاتش هم برای او کندر بسوزند و او را پرستند. بعد از اسکندر جانشینان بلافاصله او، یعنی نسل اول جانشینانش این مسئله را کنار گذاشتند، زیرا دیدند با اینکه، با هم در افتاده اند، این مسئله پیشرفت ندارد. بنا بر این بعد ها این مسئله طرح شد و قوت گرفت، چنانکه در مصر بطلمیوس چهارم تشکیل دستگاه پرستش بطالسه را بانجام رسانید و در آسیا آن تیوخوس دوم خود را خداخوانده همان دستگاه را تشکیل کرد، ولی باید گفت، که شهر یونان ایلینون^۱ در آسیای صغیر خیلی زودتر برای سلکوس احترامات الهی را از قبیل قربانیهای همه ماهه و اعیاد و غیره قائل شد. در شهرهای دیگر یونانی دیرتر پرستشی برای پادشاهان سلوکی برقرار کردند، چنانکه می بینیم، آن تیوخوس اول کاهنی مخصوص برای پرستش خود دارد، شهرهای یونیه عید تولد آن تیوخوس را مانند همین عید اسکندر گرفته برای او معبدی برپا میکنند، مراسم پرستش را بجا میآورند، و چنانکه برای خدایانشان بازیهای ترتیب میدهند، برای آن تیوخوس اول و بر او و زنی ستراتونیس هم مجامع بازی تشکیل میکنند. در از میر معبدی است بنام آفرودیت - ستراتونیس (یعنی خدای و جاهت ستراتونیس) و آن تیوخوس حق بست باین معبد میدهد. در انطاکیه پارس تاریخ احکام و فرامین باسم کاهن پادشاهان زنده و مرده معین میگردد و کاهن سلکوس چهارم فیلونوتر، چون کاهن پادشاه زنده است، از کاهنان پادشاهان متوفی جدا است، نذر دهنده میشود، کدساتهان سلوکی قانع نیستند باینکه نسبت بانها فقط این تقدیس و احترامات را بجا آرند، بل، میخواهند، که برای پرستش آنها تشکیلاتی داده شود منلاً از زمان آن تیوخوس دوم مقرر است، که در کرسی هر ابالتی (ساتراپی) کاهنانی بلند مرتبه از مرد وزن برای پرستش

^۱ ایلینون

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

پادشاه و ملکه باشند و اسامی هر دو در اسناد معاملات محلی درج گردد. اینهاست و امثال اینها آنچه از وقایع و اسناد بر میآید و از آن بخوبی میتوان استنباط کرد، که پادشاهان سلوکی از ابتداء خودشانرا بمقام الوهیت ارتقاء دادند، بعدها آن تیوخوس دوم به پیشنهاد شهرمی لت^۱ عنوان خدائی اتخاذ کرد و پس از آن تیشیلاتی برای پرستش پادشاه (خدا بقول آنها) داده شد. اینکار در آسیا سابقه نداشت و باید گفت با استیلای عنصر یونانی بر مشرق قدیم و نفوذ تمدن یونان در آن «پرستش پادشاه» یا «مذهب پادشاهی» ایجاد شد، ولی نیز باید گفت، که تفاوتی بین معتقدات یونانیهای اروپائی و یونانیهای آسیائی حاصل است. یونانیهای اروپائی اشخاص فوق العاده، یا چنانکه میگویند پهلوانان^۱ را، پس از مرگشان بدرجه الوهیت ارتقاء میدادند، ولی شهرهای یونانی آسیای صغیر پادشاهان زنده سلوکی را هم باین مقام میرسانیدند و بعد پادشاهان سلوکی خواستند، که پرستشی هم برای آنها مقرر گردد. این است آنچه، که بامدرک میتوان در باب این موضوع گفت و قبل از گذشتن از این مطلب باید علاوه کنیم، که پرستش پادشاهان سلوکی نتیجه ای را، که آنها از آن انتظار داشتند، نبخشید، چه دولت سلوکی با این عنوان وحدتی درآسید ایجاد نکرد، ولی اثرات این بدعت ناشایست در ایران ماند، چنانکه بعضی اشکانیان بتقلید از یونانیها و سلوکیها خودشانرا خداوند یا خداوندگار خواندند (در این جالازم است بگوئیم، که این عقیده علمائی است، که در تاریخ اشکانیان تحقیقاتی کرده اند، ولی ماسگه ای، که بر آن این عنوان را نقش کرده باشند، نیافتیم و گراوور چنین سگه ای را هم ندیده ایم. سگه ای هست، چنانکه در جای خود بیاید، که بر آن «پسر خدا» نقش شده نه خدا و این تقلیدی است از اسکندر، زیرا اشکانیان خودشانرا جانشینان هخامنشیها و اسکندر میدانستند. م. م.). ساسانیان هم برای اینکه از اشکانیان عقب نهانده باشند، در میان ایزدان جا گرفتند. در اینکه این عنوان از اثر سلطه سلوکیها بر ایران بود، جای تردید نیست، زیرا

۱ - Héros.

در دولت ماد و هخامنشی این عنوان را نمی‌یابیم و شاهان هخامنشی، که آنقدر کتیبه‌ها نویسانده‌اند، بالاترین عناوینشان «شاه شاهان» و «شاه این زمین پهناور» است در کلدان و بابل و آسورهم، چنانکه گذشت، این عنوان سابقه نداشت.

دربار «پادشاه - خدای» سلوکی (بقول سلوکی‌ها) مانند دربار
 «پادشاه - خدای» بطالسه (بقول بطالسه) مرکب بود از
 اقرباء، دوستان، صاحب منصبان درباری، مستخدمین خانه شاهی، یعنی طبیب،
 پیشخدمت، مأمورین و غیره. پادشاه مجلس مشورتی داشت و یکی از وزراء وزیر
 اعظمش بود و نیز دفتر خانه‌ای برای مکاتبات. پیش از این اطلاعی، که مبتنی
 بر مدارکی باشد نداریم.

آب‌بیان گوید (تاریخ سوریه، بند ۶۲): که دولت سلوکی
 تشکیلات اداری به ۷۲ ایالت تقسیم شده بود، ولی تمامی این ۷۲ ایالت فقط

۱۸ ایالت هخامنشی را شامل بود و موافق کتیبه نقش رستم داریوش اول عده ایالات
 ایران هخامنشی بی یارس ۲۹ است (صفحه ۴۵۴ این تألیف). بنابراین باید
 گفت، که اولاً دولت سلوکی در زمان سلکوس اول تمام دولت هخامنشی را شامل
 نبود و ثانیاً او ایالات را مُخرَد کرده بود، چنانکه سوریه تنها دارای ۹ ایالت بود،
 ولی بعضی ایالات آسیای علیا یعنی قسمت اعظم ایران و شرق اقصی بوسعت خود
 باقی مانده بودند. باصرف نظر از این معنی، چون آب‌بیان گوید، که عده ایالات
 ۷۲ است، ولی در مقایسه می‌بینیم که عده ۳۰ است، باید گفت، که مورخ
 مزبور در اینجا اشتباه کرده یا او قسمت‌های ایالات، یعنی ولایات را، ایالت
 نامیده. بهر حال در زمان سلکوس اول ایالات دولت سلوکی این‌ها بودند:

اول - در آسیای صغیر: فریگیه سفلی یا کوچاک، ایدییه، کاریه، فریگیه علیا، جزیر سوس
 دوم - در سوریه: انطاکیه، سلوکیه، بعلبک، آیده، لائیس، سوس، سوریه
 یا سوریه جنوبی، سامره، فیلیقیه، بعلبک، (بعلبک)، لائیس، سوریه جنوبی،

و کاپادوکیه و فرات). سوم - در این طرف فرات: بین النهرین، بابل، پاراپوتامی^۱ خلیج سرخ (خلیج فارس)، شوش، چهارم - فلات ایران، پارس، ماد با آذربایجان، پارت، هرو، باختر، سغد، پاراپانیزاد، پاپارا یا عزیزاد، گدرزی با بلوچستان، رُخج یا افغانستان جنوبی کنونی (قسمت بزرگ این دو ولایت را سلسلوس به سان دراکت داد)، هرات، سیستان، کرمان.

والی ایالت را ساتراپ مینامیدند (یونانی شده خستر یون) و ایالت را ساتراپی. اگر ایالت بچند قسمت تقسیم میشد، هر کدام از قسمت ها را انارخی^۲ میگفتند و رئیس چنین قسمت را انارخ^۳. گاهی اپارخ را هم ساتراپ مینامیدند ولی ساتراپها نوعا حاکم کشوری ایالت اند و رئیس قشون و امین مالیه و فرودارک^۴ یعنی قلعه بنگی یا نژبان و کاهن مذهب شاهی و غیره از او پائین ترند ولی همان است که سرانژ یا رئیس قشون حاکم کشوری هم باشد. اراضی واقعه در ایالات بر دو نوعند: نوعی بوسیله ولات و مأمورین جزه اداره میشوند و اراضی پادشاهی هم جزو این نوع است. از این اراضی صورتی ترتیب داده اند که در دفاتری ضبط میشود. سکنه این اراضی متعلق بزمین اند و حق ندارند از جایی بجایی روند. بنا بر این سکنه اراضی را میتوان با خود اراضی فروخت یا بخشید. نوع دیگر اراضی است، که در بعضی صفحات واقع است. این اراضی وسیع در تصرف مردمانی است، که اسما تبعه و رسما مستقند با در پداقتدار اسخاصی است، که اگر چه ظاهرا حکومت پادشاه را مستناسند، ولی در واقع پادشاه اند مثلا در فرنگه و ارمنستان و بخت و کاپادوکیه، نجبای محلی یا بزرگان باری در قلعه ای در مرکز متصرفان خود بسته، جمعی از رعایا و بردگان خود را اداره میکنند. او من بعد از غلبه بر کراتر عدّه زیادی از این نوع محلّ های محکم را از صاحبان آنها گرفته بصاحب منصبان خود داد، ولی اینها هم، همبندگی جای صاحبان سابق را

۱ - Parapotamic.

۲ - Eparchie.

۳ - Eparche.

۴ - Phouarque.

سلوکیها

گرفتند، مانند آقایان سابق شدند، در جاهای دیگر مانند لی کاوتیه و لیکیه و پی سیدییه و پیام فیلیه و نیز در آسیای وسطی ممکن بود، مردمی دارای اراضی باشند و در این مواقع این مردم موافق عادات و قوانین خودشان رفتار کرده از دوراسمی از والی یا حکومت پادشاه میشنیدند، ولی در واقع مستقل بودند. بالاخره يك نوع اراضی متعلق بمعبدی بود. در این صورت يك امارت روحانی یا مذهبی تشکیل میشد و این امیر روحانی من تبع زیادی از درجات مختلف داشت، مثلاً سترابون از این دول کوچک روحانی صحبت داشته گوید، که در کابادوکیه معبدی بود بنام ما بلون آ کمانا^۱، که شش هزار بنده خدمتکار داشت و معبد دیگری وناسا^۲ نام در خاک زوس^۳ اسپام اوس^۴ دارای سه هزار بنده بود (کتاب ۱۲، صفحه ۵۳۷). او گوید، که این کاهنان بلند مرتبه، که در آن واحد ارباب بودند و بعضی از سلسله پادشاهان بشمار مبرقند، از حیث مقام بعد از پادشاه (یعنی پادشاه سلوکی) میآمدند، چنانکه در مواقع جشنهای بزرگ «رب النوع باربه النوع» میتوانستند تاج بر سر گذارند. اینها واقعاً پادشاهانی بودند، که از دست رنج بندگان و رعایای بسیارشان زندگانی میکردند. اطلاعاتی، که سترابون میدهد، بقبتاً راجع به معابدی است، که از ازمئه بش (از زمان هخامنشیها با قبل از آن) بوده. برای اطلاع این معابد را هم ذکر میکنیم. معبد بلون در داسترا کون^۵ آرتیه میس بر آسیا^۶ در کاستابالا^۷ معبد معروف، معروف آگ دستی^۸ در فریگیه و معبد البا^۹ در کابکته و من آر کایس^{۱۰} در لی سیدییه و زوس آب رت تنوس^{۱۱} در مبسته و غیره.

از کلیه تشکیلات سلوکی میتوان باین تشبیه رسید، که سلوکیها در ابتداء خواستند تشکیلات داربوس اول را در روی کنند، یعنی در رأس ایالات (هرجا، که باشد)، والی یا نماینده حکومت مرکزی را جادهند و ددتهن دست نشیند

۱ - Ma. Bellon à Comana.

۲ - Venasa.

۳ - Zeus Asbamaeos.

۴ - Daetracoa.

۵ - Artémis Pérasia.

۶ - Castabala.

۷ - Agdist.

۸ - Obo.

۹ - Mén Arkaios.

۱۰ - Castabala.

در تحت نظارت ولات واقع شوند، ولی بعد مجبور شدند، که بر ترتیب کوروشی بزرگ، یعنی بر ترتیبی، که نزد يك بملوك الطوائفی باشد، برگردند و برای جاهانی، که پادشاه دست نشانده دارد، ولاتی معین نکنند (باسم دست نشانده اکتفا ورزند). این وضع از رفتار آن تیوخوس سوّم بخوبی دیده میشود. او با پادشاهان سو فن (از منستان کوچک)، باختر و غیره بامذا کره کنار میآید و حتی با بعضی آنها وصلت میکند و باین قانع است، که این پادشاهان او را بزرگتر خود بدانند. جهت چیست؟ چرا مرکزیت داریوش اول، که در دولت هخامنشی برقرار بود، در این زمان باین ترتیب تبدیل یافت؟

جهت همان است، که بالا تر گفتیم. دولت سلوکی پایه ملی ندارد، دولت سلوکی در آسیا بیگانه است و سلوکیها حس میکنند، که نمیتوانند آسیا را طور دیگر نگاهدارند. از این جهت است، که پادشاهان سلوکی بشهرهای یونانی و مخصوصا بشهرهای یونانی آسیای صغیر اهمیت میدهند و آنها را پشتیبان خودشان، یا بهتر گفته باشیم، از خودشان میدانند و بعلاوه سعی وافق دارند، که در داخله مملکتشان مهاجر نشین یونانی بنشانند و شهرهای یونانی را زیاد کنند.

شهرهای یونانی در سواحل دریای اژه با بحر الجزایر از نظر دیگر هم مهم بود. راههای تجاری آسیا از هند باین سواحل نیز منتهی میشد و دولت سلوکی، وقتیکه هنوز آسیای صغیر را داشت، باین راهها اهمیت میداد، ولی جهت عمده اهمیت شهرهای یونانی همان است، که گفته شد و این نظر نه فقط بادوات سلوکی صدق میکند، بلکه دولت بطالسه هم همین حال را دارد و در مصر بیگانه است.

بنابر این آن دولت هم سعی دارد، که در خارج مصر با داشتن جزایر یونانی و قبرس و شهرهای یونانی آسیای صغیر و بالاخره با جلب یونان اروپائی بطرف خود تکیه گاهی بیابد و مهاجرین یونانی را از هر طرف بمصر خوانده شهر هائی برای آنها بسازد. معلوم است، که یونانیان از این وضع دولت سلوکی و بطالسه و احتیاجی، که حس میکنند، اینها بآنها دارند استفاده میکنند و نمیکذارند بحقوق آنها

سلوکیها

تختگی شود؛ حقوق و اختیارات پادشاهی نسبت بشهر های یونانی محدود است؛ پادشاهان سلوکی امتیازاتی بشهرهای یونانی میدهند؛ حق مصونیت برای آنها قائل میشوند؛ آثاری برای شهرها برپامیدارند؛ منافع معاقدرا تأمین میکنند؛ تعارفاتی بین پادشاهان و شهرها رد و بدل میشود؛ بعض شهرها خودمختاری داخلی دارند و در بعض محلهها مأمورین دولت داخل نمیشوند. کلیه سلوکیها عنصر یونانی را تشویق میکنند؛ تا اولاً آنها زمان آنی گون را؛ که محب یونان بود؛ فراموش کنند. ثانیاً بطرف بطالسه؛ که نیز خواهان آنهایند؛ فرزند و ثالثاً (این جهت مهم تر از دو جهت دیگر است) تکیه گاهی برای خود در آسیا بینند. یونانیها هم در مواقعی کمک های ذی قیمت بسلوکیها کردند؛ مثلاً به آن نیوخوس اول و قتیکه کار اوبس مشکل بود و نیز بسلکوس دوم؛ چنانکه گذشت؛ ولی معلوم است؛ که این کمک ها در آسیای صغیر میتوانست مؤثر واقع شود؛ ولی از جدا شدن مردمان آسیای علیا (ایران و آسیای اقصی) نمیتوانست جلوگیری کند. این اندازه اثر هم در ابتدای سلطنت این سلسله دیده میشود؛ اما بعد ها؛ ضعف دولت سلوکی از جهت نداشتن پایه ملی همواره روز افزون گردید؛ چنانکه این دولت نتوانست بیش از ۱۴۸ سال بحیات خود ادامه دهد و از این مدت هم فقط چند سال را میتوان زمان اوج دولت سلوکی دانست. باقی تاریخ این دولت؛ چنانکه بالا تر گفته شد؛ تاریخ تجزیه آنست دولت سلوکی؛ اگر میخواست تکیه گاهی در آسیا داشته باشد؛ مبیایست بقدری شهر و مستعمره در آسیای صغیر و در سوریه و بین النهرین و ایران و شرق اقصی بسازد و عنصر یونانی و مقدونی در این جاها بنسازد؛ که اکثریت اهالی یونانی و مقدونی گردند. این کار کاری بود محال؛ چه دولت سلوکی وسائل بنا کردن اینقدر شهر و مستعمره را نداشت و دیگر آنکه اینقدر مقدونی یونانی؛ که ممکن بود در این جاها نساوند؛ وجود نداشت؛ بخصوص اگر بخاطر آوره؛ که بطالسه هم در عصر بچنین عاصری احتیاج مبره دانستند و یونانی ها را همواره بمصر جلب میکردند.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

از وضع قشون سلوکی چندان اطلاعی نداریم، ولی بطور کلی
قشون میتوان گفت، که لشکر سلوکی از سپاهیان اجیر و سپاه چربک

بومی ترکیب میشد. سپاهیان اجیر آنهایی بودند، که کسبشان اجیر شدن باین
 و آن برای جنگ بود. سپاه بومی را از مردمان مختلف، که تابع سلوکی ها بودند،
 میگرفتند. اما اینکه آنها را بجبر بجنگ حرکت میدادند یا موافق میل خود
 آنها، این مسئله معلوم نیست. این مسئله نیز، که آیا سلوکی ها قشون دائمی
 داشته اند، روشن نیست و بین محققین اختلاف است، ولی چنین بنظر میآید، که غیر
 از ساخلو های انطاکیه و جاثی، که اسلحه خانه سلوکی بوده، در جاهای دیگر
 قشون دائمی وجود نداشته. از زمین های دولتی در بعضی جاها مستعمره نظامی
 تشکیل میشد و بنابر این بعضی تصور کرده اند، که در این جا ها افرادی در وقت
 صلح بزراعت می پرداختند و هنگام جنگ برای خدمت حاضر میشدند، ولی
 عقیده ای، که بحقیقت نزدیک باشد، این است، که در این زمین ها نظامیان از کار
 افتاده را مینشانند.

بومیهائی، که در جنگ ها شرکت میکردند، متنوع بودند، مثلاً در جنگ
 رافیا^۱، که سلوکی ها در ۲۱۷ ق. م با مصریها کردند، سپاهیان بومی از این
 ملل و اقوام بودند: لیدیها - یارسی ها - تراکیها - کادوسیان - کردوک ها
 (کردها) - داهی ها - کوسیان - اعراب - کیلیکی ها. اسلحه این ها اسلحه
 ملی خودشان بود، ولی لباسشان بطرز لباس مقدونی. اسلوب جنگ کردن اینها
 هم گمان میکنیم، همان اسلوب سابقشان بوده، زیرا در مواردی، که از بودن
 سپاهیان پارس در لشکر های جانشینان و سلوکی ها ذکری میشود، میبینیم، که
 آنها تیر اندازان یا فلاخن دارانند، یعنی یارسی ها را برای جنگیدن از دور بجنگ
 مینرند. اگر این موارد را عصادیق قاعده کتی فرض کنیم، باید باین عقیده
 باسبم، که سلوکیان نمیخواستند، بومیها بجنگ تن بتن عادت کنند و در

۱ - Raphia.

سلوکها

این جا باید حرف کوروش بزرگ را ، که کز نفون در کتاب « تربیت کوروش » نقل میکنند ، یاد آور شویم . مورخ مذکور گوید : « او (یعنی کوروش) عقیده داشت ، که این اسلحه (یعنی فلاخن) شایان برده ها است ، ولی نه از اینجهت ، که فلاخن داران ، وقتیکه با سایر قسمتهای قشون مخلوط اند ، مفید نباشند ، بل از اینجهت ، که آنها بی سپاهیان دیگر هرگز نمیتوانند از عهدهٔ یاکمشت سرنازانی ، که برای جنگ تن‌به‌تن مسلح شده‌اند ، برآیند » (کتاب ۷ ، فصل ۴) . بالاخره باید گفت ، که چون در دولت سلوکی ترتیب گذاشتن تاج و تخت از یاد شاهی بخلفش معین نبود ، چه بسا ، که ساخلوانطاکیه در زمان ضعف دولت سلوکی در این مسئله دخالت و پادشاهی را معین میکرد .

رفتار
این است آنچه ، که میتوان راجع بتشکیلات دولت سلوکی گفت و متأسفانه خیلی کم است . از وضع رفتار سلوکی‌ها در ایران هم اطلاعات ما خیلی کم است . ما نمیدانیم زهانی ، که دولت سلوکی قدرت داشت ، و هنوز ممالک ایران جدا نشده بودند ، سلوکیها یا مقدونیها چگونه با ایرانی ها رفتار میکردند ، ولی اگر اخلاق و عادات و درجه تمدن مقدونیها را ، چنانکه در باب اول و دوم این کتاب نموده ایم ، در نظر بگیریم باین نتیجه برسیم ، که از حیث طرز زندگی بین مقدونیها و ایرانیان تفاوتهای اساسی نبوده : نجبای هر دو ملت جنگ ، ورزش ، شکار کردن ، خوب خوردن ، زیاد آشامیدن ، بردن غنائم ، تعدد زنان را دوست داشتند . تعدد زنان و ازدواج اقربای نزدیک میسراند ، که خانوادهٔ مقدونی بر خانوادهٔ ایرانی امتیازی نداشته ، با اگر داشته خیلی کم بوده . اما سواد مرده اکثراً در این زمان از دو حال خارج نیستند : ساکنین دهات و ایلات و عشایر . ساکنهٔ دهات باز در هر دو ملت بزمن متعلق اند و آزاد نیستند ، بی اجازهٔ اربابی نزد ارباب دیگر روند . عشایر و ایلات با تمسب آزرندند ، زیرا عقیده داشتند آنها نه موافق طرز زندگیشان است و نه زیر بارین قید میروند . بعد می بینیم ، که اسکندر با احترام بیعض عادات و اخلاقی ایرانیان

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

مینگرد و سریعاً بمقدونیهای سرکش میگوید، که ما نباید فقط اخلاق و عادات خودمان را بر خارجیها تحمیل کنیم، بلکه باید بعضی اخلاق و عادات آنها را هم بپذیریم. عقاید مذهبی ایرانیان از جمله چیزهایی بوده، که اشخاص فکور یونانی و مقدونی با نظر احترام بآن می نگریستند. بجزرد و لا مکان بودن خدا، جاویدان بودن روح و مخصوصاً تأکید بر استگونی توّجه یونانیان و مقدونیها را جلب میکرده. اسکندر با وجود فتوحاتی، که نسبت بایرانیها کرده بود، ایرانیها را پست تر از مقدونیها نمیدانست. اگر چنین نبود، زواج مقدونیها را با زنان ایرانی هرگز تجویز نمیکرد، تاچه رسد باین که آنها را تشویق ~~سکند~~ و دیگر در ضیافتها و جشنها جای اول را بعد از سرداران و رجال مقدونی بزرگان ایران نمیداد. دادن جای دوم هم معلوم است، که طبیعی است، زیرا ملّت مقدونی خود را ملّت غالب میدانست. بعد از اسکندر هم می بینیم ترتیب چنین است و در ضیافت او من در پارس جاهای دوم متعلق بیارسیهاست. همان است گفته شود، که این کارهای اسکندر و نزدیک کردن ایرانیان را بخود بدرجدهای، که محارم و مستحفظین خودش را هم از میان آنها انتخاب میکرد، از نظر سیاسی بوده. در این تردیدی نیست، که نظر سیاسی دخالت داشته، ولی زواج مقدونیها با زنان ملل دیگر آسیداهم این نظر را تأمین میکرد و انتخاب زنان ایرانی منحصرأ مبرساند، که اسکندر فقط زنان این ملّت را لایق همسری با مقدونیها میدید و دیگر نابد بخاطر آورد، که اسکندر فقط دو یا سه زن عقدی داشت و اینها تماماً ایرانی بودند. اگر مقدونیها در باب پوشیدن لباس ایرانی باو ابراد میکنند، همیشه حرفشان این است، که ما ایرانیان را شکست داده ایم چرا باید لباس مغلوبین را در بر کنیم. بنا بر این صحبت از غالبیت و مغلوبیت است نه از پستی نژاد یا اخلاق و عادات. بعد از اسکندر می بینیم، که با وجود نزاع سرداران برای تعیین پادشاه، باز بالاخره تقریباً همه رُکسانه را ملکه میدانند، انتظار دارند، که او بزاند و حتی اسم سر اسکندر از زن غیر عقدی او بر سین، که نیز

سنوگها

ایرانی است، برده میشود. از طرف دیگر آیامه زن سلکوس، که دختر ایرانی است، ملکه و مادر ولیعهد دولت سلوکی است و سلکوس، برای جاویدان کردن اسم آیامه، چند شهر را با اسم او مینامد. بعد باز می بینیم، که زنان ایرانی حتی پس از مرگ شوهر اوگیشان خواستگار دارند: آمس تریس برادر زاده داریوش سوم، پس از فوت کراتروس سردار اسکندر، زن دیونی سیوس امیر هراکله (ارگله) میشود و پس از فوت او لیزیماک پادشاه تراکیه دست او را میطلبد. این مورد، اگر نظایر داشته باشد، نشان میدهد، که زواج زنان ایرانی تعبدی یا فقط بحکم اسکندر نبوده، بل مقدونیها همسری زنان ایرانی را با خودشان با میل می پذیرفتند.

در باب اخلاق و عادات ما میخواهیم قدری دورتر رفته بنابر شواهد تاریخی مدعی شویم، که اخلاق پارسها و مادها ملایمتر از اخلاق مقدونیها بوده، زیرا اخلاق مقدونیها در بعض موارد واقعاً حیرت انگیز است، مثلاً در تاریخ ایران قدیم هیچ باین دو مورد بر نمیخوریم، که کسی از پادشاهان یا نجبای ایران مادرش را کشته باشد یا پسر خود را کشته و جسد او را ناقص کرده برای مادر پسر فرستاده باشد. حتی هرودوت میگوید: «گویند، که هیچگاه یکنفر پاری پدر یا مادر خود را نکشته و اگر چنین قضایائی روی داده، همیشه معلوم گردیده، که قاتلین اطفالی بوده اند، که آنها را دور انداخته اند، یا اولاد غیر طبیعی. گویند واقعاً محال است، که پدری بدست اولادش کشته شده باشد» (کتاب ۱، بند ۱۳۷) و حال آنکه در تاریخ ایتالیه در مصر، که مقدونی بودند، بهر دو مورد مذکور بر میخوریم (باین تر بیاید).

بنابر آنچه گفته شد و نیز بنابر مواردی، که در باب اول این کتاب ذکر کرده ام و خواننده میتواند این نوع موارد را در «تاریخ اسکندر و مقدونیه» نمی توانستند ایرانیان را از نژادی بست تر، از حیث اخلاق و عادات، مرده می دانستند، که خودشان بدانند، ولی در این همه تردیدی نیست، که وجود این نژاد، حتی

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

غالب نسبت به مغلوب، که در آن عهد مخصوصاً اهمیت داشته، ایرانیان را با خودشان مساوی نمیدانستند و دیگر اینکه عنصر یونانی را بر ایرانی ترجیح میدادند. بعبارت دیگر باید گفت، که مقدونیها و یونانیها آقا بودند و ایرانیها تبعه مغلوب و حقوقیکه مقدونیها به یونانیها میدادند، بایرانیها داده نمیشد، مگر اینکه در شهرهای یونانی ایرانیان با یونانیها مخلوط میشدند، در این صورت ممکن بود، که ایرانیان نیز حقوق سکنه شهر یونانی را بیابند.

آنچه گفته شد کلیاتی بود، که از موارد جزئی بدست می‌آید و موافق این کلیات میتوانیم بی‌تردید بگوئیم، رفتار سلوکی‌ها با ایرانیان مانند رفتار آقایی با تبعشان بوده یا مثل رفتار مردمان غالب نسبت به مردمان مغلوبی، که از فاتیحین خود از حیث نژاد و اخلاق و عادات تفاوت‌های اساسی ندارند. اما در باب تشکیلات دولت سلوکی در خلاصه باین نتیجه میرسیم، که اولاً مرکزیت دوره هخامنشی، بخصوص مرکزیت زمان داریوش اول، در دوره سلوکی عقب رفت و آثار ملول الطوائفی پدید آمد. ثانیاً پرستش پادشاه، یا چنانکه می‌گفتند، «عبادت پادشاه» ایجاد شد. باین تر خواهیم دند، که این دو بدعت چه آثاری در ایران گذارد. اکنون موقع آن است، که ببینیم استیلاي عنصر مقدونی و یونانی در آسیا چه اثراتی داشت.

فصل سوم - کنش سلوکیها برای یونانی کردن مشرق

چنانکه بالاتر گفته شد، سلوکیها عامل بزرگ یونانی کردن مشرق بودند. جهت آنرا چون بقدر کفایت روشن کرده ایم، تکرار را زاید میدانیم. آپ بیان گوید، که سلوکیهای اول تقریباً شصت شهر در مشرق بنا کردند و میافزاید، که فهرست او کامل نیست. آن‌تی گون اول کسی بود، که مهاجرت یونانی‌ها را به مشرق شروع کرده شهر آن‌تی گونی با^۲ را در کنار اُرن^۱ بس در سوریه ساخت و نیز

۱ - Appiens Syr. S 7 et suiv.

۲ - Antigoniea.

سلوکیها

گویند، که شهر پلا^۱ را او بنا کرد و بعد ها آنرا آپاما^۲ نامیدند و اسکندریه^۳ ایسوس^۴ که اکنون آنرا آلکساندرت^۵ نامند و در کنار دریای مغرب است، نیز از او است. بهر حال شهرهایی که در زمان سلوکوس اول و سایر سلوکیها ساخته شد، اینها بودند:

اول - در چهار ایالت سوریه سلوکی این چهار شهر بنا شد: آن تیوخی یا^۶ (انطاکیه) - سلوکیه بیهری^۷ لادیس^۸ - آپاما. انطاکیه بای تخت بشمار میرفت ولی چنانکه بیاید، سلوکیه کنار دجله از آن بزرگتر بود. اسم انطاکیه از اسم پدر سلوکوس است، که آن تیوخوس نام داشت و آنرا در کنار رود آرن تس قدیم ساخته اند. سکنه اولی انطاکیه را از آن تی گویا بعد ۵۳۰۰ نفر آوردند و بعد از شهر هراکله (راره گله^۹) آسیای صغیر و قبرس و جاهای دیگر. این شهر چهار محله داشت و هر کدام از دیگری بوسیله خندقی جدا میشد، بهمین جهت است که سترابون شهر مزبور را «چهار شهره»^{۱۰} می نامد، ولی آن تیوخوس بای فان تمام شهر را با خندق مشترکی محصور ساخت. چون در این شهر حفريات مرتب و منظمی نشده است، نمیتوان نظر ثابتی راجع بقسمت های آن داشت، ولی معلوم است که بعضی بناهای آن از زمان امپراطوران روم بوده. اهالی این شهر از یونانیها، مقدونی ها، سرانی ها ترکیب یافته بود. یهودیها اینجا هم مانند اسکندریه مصر زیاد بودند و یوسف فلاویوس گوید، که سلوکوس اول با آنها همان حقوق یونانیها را داد (کتاب ۱۲ بند ۱۱۹). یونانی ها هیچجده ده^{۱۱} تقسیم می شدند و هر ده^{۱۲} (با جماعت) مجلس مشورتی داشت. راجع بانطاکیه بالاخره باید گفت، که از حیث علوه و فنون بیای اسکندریه و شهر لرگاه در آسیای صغیر نه برسد. انطاکیه مرکز خوش گذرانی و عیش عشرت بود و معلوم است که چون های تخت بشمار میرفت، سلوکی ها آنرا بنا معبد و ابنیه و عمارات عالی آراستد بودند.

۱ - Pella.

۲ - Apama.

۳ - Alexandrette.

۴ - Antiochia

۵ - Séleucie Périée.

۶ - Landicée

۷ - Tetrapolis

۸ - Dêmes.

بعد از انطاکیه سلوکیه میآمد. این شهر بندر بزرگ سوریه سلوکی محسوب میشد. بعضی مانند دیو دور سیسیلی گویند^۱ که اهالی آن تی کونیا را باینجا نقل کردند (کتاب ۲۰، بند ۴۸). این شهر هم در کنار رود ارن تس ساخته شده بود و آن اسم پیه ری^۱ (شهر مقدونی) را داده بودند، نازسلوکیه های دیگر ممتاز باشد.

بعد از سلوکیه شهر لادیسه را باید نامید و نام آن از اسم مادر سلدوس است. این شهر یا بندر در دامنه کوهی واقع بود، که تالک زیاد داشت.

بالاخره شهر آیاما در دامنه کوهی بطرف رود ارن تس در میان چمن های حاصلخیز بنا شده بود و اسلحه خانه سلوکی بشمار میرفت. اسم این شهر از اسم آیامه، دختر سپی نامن، زن ایرانی سلکوس است، که در موقع زواج مقدونیها با زنان ایرانی، نصیب او گردید و با او سلطنت کرد. این شهر در ابتدا یلا نام داشت (نام شهری در مقدونیه) و سربازان از کار افتاده مقدونی را بدینجا میفرستادند. دو^۳ - بین سوریه و فرات: از انطاکیه سوریه راهی از شهر سیروس^۲ گذشته در کنار فرات به سلوکیه دیگر میرسید و این سلوکیه را یلی باشهر آیامای دیگر وصل میکرد. این آیاما را (آیامای پل) یا ز^۳ گما^۲ می نامیدند.

بک راه نظامی از اینجا بطرف کارکمیش، پایتخت قدیم هیتها (صفحه ۴۹ این تالیف)، میرفت و کارکمیش یونانی شده ا^۴ و ر^۵ پس نام داشت، زیرا قصبه ای، که در مقدونیه مولد سلکوس اول بود، چنین نامیده میشد.

از پالمیرا (تد^۶ مر) راهی به دورا^۵ در کنار فرات هدایت میکرد و نیکانور، که از طرف آن تی گون بجنگ، سلکوس رفت، در اینجا مستعمره ای بنا کرد، که معروف به او^۷ ر^۵ پس گردید (امروز این محل را صالحیه نامند). این محل در کنار چپ رود فرات در صفحه ای موسوم به پاراپوتامی^۷ واقع بود. بنا بر آنچه

۱ - Pierre.

۲ - Cyrrhos.

۳ - Zeugma.

۴ - Euopos.

۵ - Doura.

۶ - Parapotamie.

سلوکیها

گفته شد، سوریه داشت مقدونیته دیگر میشد و در هر جا شهرهایی با اسم شهرهای مقدونی بنا میکردند، ولی محل این شهرها را غالباً نمیتوانند درست با یکی از محلّهای کنونی مطابقت دهند. آپ بیان شهرهایی را مینامد، که از این جمله اند و بایدنیسه فوریون^۱ را هم، که با کالی نی^۲ کن^۳ آن تیوخوس دوم یکی میدانند، از این شهرها دانست.

سوم - در بین التهرین: شهری بنا کردند، که بعدها آن را اُسر^۴ ان مینامیدند و بعد تراپس (اورفا). این شهر در ابتداء به انطاکیه کالی ره^۵ موسوم بود و عنوان نیم بربری را هم باو داده بودند.

در بلوکی، که با اسم شهر مقدونی میگدنی^۶ نام داشت، شهرنی سب^۷ (نصیبین قرون بعد) بنا شده بود. این شهر را هم انطاکیه مینامیدند. نیکاتور شهری هم باین اسم در بادیه های بین سوریه و بین التهرین بنا کرده بود. در کنار دجله نزدیک سی تاسه^۸ شهر آیلنی^۹ را بنا کرده این صفحه را سی تاسن^{۱۰} نامیدند. سی تاسه تلی است در نزدیکی بغداد و حالا آنرا کار کوف (عرقوف) نامند. در ناحیه سی تاسن هم شهری بود آپامانام. در اینجا بموقع نیست بیفرائیم، که شهر تیسفون در این زمان اردوگاهی بود و بعد ها در زمان دولت بزرگ بارت یا تخت اشکانی شد (پولیب کتاب ۵، بند ۴۵). در جنوب نزدیکتر بخلیج فارس چند شهری با اسم آناهه^{۱۱} سن^{۱۲} در جاتی که دجله بدو شعبه منشعب میشود سلوکیته^{۱۳} بارتره^{۱۴} و انطاکیه خارا کس^{۱۵} بنا شده بود (بلین کتاب ۶، بند ۱۳۹).

از تمام شهرهای کنار دجله یا در نزدیکی آن معروفتر سلوکیته بود، که از حیث زینائی و عظمت تمام شهرهای دیگر را تحت الشعاع گذارده بود. از ابتداء این شهر از حیث عظمت از انطاکیه سوریه، یعنی دانتخت سلوکی میگدنت و فقط از قرن اول میلادی بعد از آن کوچکتر بود. بنابراین، و قبلیکه سلوکیته مصدق^{۱۶} مگویند

۱ - Antioche Cléopâtre. ۲ - Antioche Cléopâtre. ۳ - Migdonie.
 ۴ - Asser. ۵ - Sittacé. ۶ - Apollonie. ۷ - Sittacène.
 ۸ - Sittacé. ۹ - Sittacé. ۱۰ - Sittacé.
 ۱۱ - Sittacé. ۱۲ - Sittacé. ۱۳ - Sittacé.
 ۱۴ - Sittacé. ۱۵ - Sittacé. ۱۶ - Sittacé.

انخاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

مقصود این سلوکیه است، که در نزدیکی محلّ تیسفون واقع بود و بعد ها بانسئون
 یابی شد. شهر مزبور در محلّ اُیسیس قدیم در جایی واقع بود، که فرات و دجله بهم
 پیش از هرجای دیگر نزدیک میشوند و راه فلات ایران بدریای مغرب است. بنا
 بر این سلوکیه دجله زود رو به ترقی گذارد و شهری معظم گردید، چنانکه سزابون
 این شهر را بلافاصله بعد از اسکندر به مصر جا میدهد و گوید، که ۶۰۰ هزار نفر ساکنه
 داشت. میتوان گفت، که سلوکیه پای تخت قسمت شرقی دوات سلوکی بود و در این عهد
 و قریکه نیابت سلطنت را داشت، در این شهر اقامت میکرد. موادّ بتائی این شهر
 را از بابل آورده بودند و قسمتی از ساکنه اش هم از این شهر نامی بنی سام بود. از
 این بعد بابل رو به انحطاط گذارد و سلوکی ها همین مقصود را تعقیب می کردند، زیرا
 عقیده داشتند، که تمدن یونانی در شهری معظم و قدیم هانند بابل، که در هر گوشه اش
 آثار گذشته های مفصل تاریخی دارد و حافظ سنن باستانی سامیها و هرگز تمدن
 مسرق قدیم است، به شرفت های مطلوب را نخواهد داشت.

ساوکیه باروئی داشت، که در مابعد های آجری قرار گرفته بود و دوران خندق
 گنده بودند. آجر باروها را از بابل آورده بودند. اهالی شهر مانند اطلالیداز
 مردمان مخالف ترکیب شده بود و یونانیها از جهت نفوذ بردگران برتری داشتند.
 در اینجا علوم و صنایع یونانی ترویج میشد و در دوره نانی هم شهر علمی و
 صنعتی سمسار مرفت.

دیوژن بابلی^۱، که اصلاً از ساوکیه بود، در این شهر فلسفه رواقی را ترویج
 میکرد. جانشین او آناو دور^۲ هم این عقیده فلسفی را بتمام وخت. ساکنه
 آسانی در این شهر زیاد بود و مردمانی مانند سربانیها، پارقیها، نارسبها، آرامنه
 و هندیها در اینجا اقامت داشتند. بهبودیهای زیادی در این شهر برقرار شدند و
 حسن زندگی یهودی هم در اینجا مانند اطلالیکه باعث اغناساتی گشت (یوسف
 فلاویوس تاریخ قدیم یهود، کتاب ۱۸، بند ۹).

۱ - Diogene le Babilonien.

۲ - Apollodore

سلاویها

مهر داد اوّل (۱۷۱ - ۱۳۸ ق. م) سلوکیه را از سلوکیها گرفت .
آن تبوخوس هفتم (۱۳۸ - ۱۲۹ ق. م) آن را پس گرفت ، ولی نتوانست
نگهدارد و بزودی از دست داد .

چهارم - بفلات ایران هم سلوکیها مهاجرت مقدونیها و یونانیها را تشویق کردند ،
ولی نه بقدر سوریه و بین النهرین . شهرهای فلات اینها بودند :

در ماد شهر قدیم رگ باری را اورّ پس نامیدند (سترابون ، کتاب دهم) .
- نزدیکی در بند بحر خزر (دروازه کسین) بک آبا ما و در سرحدّ بارس نک
لا ا دیسه بنا کردند (معلوم نیست در کدام سرحدّ بارس) و بجای هرا کله اسکندر ،
که ایرانیها خراب کرده بودند ، آخائیس را ساختند .

در پارت و غیره آب بیان از نای شهرهای سُس تیرا ، کال ابوپ ، خاریس ،
هکاتوم بی اس (شهر صد دروازه) و آرخه آ سخن مبراند .

در خوزستان شوش قدیم را سلوکیه اوّله اس^۱ (یعنی سلوکیه کرخه) نامیدند .
در بارس آن تبوخوس اوّل بک شهر انطاکیه نام بنام کرد و از ما گزری^۲ ، در کنار
رودم آندز در آسیای صغیر ، ستونهای مرمر بدانجا برد . تصوّر میکنند ، که این
انطاکیه همان شهری است ، که یونانیها آن را (نرس بایس) مینامیدند (تخت
جشید کنونی) . درواحه مرو همان آن تبوخوس انطاکیه مرگیان^۳ را بنا کرد
(سترابون ، کتاب ۱۱) آب سان گوید ، که شهری موسوم بدآ اسکندرو بوابس^۴
درهند بود .

بنجم - سلوکیها به فسط در جاهائی ، که سهرهائی یونانی ندانست سهرهائی
بنا کردند ، بلکه در آسیای صغیر هم ، که مهاجرین یونانی ندانست ، در همه جریسی
میشالندند . بنا بر این سهرهائی موسوم بسارکت و انطاکیه در قسمت آسیای
صغیر خیلی زیاد است ، مثلاً سلوکتیه کتابکتیه^۵ ، ده عمارت^۶ و سلوکتیه^۷ هم در

۱ - Seleuce d'Europe.

۲ - Seleuce d'Europe.

۳ - Seleuce d'Europe.

۴ - Seleuce d'Europe.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

پی‌سیدیّه و غیره . بعض شهرهای سابق هم اسم دیگر دادند مثلاً ادنا^۱ و تارس^۲ را انطاکیّه نامیدند . اسامی آناها و لادیسّه و انطاکیّه در سایر جاهای آسیای صغیر هم کم نیست . با وجود شهرهای زیادی که سلوکیها بنا کردند ، مملکت آنها بقدری وسیع بود ، که مسافت‌هایی زیاد خارج از این شهرها میماند و معلوم است ، که با ۶۰ شهر یا بیشتر ممکن نبود ، این همه ممالک را از دریای مغرب تا باختر یونانی کرد . بخصوص ، که همین یونانیها هم بعد از چندی در میان اقوام آسیائی حل شدند .

سلوکیها علاوه بر احداث شهرها و نشانیدن یونانیها در آنها ، مانند بطالسه ، مستعمرات نظامی هم میساختند . این نوع مستعمرات در زمان سلوکیها زیاد است ، ولی چنین بنظر میآید ، که مقصود آنها از ایجاد این مستعمرات نشانیدن سربازانی در آنها بوده ، که از کار افتاده بودند ، ولی بعضی باین نظر همراه نیستند و تصور میکنند ، که سکنه این مستعمرات عبارت بودند از اشخاص جنگی و پادشاهان سلوکی در موقع احتیاج این اشخاص را برای جنگ تجهیز میکردند . بهر حال مسلم است ، که این نوع مستعمرات مانند مستعمرات بطالسه در مصر متفرق و پراکنده نبوده ، بل در جاهائی جمع بودند و صورت و شال شهرتی را داشتند . بعض اوقات مهاجرین نظامی را در شهری ، که وجود داشت ، جمع میکردند و در این صورت اینها طبقه ای از ساکنین شهر بشمار میرفتند و زمین های آنها جزو اراضی شهر محسوب میشد . گاهی دهات نظامی بتدریج با طول زمان مبتل بشهری میشد و میتوان گفت ، که شهرهای بسیاری در ابتداء دهات نظامی بودند . از کتیبه هائی ، که در آسیای صغیر یافته اند ، عربجا بر میآید ، که اخلاق و عادات یونانیها در شهرهای یونانی تغییر نمیکرد . مثلاً بازچه پوست آهو ، که در محلی موسوم به دورا (صالحه کنونی) یافته اند و راجع بمسئله مرآت است ،

۱ - Adana. ۲ - Tarse.

می‌نماید، که در زمان پارتیها هم بقوانین و عادات یونانی دست نخورده بود. حق مالکیت و تصرف هم موافق قوانین یونانی بحری میگشت. شهرهای یونانی، چنانکه بالاتر گفتیم، حقوق سیاسی و خود مختاری داشتند و بمرور بومیها هم با یونانیها دارای حقوقی میشدند و بدین ترتیب سکنه مخلوطی از یونانی و بومی تشکیل میشد. بواسطه فقدان مدارک نمیتوان گفت روابط این جماعت های مخلوط با یکدیگر چه بود، ولی از تاریخ بطالسه در مصر و اوضاع آن زمان روشن دیده میشود، که این اختلاط باعث نفوذ مشرق بر یونانیان گردید. مثلاً کومون، که تحقیقاتی در کتیبه های دورا (صالحیه) کرده عقیده دارد، که زواج یونانیها با اقربای نزدیک خودشان وبخصوص زواج بین دو تفری، که از طرف پدر برادر و خواهر بودند، از نفوذ مشرق بوده و چنین است نیز عقاید مذهبی مشرق، که در شهرهای یونانی آسیای صغیر مؤثر بود. در باب زواج یونانیها با اقربای نزدیک باید گفت، مشکل است دارای این عقیده باشیم، که منحصرأ از نفوذ مشرق بوده، زیرا در مقدونیه نیز چه در زمان اسکندر و چه بعد از او می بینیم، که این نوع زواج ها بعمل میآید و موارد زواج برادر با خواهرزاده و حتی با خواهر در خانواده سلطنتی مقدونی و سلوکی و بطالسه کم نیست. عنوان فیلا دلف مؤید همین نظر است، زیرا این لفظ در یونانی بمعنی محب خواهر است و پادشاهانی، که خواهرشان را ازدواج میکردند، این لقب داشتند (بفهرست پادشاهان مقدونی و سلوکی و بطالسه باین ترتیب رجوع شود).

از آنچه بالاتر گفته شد، معلوم است، که حامی یونانیت در مشرق سلوکی ها بودند و در تحت لوای سلوکی عنصر یونانی در مشرق انتشار می یافت، ولی از وقتیکه دولت سلوکی بجهاتی، که بالاتر ذکر شد، در انحطاط افتاد، کار یونانی شدن مشرق هم سست گردید. با وجود این بازمی بینیم، که تقرب در مدت سه قرن یونانیهای باختر پیشرفت های زیادی دارند. جهت این است، که در مدت این دوران

یونانی و باختری حامی آنها هستند. دیمتریوس پسر اوئی دم^۱ که داماد و متحد آن تیوخوس سوم بود، در ابتداء قدرتی از خود نموده در مشرق تا نوههای هی مالایا^۲ در جنوب تا مصب سند و در شمال تا مملکت سرها (چینی ها) و فریشیان یا فونیان^۳ (هونها) راند و پنجاب از نو برای یونانیها و یونانیست باز شد. اسم چاکله به اوئی دمی یا تبدیل یافت و در رنج و گذر زیا (بلوچستان) شهر دمتریاس^۴ تأسیس گردید، ولی در ۱۷۵ ق. م او کراتیداس نامی تخت باختر را از دیمتریوس، که میخواست « غیر مغلوبش » خوانند، گرفت و او مجبور گردید بمستملکات هندش اکتفا و رزد. بعد دیری نگذشت، که دوات پارت ممالکی را، که از حرّات مردمان زردیوست اوزال و آتانی زیر و زبر شده بود، تسخیر کرد. شرح این وقایع بدوره یارتی تارینخ ایران راجع است. عجماله هیتقدر گوئیم، که دوات باختر در زیر ضربت های پارتیها سقوط کرد و فقط وادی رود سند بسان یگانگانه کانون تمدن یونانی باقی ماند، ولی بعدها این کانون هم در زیر ضربت سکاها زوال یافت. اگر چه زبان یونانی روی مسلوکات باقی ماند و معرفت یونانی در ردیف معرفت شرقی يك چندی در اینجا یابید، اما بالاخره از میان رفت. در آسیای غربی هم شهرهای یونانی و مقدونی با انحطاط و انقراض دوات سلوکی ضعیف گشته در ایران در تحت تابعیت دوات و در سوریه و آسیای صغیر باطاعت رومها درآمدند. در ایران تا یکی دوسه قرن این شهرها وجود داشتند، ولی خرد خرد بابومبها مخلوط میشدند، تا آنکه بآلی ضعیف شده قومیت خود را از دست دادند، چنانکه نه فقط امروز، بل هزار سال پیش هم، ذکری از یونانی بودن آنها نیست و حتی مطابقت دادن این شهرها با یکی از محدّهای کنونی کاری است بس مشکل و اگر حدسهائی میزنند تقریبی است. بنا بر این باین نتیجه میرسیم، که استیلای عنصر یونانی و مقدونی آثاری قابل دوام در ایران

۱ - Sères.

۲ - Phryniens, Founiens.

۳ - Euthydémia

۴ - Démétrias.

۵ - Eucratidas.

سلوکیها

نگذارد و یونانیت در ایران و شرق اقصی ذره ای بعمق نرفت .

چنانکه گذشت بند پنجم نقشه های اسکندر این بود، که

نتیجه

مردمانی از آسیا بارویا برد و از اروپا با آسیا آرد، تا شرق بغرب

تزدیک شود. جانشینان او اجرای این فکر را عملی ندانسته بواسطه مخارج زیاد

از آن منصرف شدند. بعد آن نئی گون و سلوکیها، نظر باینکه خودشان را در آسیا

بیگانه دیدند، یونانی کردن مشرق را پیش کشیدند، یعنی از نقشه اسکندر آوردن

مردمان اروپائی را بمشرق و ایجاد مستعمرات یونانی در آسیای غربی و ایران و

باختر تشویق کردند. این نصف همان نقشه اسکندر بود، ولی طور دیگر اجراء

شد: اسکندر میخواست بازواج و ایجاد منافع مشترک تزدیکی و بعد وحدتی میان

شرقیها و غربیها ایجاد شود. آنها بعکس عناصری در شرق نشانند، که خودشان

را آقا و شرقیها را تبعه یا بنده میدانستند. معلوم است، که با این ترتیب ایجاد

منافع مشترک محال بود، زیرا در اینحال منافع یکطرف بر ضد منافع طرف دیگر است.

بنابر این مستعمراتی ایجاد شد، که چندی بآئید، تا از میان رفت. خلاصه آنکه

مشرق بمغرب نزدیک نشد. مغرب چندی بر مشرق قدیم برتری یافت، تا پارتیها

روی کار آمدند. پس از آن مشرق قدیم بدو بخش تقسیم شد: قسمت غربی تا

فرات و قسمت شرقی در اینطرف فرات تا سند و سیحون. در اینطرف فرات

بواسطه زوال سلطه مغرب بر مشرق خود یونانیت هم سست گردیده زائل شد و

غربیان در میان شرقیان منحل گردیدند. اما در آنطرف فرات، یونانیت بواسطه

سلطه روم و بیزانس خیلی دیرتر بآئید، ولی در آنجا هم بالاخره در زلزله خرابتهای

عرب و بعد ترک و تاتار یونانیت مضمحل شد و مردمانی، که از مغرب زمین آمده

بودند، غالباً در میان تحلیل رفتند.

در قسمت شرقی تمدن یونانی ذره بذر بعمق نرفت و آذربایجان از خود نگذاشت.

در قسمت غربی در بعضی صفحات از خود ایرانی گذاشت. که از تاریخ و مناسبت

(مصر و سوریه) و تاریخ تمدن اسلامی دیده میشود و در مناسبت هر جزء کرد

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

این است خلاصه نتیجه‌ای که از روابط مغرب با مشرق بواسطه آمدن اسکندر بایران حاصل شد. اگر در يك قسمت این نظر اجمالی، از وقایع پیش افتادیم، جز این چاره نبود، ولی معلوم است، که کتاب چهارم این تألیف و کتاب دیگر وقایع را شرح خواهد داد و ما پس از ذکر وقایع دوره اشکانی و ساسانی باز باین مطلب رجوع خواهیم کرد، تا مطالبی که در اینجا ناگفته مانده، گفته آید.

باب چهارم - دولت دیگر که بر خرابه های

دولت اسکندر تشکیل شدند

مقدمه

دولت سلوکی بزرگتر و مهم ترین دولتی بود، که بر خرابه های امپراطوری اسکندر تشکیل گردید و چون بعضی جاهای تاریخ آن با تاریخ ایران ارتباط تام داشت، اول بذکر آن پرداختیم. بعد از دولت مزبور، تاریخ سایر دول، که نیز از قسمتهای دولت اسکندر تشکیل یافتند، چندان اهمیتی برای تاریخ ایران ندارد و میتوانستیم از اینجا فوراً بتاریخ ایران برگردیم ولی چون در آسیای صغیر مدتها پس از انقراض دولت هخامنشی نفوذ ایران برقرار بود و دولت هائی در این قسمت تشکیل شد، که سلسله پادشاهان بعضی آنها نسبتان را پشاهان هخامنشی میسرانیدند، مقتضی است نظری هم باین دولتها بینکنیم، بخصوص، که در تاریخ ایران پارسی بوقایع این ممالک بر خواهیم خورد و بجای آنکه در آنجا از موضوع خارج شده بطور معترضه مطالبی را بگوئیم، بهتر است قبل از دخول بتاریخ دولت پارت خواننده را با موضوع آشنا سازیم.

فصل اول - دولت آسیای صغیر

مبحث اول - کاپادوکیه

کاپادوکیه یونانی شده کتاپ توک پارسی قدیم است و داریوش اول در کتیبه های بیستون و نقش رستم و تخت جمشید این مملکت را چنین نامیده کاپادوکیه قدیم در قسمت شرقی آسیای صغیر واقع و حدود آن چنین بود: در شمال

کتاب سوم - دوره متفونی و یونانی

دریای سیاه، در جنوب کوههای توروس^۱ کیلیکیه، از طرف مشرق رود فرات و از سمت مغرب رود هالیس (قرن ابرماق کنونی) بیشتر این مملکت فلاتی است مسطح، که روئیدنی کم دارد و آب و هوای آن برمی^۲ است. قسمت های حاصل خیزش در طرف جنوب شرقی در دانه کوهها بطرف فرات است و در شمال در سواحل دریای سیاه. این قسمت شمالی را نویسندگان و مورخین قدیم پنت کاپادوکی یا باختصار پنت نامیده اند. از رود های مملکت رود هالیس (قرن ابرماق) و ایریس (یا شیل ابرماق) قابل ذکر است و برود دوم رود در آب اینوس^۳ مبریزد (لیکوس را با زاب بزرگ با علیا مطابقت داده اند. م.). این رودها قابل کشتی رانی نیست. تاریخ کاپادوکیه قبل از قرن سیزدهم ق. م. مجهول است و ولی در این قرن این مملکت مورد حمله هیتها واقع شد و از این عهد آناری در کاپادوکیه هست. بعد آسور بها با این مملکت آمدند و بعضی تعمیر می کنند، کدنا سورید، که یونانیها بولابتی نزدیک سی نوب داده بودند و نیز ابتداء بعدها یونانیها کاپادوکیه و الکت سیری^۴، یعنی سوریه سفید می نامیدند، از تسلط آسور بها بر این مملکت بوده است. بعد از انقراض آسور کادادو کیه جزو دولت ماد شد و پس از آن جزو دولت هخامنشی. ایکائونته^۵، که بعدها فسمتی از آسیای صغیر بود، در آنداء جزو کاپادوکیه بود، زیرا اهالی آن از حسب زبان و اخلاق و عادات تفاوتی با اهالی کاپادوکیه نداشتند. در باب مردم کاپادوکیه عقیده اهل فن^۶ این است، که هند و اروپائی یا آریائی بمعنی اعم بوده اند، مذهبشان نه مذاهب مردمان غربی آسیای صغیر شباهت داشته و خدایان این مردم، که اختصاص بخودشان داشت، عبارت بودند: ۱ - از خدای آسمان، که کیفر نقض قول را میداد، ۲ - خدای ماه، ۳ - ربه النوع بزرگ طبیعت، که (ما) می نامیدند. در موقع باده نوشی ها برای ستایش این ربه النوع مردان بخودشان زخم میزدند و دختران ناموسشان را قربان می کردند. مذهب

۱ - Taurus.

۲ - Continental.

۳ - Lycus.

۴ - Leucosyrie.

۵ - Lycaonia.

پادشاهان آسیای صغیر

پارسی‌ها هم باینجا سرایت کرده بود: خدای پارسی‌ها را ستایش میکردند و اسامی ماهها پارسی بود.

بنابر آثار، درجه تمدن این مردم پست بنظر میآید، شهرها کم‌اند و اهالی غالباً مملوک نجباء یا معابد، اسامی شهرهائی، که در تاریخ ذکر میشود، چنین است: تبانا، مازاکا، آماسیا، برودیا، برس، ولی در عوض عدّه دهات و قصبات بزرگ زیاد بود. از زهانی، که کاپادوکیّه جزء دولت هخامنشی شد، بیشتر در تاریخ معروف گردید و از ولات پارسی در این مملکت، اسم داتام بیشتر شهرت دارد (شرح قضایای او در صفحات ۱۱۳۱-۱۱۴۸ این تألیف گذشت). اسکندر، چنانکه بالاتر ذکر شد، به کاپادوکیّه دست نزد و آریارات پادشاه آن استقلال خود را حفظ کرد، ولی بعد از فوت اسکندر، چنانکه در جای خود ذکر شد، بردگاس با آریارات جنگید و او را گرفته کشت. پس از آن کاپادوکیّه از دست بدست میگشت، تا مقارن اوایل قرن سوم ق. م آزاد شد و استقلال خود را باز یافت. در این زمان کاپادوکیّه بده ایالت تقسیم میشد. دیودور سیسیلی راجع بتاریخ کاپادوکیّه چنین گوید (قطعه‌ای از کتاب ۳۱): «پادشاهان کاپادوکیّه نسبشانرا بکوروش میرسانند و نیز گویند، که از نژاد هفت نفر پارسی‌اند، که سمردیس (گئومات) مغ را کشتند (شرح قضایای گئومات در صفحات ۵۱۶-۵۳۶ این تألیف گذشت). در باب سلسله نسبشان عقیده آنها چنین است: آتس ما خواهر کبوجیه بدر کوروس زن فارناک (فارناس) پادشاه کاپادوکیّه شد (دیودور کبوجیه را کامبیز نوشته، شرح این تصحیف در صفحه ۴۷۸-۴۷۹ این تألیف گذشت. م. د) بسری آورد گاوس^۲ نام. او بسری داشت موسوم به سمردیس، که بدر آرتامن بود (چون سمردیس یونانی شده بردی است پس بد گفت بردی نام. م.). آرتامن بسری داشت موسوم به آنافاس، که از حبت شجاعت و جسارت شهرتی داشت و یکی از کشندگان سمردیس مع شمار معرفت (صراعی که

۱ - Armenia, Persia.

۲ - Galus.

کتاب سوّم - دوره مقدونی و یونانی

دیودور مندهد در این جا ناگفته بیستون داریوش اول موافقت نمیکنند، زیرا شاه مزبور این اسم را ذکر نکرده - بعضی ۵۳۴ این تألیف رجوع شود (م. م.).
 از این جهت است، که پادشاهان کاپادوکیّه پشیمان را به کوروش و آنافاس می رسانند و گویند، که آنافاس در ازای خدمت، واهی کاپادوکیّه شده تا این اعتبار، که از دادن مالان معفو باشد. آنافاس پسری داشت سر آنافاس نام و این شخص دوپسر از خود گذاشت داتام و آرم نه^۱. داتام متخلف نشست (از اینجا معلوم است، که کاپا دوکیّه پادشاهان دست نداشته (م. م.)، او از حثت شجاع است و حسن اداره اش نامی بود، تا نارسها جنگ درخشالی کرد و در دشت سرد مرد (این روایت دیودور را روایت کورنیوس تاسوس^۲ که در صفحات ۱۱۲۸-۱۱۲۹ ذکر شد، موافقت ندارد، زیرا داتام در تمام جنگها غالب آمد و بالاخر دست مهربان خائن گشته شد. م. م.)

بعد از داتام پسر او آرمینس^۳ بجایش نشست و او پدر آرمینس و هو او فرزند نامان بود. آرمینس پس از پدر بنجاه ساله در دشت ای ایلیا کاری، که در خاطرها نماید، کرده باشد. پس از او سر برگزین آرمینس متخلف نشست و گویند، که چون او بر ادرس را فوق العاده دوست میداشت، وی را ساندیرین مهم رسانید. بعد او را کاهن نارسها بنحک مصرها فرستاد و هو او فرزند در ازای رشادتهائی، که کرده بود، مورد عنایت های مخصوص آرمینس (اردشیر سوّم) گردیده تا افتخار برگشت و وقتیکه مرد، دو پسر داشت آرمینس و آرمینس^۴ چون برادر هو او فرزند یعنی پادشاه کاپادوکیّه، و از بی بداست آرمینس سر ارشد هو او فرزند را سر خود خواند. در اثرمان اسکندر مقدونی تا نارسها جنگید و بعد مرد. پس از آن بر دنگاس نائب الساطه مقدونی او من را برای حکومت به کاپادوکیّه فرستاد و او این مملکت و ممالک مجاور را اطاعت در آورد. در این وقت آرمینس پسر

۱ - Armene

۲ - Cornelius Nepos (در سنده رومی، که در ضمن در صفحه ۱۷۹ این الف کتب م.)

۳ - Artabanus ۴ - Holotheus ۵ - Artabanus

پادشاهان آسیای صغیر

آخرین پادشاه کاپادوکیه، هانیوس گشته با دوسنایش به ارمنستان رفت. مدتی کمی پس از آن، چون بر دنگاس و او من گشته شدند و آن تی گون و سلکوس در جاهای دیگر مشغول بودند، آریارات از آرژانتات پادشاه ارمنستان قوه ای گرفته آمین ناس سردار مقدونی را کشب و معدونیهارا از کاپادوکیه رانده تخت مورونی را بدست آورد. آریارات سه سر داشت، که برگزیده شان آریا منس بعد از پدر تنخب بنیست این شخص نا آن باوحوس ساوکی، که عنوان «خداوند» داشت، وصلت کرد، یعنی برای پسر برگزیده آریارات نام «سترابوس دحس» آن توخوس را گرفت و چون اولاد خود را حبابی دوست میداشت، آریارات را در زمان حیات خود تاج پسر گذارد و در اداره کردن مملکت با خود شریک کرد. آریا منس از هوب پدر خودی خود بساطت رسد و وفات کرد، تا تخت را برای پسرش، که آریارات نام داشت و در صغر سن بود، گذارد. او دختر آن توخوس کسر (سوم) را، که آن توخوس نام داشت، گرفت و این زن حبابی حبله ور بود، تو مسح آنکه، چون اولادی بداشت، شوهرش را نمود، که دوسر دارد آریارات و هواو فرن، ولی پس از چندی، بر خلاف انتظار، حامله گشته دو دختر آورد و سرپسری، که او را مهر داد نامند. در این وقت او شوهرش اعلام کرد، که او را باستانه انداخته بود و سانه اولادی نداشته و از دو سر دروغی، ارشدش را با حقوق کمی برو فرستاد و کوچکتر را به بونه این کار کرد، تا این سرها با سر حقیقی او در سر محبت منارعه نکنند. مهر داد هم این سر از آنکه بر شد رسد، خود را آریارات نامید. او نرسد و نایبی یافته بود و صفات خوبی داشت.

«مهر داد پسر را حبابی دوست داشت، پسرش هم او را سر محبت پدر و فرزند چنان بود، که پسرش حواسش او را در زمان حیات خود بر تخت نهاد و بی سر بدرفت و گشت، که تا والدینش رده هستند صاحبست جوهر کرد. مهر داد را بویها از جهت محبت پدر فرود بر خردند و سر دادند.»

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

پدرتخت نشست، او را از جهت رفتار خوب و ترقی‌یابی در فلسفه زیاد دوستودند کاپادوکیه، که از برای یونانی‌ها مملکتی محمود بود، از این زمان مقر اشخاصی با معرفت گردید. این پادشاه پاروسی‌ها هم عهد مودت و اتحاد را تجدید کرد، صحبت از پادشاهان کاپادوکیه، که نسبتان را به کوروش می‌رسانیدند دیگر پس است (بعد دیودور بمطالب دیگر می‌گذرد. م.)

در قطعه دیگر از کتاب ۳۱ خود دیودور بازار کاپادوکیه صحبت کرده چنین گوید: «آریارات، که لقب فیلوپاتر داشت (یعنی مهر دادی، که دخترش تخت) چون بتخت اجدادش نشست، برای پدرش مراسم دفن باشکوهی ترتیب داد، بدوستان و سران سپاه و تمام تبعه اش عطوفت‌های زیاد کرد و مورد محبت جمعی گردید. میزوبازان^۱ را آریارات بر تخت اجدادش نشاند. آرتاشیاس پادشاه ارمنستان بی اینکه خست و حرص خود را پنهان دارد، رسولانی نزد آریارات فرستاده خواهش کرد، که با او همداستان شده یکی از دو جوانی را، که در اختیارش بودند، بکشند و سوفن^۲ را تعریف کند، ولی آریارات از این پیشنهاد، که دلالت بر بی‌محبتی می‌کرد، تنقیری زیاد اظهار و رسولان را توبیخ و ملامت کرده، نامدای بدآرناکیاس نوشت و باو توصیه کرد، از این سوء قصد بپرهیزد. این اقدام آریارات باعث ستایشی بزرگ برای او شد و میزوبازان بواسطه درستی و تقوای آریارات بر تخت اجدادش نشست» (از فحوای کلام دیودور معلوم است، که میزوبازان پادشاه سوفن بوده و بحماییت آریارات بتخت موروثی رسیده - سوفن چنانکه بالا تر گفته شد، نام ارمنستان کوچک بود. م.)

بعد دیودور در قطعه‌ای از کتاب سی و نهمس راجع باین پادشاه کاپادوکیه چنین نوشته: «در آلمپیداکصد و بنجاه و بنجم آریارات تاجی از ده هزار سکه طلا بوسیله سفرائی بروم فرستاد، تا محبت خود را برومی‌ها بنماید و اظهار ندارد، که از جهت دوستی با رومی‌ها از وصلتی با خانواده دمنزیوس (پادشاه مقدونی)

۱ - Milluobazanès.

۲ - Sophène

پادشاهان آسیای صغیر

امتناع ورزید. چون فرستاده روم گراکخوس^۱ اظهارات سفراء را تصدیق کرد؛ سنای روم آریارات را بسیار ستود و تاج را پذیرفته هدایائی گرانبها تر برای آریارات فرستاد. در همین وقت سفرای دیمتریوس را بسنا وارد کردند. آنها هم تاجی از ده هزار سکه طلا با قاتلین^۲ اکتاو^۳ در زنجیر آورده بودند. سنا مدتی شور کرده، که چه کند بالاخره تاج را پذیرفت، ولی قاتلین را، که ایزوکرآت و لیپتین نام داشتند، رد کرد. (از قضیه دیمتریوس، چون راجع بتاریخ مقدونیه و روم است می گذریم، ولی باید گفت، که سالی که دیودور راجع بفرستادن سفرای کابادوکیه بروم ذکر می کند، یعنی المپیاد ۱۵۵ با سلطنت دیمتریوس مطابقت ندارد، زیرا این تاریخ سنه ۱۵۶ ق. م. میشود و سلطنت دیمتریوس دوم پادشاه مقدونی را بین ۲۳۹ و ۲۲۹ ق. م. میداندند. این هم معلوم است، که مقصود دیودور از دیمتریوس، دیمتریوس اول پولی^۴ اریست پسر آن تی گون^۵، که ذکرش بالاتر گذشت، نبوده زیرا او بین ۲۹۴ و ۲۸۷ سلطنت کرد. م.)

باز قطعه ای از کتاب ۳۱ دیودور: «هولوفرن» چون برادر خود آریارات را از کابادوکیه راند، نتوانست مملکتش را اداره و محبت مردم را جلب کند. او بیون حریص بود و اشخاصی زیاد هلاک کرد. او به تیموته^۶ تاجی بقیامت ینجاه تالان^۷ داد و تاجی دیگر بارزن ۶۵ تالان^۸ به دیمتریوس داد و افزود، که وقتی دیگر بآنها چهار صد تالان خواهد داد. بعد، چون دید، که مردم کابادوکیه از او ناراضی اند، بنای غارت اموال آنها را گذارد و دزائی اشخاص ممتاز را ضبط کرد. پس از اینکه بدین منوال بولی زیاد جمع کرد، چهار صد تالان برده دری بن یان^۹ بودیعه سپرد، تا در موقع بوالهوسی های اقبان بکارش آید. اهلی نری بن یان بعدها این قول را بنو رد کردند. . . .»

۱ - Gracchus

۲ - Ociaie

۳ - Démétrius + Poliorcete.

۴ - Timothé.

۵ - ۲۸۰۰ هزار فرنگ طلا یا ۱۴۰۰۰۰۰۰ زل.

۶ - ۳۳۶۰ هزار فرنگ طلا - ۱۶۸۰۰۰۰۰ زل.

۷ - ۱۰۰۰۰۰۰۰ زل.

کتاب سوّم - دوره مقدونی و یونانی

نیز قطعه‌ای از کتاب ۳۱ مورخ مزبور: «همینکه هولوفرن دید، که کارهایش رو باحطاط است، سربازان اجیر را مرخص کرد، زیرا از شورش آنها بیمناک بود و چون در این زمان پول نداشت، معبد ژوپی تر (خدای بزرگ رومیها) را غارت کرد. این معبد بر کوهی آریادنه^۱ نام واقع و از دیر زمانی پناهگاه (بست) بود. او این معبد را غارت کرده، حقوق عقب افتاده زیر دستاش را پرداخت.»

چنین است مضامین نوشته های دیودور^۲، که به ما رسیده است. از تاریخ ازمنه بعد کاپادوکیّه معلوم است، که آریارات سوّم لقب مقدّس داشت (۲۲۱ - ۱۶۳ ق. م). او بمعیت آن تیوخوس سلوکی با روم جنگید و بعد از شکست آن تیوخوس مجبور گردید، سهمی از غرامات جنگ را بعهده بگیرد. پس از آن او متحد با وفای پرگام و روم شد. در ۱۸۲ ق. م منازعه او با فرناک پادشاه پنت باعث جنگی در آسیای صغیر گردید، که بتمام دول آن سرایت کرد (شرحش باین تر پیدا بد) در نتیجه آریارات قسمت های ارمنستان را، که در تعریف داشت، با ارمنستان بزرگ و سوفن^۳ واگذار کرد. بعد از فوت آریارات چهارم (۱۵۶ - ۱۳۱) کاپادوکیّه دچار اغتشاشات داخلی گردیده، در تحت نفوذ دوات پنت در آمد، ولی پس از اینکه بومبه سردار روم مهرداد ششم پنت را شکست داد، کاپا دوکیّه تابع روم گردید و خانواده آری برزن ایرانی از طرف رومیها بساطنت برقرار شد. آن تونیوس یکی از زمامداران سه گانه روم، که معاصر (او کناوبوس او کوست^۴) و (لیپید^۳) بود، حکومت را به آرخه لائوس پسر سردار مهرداد داد و او چندی در کاپادوکیّه ریاست داشت، تا در زمان تی برابوس^۵ امپراطور روم کاپادوکیّه ابالنی از دوات روم گردید و پس از تقسیم دوات روم قسمت شرقی و غربی ابالنی از دوات بزرگ بود، تا ساجوقنها روی کار آمدند و این مملکت را جزو دولت خود کردند. کاپادوکیّه از جهت بودنش در مدت قرونیه زیاد در تحت اداره رومیها و دولت

۱ - Ariadne.

۲ - Octavius Augustus.

۳ - Lépidé

۴ - Tiberius.

پادشاهان آسیای صغیر

بیزانس، و قتیکه سلجوقی‌ها رسید، یونانی شده بود، ولی آثار کمی که از یونانیت بدست آمده، معلوم میدارد، که تمدن یونانی در اینجا هم عمیق نرفته است. چون از پادشاهان کاپادوکیه اشخاص زیاد آرزات نام داشتند، برای احترام از التباس و اشتباه خواننده در فهرستی جداگانه، که باین ترتیب باید اسامی آنها را موافق تاریخ سلطنتشان با اعداد ترتیبی ذکر کرده ایم (زیرا چنانکه کراراً گفته شده، در عهد قدیم ذکر اسامی پادشاهان با اعداد ترتیبی معمول نبود).

سلسله پادشاهان کاپادوکیه^۱

فرناک کاپادوکی

آانس سا خواهر کبوجه دوم

○ گالوس

ط سردیس (تردیه)

○ آرتامانس (آرتامانس)

○ آفاس اول

○ آفاس دوم

آرمیزه = _____ ○ آتام

= آراءیس اول

هوایفرن^۲ _____ ○ آرمیزه

آرمیزه ○ _____ ، آرتامانس اول (۳۲۳-۱۰۰ ق.م)

آرتامانس دوم (۱۰۰-۷۰ ق.م)

۱- آرتامانس اول، که در سده ۱۰۰ ق.م در سیواس در سیواس در سیواس در سیواس

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

آرتاگراس^۱ - آرناوات دوم

۱۱ آرناوات سوم (۲۸۰-۲۳۰ ق م)

پادشاهش از ۲۵۶

۱۲ آرناوات سوم (۲۳۰-۲۲۲ ق م)

تیسراونواس دجرتان موحده میں دورہ

سام کی ادائت

۱۳ آرناوات چہارم (اوتور میں)

(۲۲۰-۱۶۳)

آن موحده میں دورہ آن موحده

سوت ادائت

۱۴ آرناوات

دو دجرتان

آرناوات دہم مہرداد

۱۵ آسمشال مہول اس

(اوتور میں فلواتار ۱۶۳-۱۳۰ ق م)

۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱

آرناوات ہشتم انی فان فلواتار

(۱۳۰-۱۱۲ ق م)

۱۱ آرناوات ہشتم مہراد

۱۶ آسمشال

۱۷ آرناوات ہشتم (۱۰۰-۹۷ ق م) (۱۱۲-۱۰۰ ق م)

۱۸ آسمشال

۱۹ آسمشال

۲۰ آسمشال

1 Fisebes ۱ Ni ۱ ۲ - Nicomede III

کتاب سوّم - دوره مقدماتی دیوانی

بر اردشیر دوّم نامی شد، ولی اشخاص مذکور درودی در ابتدا ۵۰۰۰۰۰
 نجا بوده، زیرا توانمها سوا ساندکهای مؤثر مانند دربار ایران آری رین
 ونداهی متحدین او را سلب داده، فوای آنها را بار ومار صاحب مهر داد در
 آری رین، که نایب مهر داد دوّمش نامند، اشاره اردشیر دوّم بهجانب این داده
 برای دایم سرد و حیوانات اندک حائساند او را (سجده ۱۱۵۱)
 ۱۱۵۸ (این تألیف) بعد مدرس حساب کرده آری، ا در سه ۱۰۰۰۰
 پس او آن دیگر اطلاع مهمی از این خانواده نارسد اما او در
 این وقت، که اسامندر با آسنا آمد، شهر اوس از مهر داد گرفت، ولی او را
 نارد و چون اسامندر دهانی برآمد، مانند دار و ن سه در سال ۱۱۵۵
 اعضاء نامرانی مانند مهر داد ارد، خصوصاً مهر داد و آری، آسنا
 می نمود، افامت داس

پس از موت اسامندر، و همدار حاشیان از هم افتادند، مهر نارسد
 آن بی کون کرد، ولی اسام و ارحامک این موت، ۳۰۲۰
 آن بی کون از مهر داد طلب شد، همان رد، آری را این آدمی آسنا
 دارد و آری کس

مهر داد سوّم
 در آن مهر داد، که در مهر داد ام داس، (مهر داد سه)
 دوست سه ام در سه سر آن بی کون کرد، آسنا
 راجع این مهر داد چنین گوید (در ریوس، سد ۵) او نسبت به آن بی کون
 حلی موافق بود و رفیس سان بمداد، که بد حواء او آمد، رلی از جهت
 حوائی که آن بی کون دند، آرا و هم بدکمان سد آن بی کون سی در حواء،
 که محم طلا می افسند و این دراهمانی حاصل طلا میدهد، عداو آری در
 رف و حوان بر کس، دد، آری حوسا هارا تمام چاده آلد و ساند، آری
 طلا هارا مهر داد نبود و طرف در ای سناه قرار کرد، آری این حواء،
 آن بی کون در ریوس را رد حواد حواند و پس آری که سمد و هم فون رف، کارار

بادشاهان آسای صحر

اورا به مهر داد نگاهد، حوائش را برای او نشان کرده گشت که نابد مهر داد را هم
مانند پدرش نابد صاحب د مریون از آنجا نه رفیق مهر داد بود، از این بسم
بدرش بسیار معموه گشت و چون بمواسب بواسطه قسمی، که خورده بود، شفاها
حیرتی نا مهران نگونید، اورا صحبت آنان ناماری گشت و در آنجا ناول ندریاس
بر زمین و شب (مهر داد و راکن) اس از آن مهر داد در نوب، که برای او خطری
هست و شبانه برار کرده بد کانادو گستا رفت و در آنجا عملکی بدست آورده مؤتمس
سایه ای شد، که در سال هشتم دست رومها معدوم گردید آن تی کون، چون
کارهای مهم دیگر داشت، فرصت یافت اورا بعقب کند و بره دی در حاک استوس
ساست خورده گشته شد، (۳۰۱ ق م) بعد، و فساد امر بهال و ساکوس و
کساندر بسم بر آینه آن تی کون مشغول بود، مهر داد از موقع استعاده کرده وادی رود
هالسی (هران ارماف) را، که قسمت هائی را از کانادو گستا و بافلا گوته شامل بود،
بغرف کرد و بعد چون دید، که افسال ساکوس است، قتل ار حاک کو، دیون
دار فدار او کرد و پس از آن خود را نابداه حواد

پس از حاک مریور ساکوس حواست اس ساسله جدید را را ندارد و نا اس
محبود اساری سر داری دیو دور قصد او فرستاد، ولی مهر داد ساهی از مهر
هرا کا، (ارنگاه) نامت طاسد و سردار مریور را سگست داد عد چیری
نگاست، که ساکوس اعطاموس کرائووس گشت و سرس آن دیو حوس حای
کره مار ساسل و ساسل ذوات حواست ساوکی بود، که در حاک است و مریور
در دارد تا آنجا گستا شد، مهر داد سوه از این حواد و کس و کس و کس
خود را نابداه حواد از این جهت است که او معنی مهر داد و ت گوستد و
رحی مهر داد سوه، مریور آخری ام بحر کرده است، تی آن دیو حوس
اد م آن بدسی حواست مهر داد سوه در فعد و ساسل او در ساسل
هدد ری گاست که مهر داد سوه حوی سسی خود و مرد ساسل

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

بطلمیوس دوم پادشاه مصر خواست تمامی قسمت های آسیای صغیر را تصاحب کند و لشکری با آن طرف فرستاد. آن نیروخوس بموقع کاری برای دفاع مستملکات خود نکرد، ولی مهر داد سپاهی از گالی هائی، که ذکرشان گذشت، آراسته معربها را شکست داد و کشتی های آنها را خراب کرده، لشکرهای کشتی هارا بیادگار این فتح بز گرفت. پس از آن سپاهیان اجیر گالی در آسیای صغیر برقرار شدند و کرسی و لاقشانرا که باسم گالی ها گالاتیا نام داشت (آنگورا^۱) نامیدند و آنکورا در یونانی بمعنی لشکر کشتی است (این شهر را اکنون آنقره نامند و چنانکه معلوم است پادشخت ترکیه میباشد).

در ۲۶۶ ق. م مهر داد سوم در گذشت و پسرش آری بر زن بیهای او نشست، او شهر آماستریس (نهماشتر^۲) را بقلمرو سلطنت خود شمیمه کرد، ولی جانب نوجده است، که خود را دست نشانده خانواد سلوکی دانست و ضرب سکه طلا را موقوف داشت. جانشینان او هم همین سیاست را دنبال کردند. جهت درست معلوم نیست، ولی میتوان حدس زد، که خانواده مهر داد با سردت گالی دالتا در جنگ و ستیز بودند و نمیتوانستند با سلوکی ها هم در افتند.

مهر داد چهارم آری بر زن در ۲۹۰ ق. م در گذشت و پسرش مهر داد چهارم که نوجوان بود گرفتار یاغی گری سپاهیان اجیرش، یعنی گالی ها گردید، ولی ده سال پس از جلوس بتخت توانست ترتیب بدرات خود داده اطاعت نظامی را در سپاهش استوار کند. ضمناً باید گفت، که بهرا کله در موقع گرفتاریهای مهر داد چهارم کمک های گرانبها باو کرد.

در زمان مهر داد چهارم عادات جدیدی در این دودمان داخل شد و بالاخره این سلسله ایرانی را یونانی کرد. جهت از جمله این بود، که خانواده پادشاهان پنت باسلوکیها وصلت کرد و مهر داد چهارم لاادیس دخیر آن تیدو خوس دوم^۳

۱ - Galatia.

۲ - Ançura (که را باید کاف خواند، زیرا روهها بجای کاف یونانی این حرف را می نوشند، اگرک هم در یونانی تلفظ "u" فرانسوی را داشت)

خواهر سلوکوس دوم را گرفت و فریگیه علیا جهیزش کردید. پس از آن برادر کوچکتر سلوکوس، که آن تیوخوس می-بیرا کس نام داشت، بتحریرك مادرش بر برادر بزرگتر یاغی شد و مهر داد بكمك آن تیوخوس شتافته، از جهت رشادت سپاهیان اجیر گالی، در آنقره شکستی فاحش به سلوکوس داد. در این جنگ بیست هزار نفر مقدونی تلف شد و زن غیر عقدی سلوکوس، که میستا نام داشت، اسیر گردید. او را بی بازار برده فروشی در شهر رُدس فرستادند، ولی چون خود را نامید، رُدسی ها او را شناختند، و باز خریده نزد سلوکوس روانه داشتند.

پس از سلوکوس، دوم آن تیوخوس مذکور بتخت نشست، اما خوش بخت نبود، زیرا در جنگی با مردم گالی کشته شد و پس از او آن تیوخوس سوم، که کبیرش خوانده اند، بتخت سلوکی رسید. در این وقت پسر عموی او، آخه لائوس نام، بر او یاغی شد و خود را پادشاه آسیای صغیر خواند، و چون مهر داد چهارم نمیدانست کدام يك از طرفین فاتح خواهد شد، بهر يك از دو پادشاه مزبور یکی از دختران خود را داد، ولی بزودی آخه لائوس اسیر و معدوم گردید و زن او از اهمیت افتاد، اما زن آن تیوخوس، چون ملکه ماند، مورد ملاحظه مهر داد بود و از این جهت این پادشاه پُنت متحد بسیار نزدیک داماد خود گردید. بعد در ۱۹۰ ق. م آن تیوخوس از رومیها در ماگنزی شکست خورد و مهر داد باز از راه احتیاط منتظر وقایع شده کمکی بوی نکرد. پس از چندی مهر داد از مرضی در گذشت و بكدولت مشكل نیرومندی برای پسر خود فرناك گذاشت. مدت سلطنت مهر داد چهارم را شصت سال نوشته اند.

این پادشاه پُنت در ۱۸۳ ق. م شهر سی نوب یونانی را گرفت
 فرناك اول
 و مواحل دریای سیاه را بتصرف در آورده به گالاب دست
 انداخت، ولی بعد از سیاه کاپاده کی و پیرگامی شکست خورد. موقع فرناك خبی

۱ - Antiochus Hierax.

۲ - Mysis.

کتاب سوم - دوره مقدماتی و نوابی

نارنگ بود، اما دخالت رومیها او را بحالت داد، توسیح آنها رومیها، چون
 بمخواستند، دولتی سرورمند در آسا باشد، او منس، پادشاه برگام، محاور
 کردند، قشون خودرا از انت سرور برد، این دخالت سنای روم تمام پادشاهان
 آسای معمر را دوچار تشویش و اضطراب کرد و بر اثر آن پنج پادشاه، یعنی پادشاهان
 برگام، کاپادوکیه، بی تی، آرمستان و نیتس، و پادشاه عهد صلح اندی، سید
 ورنالک در ۱۶۹ ق م در کیش، از مورچین عهد قدیم بولی، پس او را حبلی بد
 توصیف کرده، چنانکه گوید «از تمامی پادشاهانی، که قبل از من بودند، اعتدالی
 نماند او بود» (کتاب ۳۷، فصل ۱۷، ۱۱۱)

مهر داد نسجم
 این از ورنالک برادر او مهر داد جهت شست او را از
 محو اندید، وانی بمعنی حشر است، او حید
 تاریخ نه اند، حران ۱۸۰۰ لادری در آن بود و پس چهار ساله در آن
 بود، ظرف و از این نکاح سری واد نام، مهر دادن نام، ۱۱۱ د ۱۲۱
 و مهر داد نسجم را درسی و ب نشند، را او را اند در تاریخ معروف مهر داد
 او را مهر داد نسجم است، رجب نامند (او را از آن پس، ان ای بار
 خوب) این داد نام است، از وادر هر کار، دهن در میان، را
 رومیها اردد و کارهایی ارد، و اما حرب آرات و ادر حال، است
 و در کی رومی را در اطراف دریم، مانند بی بطر نامند، او اهان بی ال ثاوی، مانند
 (هان بی نال کی از مد در، سردار تاریخ عالم است، از طرف دوام و طاحنا
 اشرا باطلان اکسند و و رفر و مینار ارد و نار ارد اسرار امی های او ار
 کوههای بی رسی و آل، در رستان و است های بی درسی، در رومیها داد،
 از شاهکارهای مینو حکمی است) شرح کارهای ارد در این خارج از موسوع
 مانند، اما شرح احتوائ مهر داد نسجم این است

۱ - Evergetes (کوزار)

۲ Humbak ۳ Princes Alpes

ادشاهن آسای مهر

این مادشاه در سن بارده سالگی بتخت نشست در ندر سلطنت
 مهر داد سنم احوالی داشت بس مشوس و دلچراش نه فقط زدنکان و
 مسخه عطان او مسحوا ساند بهر وسيله ، که باشد ، او را از تخت دور کنند ، بل مادرش
 هم برسد او بود الاحزه او در میان آهسته شداید طاقت و رسا محور گردید و رار
 کرده ، سرگردان ارحائی حیائی برود به منزل و ماوائی داشت و نه ساهگاهی
 همت سال تمام ناس وضع گذراند و در این مدت حرهای زیاد آموخت اولاد
 اسب سواری و ترانداری - آمد اقران خود کردید ، درفش سکار کسی حرف او
 نمشد ، از حسب چته و دور مندی مثل و مانند نداست ، چنانکه نکهر رومی
 نمیتوانست سلاح او را دربر کند مهر داد مسواست زوری نکصد من راه نه
 بنماید و گردونه ای را ، که تا ۱۶ اسب قوی می بستند ، بحوبی اداره کند
 زبانهای را ، که در ممالک او حرف میزدند آموخته بود و روان حرف مردم ،
 و حال آنکه عدّه این زبانها و لهجهها را ۲۲ بوسته اند ، مبحث صنایع یونان بود ،
 مخصوصا موسیقی یونانی را بسیار دوست میداشت و ادبای یونانی را خوب میدانست
 اطلاعات زیادی هم از انواع حواهر و اسباب و اشیاء عتیقه داشت و کتبه و قبایه
 در صنایع کوناگون او ، چنانکه از تاریخ معاصر است ، می نگاریم ناس عمده مشوسیم ،
 که از احداث خود از طرف پدر و مادر یعنی از ادبانیهای قدم و سر از معدوسها
 آرب برده بود اکسور ناید دند که چه کرد

وقتیکه مهر داد بس از هفت سال در بندری بممالک خود برگشت و راه امور
 اندست گرفت ، صلاح خود را در آن ندید ، که باروه ظرف سود و جاه توجه خود را
 به سحر و لا ائی که در شمال و مغرب در ای سناد واقع بود ، معصوف داشت در
 این راه یوانیهای فریم^۲ و کار دریای آروو^۳ اردن و حن کمان اوسا^۴ رسید ، رار
 شهرهای آنها هموارد در معرض ناحب و در مردمان وحشی شم^۵ از فتنه سکاها
 و سازه بها بودند و یوانیهای هرور مهر داد^۶ کمر معصوفی مد- سنه- ۲۶۱

زبان یونانی را بخوبی حرف میزد و دیگر تشکیلات و ترکیبات لشکر او بهمان طریقی
و اسلوب فالانژهای مقدونی بود و بالاخره 'دوسرداز نامی او' یعنی دیو قانت^۱
به او پ توام^۲ یونانی بودند.

مهر داد بزودی نشان داد که سرداری است ماهر و زبرک^۳ چه با لشکر و
مرکب از ده هزار نفر یک قشون هشتاد هزار نفری مردمان سکائی و سارماتی از
شکست داد. بر اثر این فتح شهرهای یونانی او را آقای خود دانستند و حدود
مملکت این پادشاه در سواحل شمالی دریای سیاه رود نظیم^۴ دانبر^۲ رسید. پس
از آن مهر داد بتوسعه مملکت خود در آسیای صغیر برداختند ارمنستان کوچک را
ضمیمه کرد، تیگران پادشاه ارمنستان را مجزک^۳ شد که بارتقها^۴ با از آنها بیرون
کشد و برای اتحاد دختر خود را که کائوپاتر نام داشت به تیگران داد. سپس
گاهی با زور و گاهی با حيله و تزویر صاحب کاپادوکیه و پافلاگونی^۱ گردید و پس
از بیست سال سلطنت بقدری قوی شد که در آسیای صغیر کسی نمیتوانست با او
طرف شود و پس از آن تیوخوس^۲ کبیر احدی باین مقام نرسیده بود. پادشاهان
آسیای صغیر که ممالکشان را از دست داده بودند، شکایت مهر داد را بروم بردند
ولی روم در این وقت بواسطه جنگهای داخلی یا اجتماعی^۳ نمیتوانست کاری بکند.
پس از چندی بالاخره دولت روم سولا^۴ را مأمور کرد که بد آسیای صغیر
رفت مهر داد را بتخلیه کاپادوکیه و پافلاگونی^۱ بپذیرد. پادشاه پنت مأمور
روم را خیلی گرم پذیرفت و هر دو صفحه را تخلیه کرده وعده داد که قریم را
هم تخلیه کند، ولی همین که سولا از آسیای صغیر رفت، مهر داد هر دو صفحه
مذکور را از نو اشغال کرد و بتوسعه ممالک خود از طرف قریم ادامه داد. دولت
روم باز مأموری آک و بلیوس^۲ نام بآسیای صغیر فرستاد و مهر داد معذرت خواست
ولی چون مأمور روم از مقدار هدایای مهر داد راضی نبود، راپورت مساعدی بدولت

^۱ - Diaphantus, Neoptolème. ^۲ - Dnieper. ^۳ - Guerre sociale. ^۴ - Sulla.

^۵ - Aquilius.

پادشاهان آسیای صغیر

روم نداد و این نکته باعث شد که دولت مذکور پادشاه پنت اعلان جنگ کرد.

جنگ اول با روم این جنگ برای رومیها مشکل بود زیرا تمام آسیای صغیر طرفدار سلسله ایرانی گردید. یونانیها که از حکومت روم ناراضی بودند، حتی خود رومیهایی که تحصیلداران عوارض بشجاز میرفتند و نیز کسانی از رومیها که منافعشان غلبه پنت را اقتضاء میکرد، تماماً طالب فتح مهر داد بودند. در بهار ۸۸ ق. م لشکر مهر داد بسر داری آریخه لائوس و نه آپ تولیم یونانی بی تی تیه را اشغال کرد ریس از آن دیری نگذشت که تمام آسیای صغیر در تحت فرمان پادشاه پنت درآمد. بر اثر این وقایع آک ویلیوس رومی را گرفته نزد مهر داد آوردند و او خیلی بیرحمانه با او رفتار کرد. توضیح آنکه گفت چون این رومی از طلاهیچگاه سیر نمیشد، در حلق او چندان طلای ذوب شده بریزند، تا شکمش از طلا پر شود. این امر اجراء شد و پس از آن مهر داد شقاوتی نسبت برومیها بروز داد، که در تاریخ کمتر نظیر دارد: وقتیکه در رفس بود، امر کرد، ایتالیائیها و رومیهای آسیای صغیر را قتل عام کنند و بر اثر این حکم ۸۰۰۰۰ (و بروایتی ۱۵۰۰۰۰) ایتالیائی و رومی را نابود کردند. شکی نبود، که بعضی مقتولین بواسطه حرص بی پایانی، که برای غارت اموال مردم ابراز کرده بودند، باعث این کشتار گشتند، ولی مردم زیادی هم بی تقصیر قربانی حرص و طمع رومیهای غارتگر شدند. بهر حال باید گفت، که این قتل عام نام مهر داد ششم رایست کرده و او را از پادشاهانی میدانند، که در شقاوت کمتر نظیر داشته اند. پس از آن مهر داد، چون دید، که از طرف رومیها حرکتی نمیشود، بنحیال تصرف تخت اسکندر افتاد و پسر خود را با لشکری جزار با رویا فرستاد. او با بهره مندی تراکیه و مقدونیه را از قواء دشمن جاروب کرد و در همان اوان بحریه مهر داد کشتی های روم را از بحر الجزایر براند. بزودی پس از این بهره مندی ها، آتن و شبه جزیره پلویونس از جهت ناراضامندی از رومیها، با طیب خاطر طرفدار مهر داد شدند و از عجایب روزگار اینکه همان یونان، که باخشیارشان آن جنگهای

یامی را کرد، آکثون، باشعف و شامی یکی از اهلان این شاه را به آقائی پذیرفت
(صفحه ۱۹۴۵ این تألیف)

بهره‌مندیهای مهر داد دوام داشت تا آنکه در ۸۷ ق. م سولا با لشکری مرکب
از ۳۰۰۰ نفر هامور دفع او شد. این سردار رومی در ایبر پیاده شده،
با سرعت خود را بیونان وسطی رسانید، بعد آنچه لائوس سردار مهر داد را شکست
داده، آتن را محاصره کرد. آتنیها سخت با فشرده‌دند، ولی بالاخره مجبور گشتند
تسلیم شوند. در این وقت وضع سولا هم در روم خوب نبود، زیرا دشمنانش سخت
باو حمله میکردند و اگر مهر داد میگذاشت سرداران او جنگ دفاعی پیش گرفته
امرار وقت کنند، سولا، بواسطه طول مدت مجبور میگشت بجای خود کسی را
معین کرده با ایتالیایا برود و با این پیش آمد کارهای مهر داد بهتر میشد، ولی چون
پادشاه پنت دور از میدان جنگ بود و نمیتوانست قضایا را خوب بسنجد، پس داران
خود امر کرد، به سولا حمله کنند. در نتیجه فالانترهای پنت نتوانستند از عهد
لژیونهای رومی برآیند؛ در خرونه واقع در ب آسی یونان شکستی بزرگ نصیب
قشون مهر داد گردید و این فتح باعث شد، که سولا بسمت سرداری باقی بماند
(۸۶ ق. م). سال بعد سولا فتح دیگری در اُرخومن^۱ در اسپارت کرد و
یونان مجبور شد از تو متحد روم گردد. پس از آن مهر داد در خواست صلح
کرد و عهدی بسته شد، که بموجب آن پادشاه پنت از نتیجه فتوحاتش دست کشید
و بعنوان غرامت سه هزار تالان پرداخت (۸۴ ق. م).

دسال از قضایائی، که ذکر شد، گذشت و این مدت را مهر داد
جنگ دوم
صرف تجدید قوای خود کرد، تا از نو برومیها بتازد و آنها را
از آسیای صغیر براند، دولت روم هر چند از تدارکات مهر داد آگاه بود، ولی
بواسطه نزاع داخلی بین مارکوس ماریوس^۲ و سولا قادر نبود، حرکتی کند،

۱ - Chéronée.

۲ - Orclomène.

۳ - تقریباً هفده میلیون فرنگ طلا یا ۸۵ میلیون ریال.

۴ - Marcus Marius.

بالاخره سر تور یوس^۱، یکی از سرداران ماریوس در اسپانیا، به مهر داد پیشنهاد کرد، که او طرفدار ماریوس گردد و در عوض چهار ولایت: ای تی نیه، یافلا گونیّه، کالاتیه و کاپادوکیّه از آن او باشند. مهر داد تصور کرد، که چنین موقعی را نباید از دست بدهد، بنا بر این طرفدار ماریوس گردیده بسنای روم اعلان جنگ داد و نتیجه فتوحات سابق خود را از نو بدست آورد. از طرف دیگر سر تور یوس از طرف مارکوس ماریوس مأمور شد، تشکیلات نظامی قشون مهر داد را تکمیل کند، ولی در این وقت در اسپانیا سر تور یوس را کشتند و دولت روم هم تمام توجه خود را بطرف مهر داد معطوف داشت.

بر اثر این وضع لوکولوس^۲ بالشکری مأمور شد، که کار مهر داد را بسازد (این شخص در تاریخ معروف است از این حیث، که سفره رنگین داشته و ضیافت های بزرگ و درخشان میداده. نیز باید گفت، که سردار قابل هم بود).

قبل از ورود لوکولوس آسیای صغیر، مهر داد سردار رومی را، که مارکوس کورتنا^۳ نام داشت، در خشکی و دریا (در کالسدون یا قاضی کوی کنونی) شکست داد و شهر سی زیکوس^۴ را محاصره کرد، تصمیم مهر داد بر تسخیر این شهر برای او شوم بود؛ لوکولوس در جایی اردوی خود را زد، که خطوط ارتباطیه لشکر مهر داد را تهدید میکرد و در همین احوال بحریه^۵ پنت، که در دریای سیاه بی منازع بود، بواسطه طوفانی از کار افتاد و لشکر پنت دوچار گرسنگی و نیز قحطی آذوقه شد. بر اثر این وضع دو بیست هزار نفر از لشکر مهر داد تلف شد و مابقی را او بکشتی ها نشانده بطرف سی نوب راند. لوکولوس او را دنبال کرد و مهر داد بمحل کابریا^۵ عقب نشست. در این جا او دو شکست خورد، با دو هزار نفر فرار کرده بارمنستان رفت و به تیگران پادشاه ارمنستان، که دامادش بود، پناهنده شد، اما لوکولوس به پنت در آمده با پادشاهی چند شیر ساحلی آن را گرفت و این جنگ ها دوسال بطول انجامید.

۱ - Sertorius.

۲ - Lucullus.

۳ - Marcus Cotta

۴ - Cizicus.

۵ - Cabria.

کتاب سوم دوره مقدماتی و یونانی

بعد سردار رومی از تیگران خواست، که مهر داد را تسلیم کند، ولی او این تکلیف را رد کرد و لوکوگولوس داخل ارمنستان شده شهر تیگران^۱ قرب را محاصره کرد. تیگران با قوهٔ زیادی بمحک شهر مربوط شهاب و چون کمی عدهٔ رومیها را دید گفت، این عده برای سفارشی حلی رناب و برای جنگ کم است، تا وجود این ار عده کم رومیها شلس خورد. پس از آن تیگران معده است حاجتی دارد، رومیها معهد دارد، ولی مهر داد مانع شد و فرماندهی اش را ارمنی را برود است که در این زمان مهر داد شصت سال داشت و با وجود این در سواری و جنگ، اجده بی د جنگ تن تن، چنان همت بود، که با لاری در س گذشت. مهر داد سوا به نمانی شتاب کرد، که به ار یون های رومی است رناب و رسا بد و هر چند رومی ها به او می گفتند، که با او در دشت نبرد رو برو شوید، موقی به سدد مهر داد همان اسب او را نگر میدرد، که معروف بحک کر است و حبه را اند، به ان نامی با هم، اسب او را را رت از رومیها در رومند و من هاج به او، که از چه او لوگولوس سوا بد معاد چا سوا به طام، به نمانی هم او سوا تکمیل کند، ولی چنین نبرد، در را گرفتار پائی رای او پس آمد چون احوال مردم را تارت و خودس آرا سبط مبارد د روم از او تا اسی نامی از ای دیگر در میان از رومی رومی بحوب او کوگولوس و احاطت انی سانی، که او از رومستان میخواست، باغ در صامندی، ناد کرد و در دیش، که به ناموس، کلودیوس^۲ شاه داشت، رداخت تا سکه سوس برسد، او را کند. در این احوال او کوگولوس خواست کار نمایی نکند و تا این مقصد به ارمنستان جاز کرد، ولی فصل زمستان و رف و یخ زیاد در ایجه های باری از آهوا، اردزی رومی را متلو و ضعف گردانید و در دلت نبرد سورتی رومی دهد، که سردار رومی حاکم سنی

۱ - Tigranocerte (تیرانوس) از معنی که در سری است، از این گران رومی قلعه
 گران، ان سر سردک انس کونی بود چرا هی آنا اثر اسکی سیراند
 ۲ - Publius Claudius